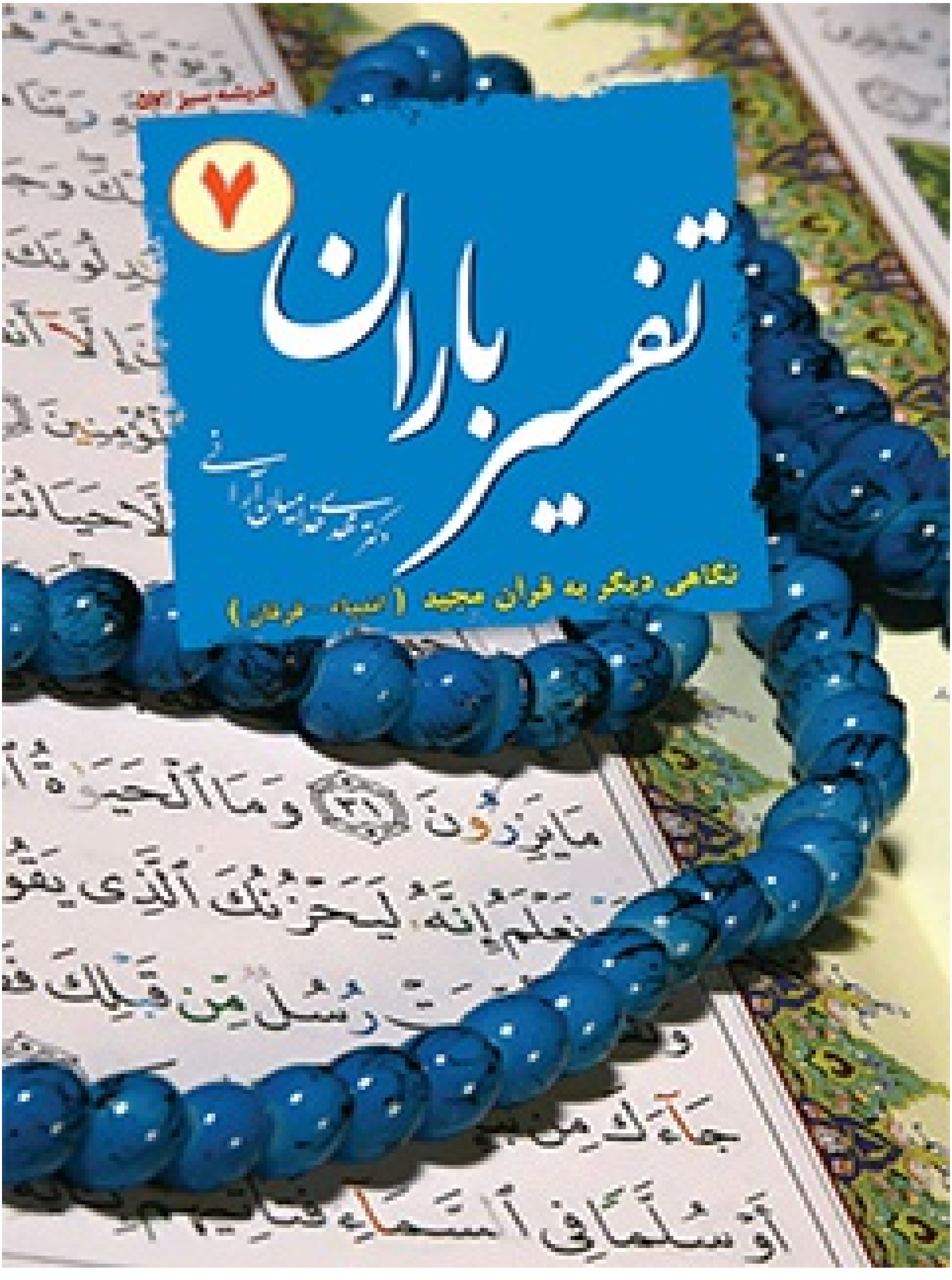

۷
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید (اسراء - فرقان)

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶ت۳۶ ۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد هفتم (انبیاء تا فرقان) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۷) ۳ – ۱۵۵ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۶۵[– ۳۶۶

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد هفتم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۳ – ۱۵۵ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵همراه : ۳۹ ۵۸ ۲۵۲ ۰۹۱۲

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

انبیاء: آیه ۹۵ - ۹۴...۷۲

انبیاء: آیه ۹۶...۷۴

انبیاء: آیه ۱۰۰ - ۹۷...۷۶

انبیاء: آیه ۱۰۳ - ۱۰۱...۷۷

انبیاء: آیه ۱۰۴...۷۹

ص:۳

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خوانـدن جلد هفتم کتاب «تفسـیر باران» می باشـید، من تلاش کرده ام تا برای شـما به قلمی روان و شـیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خـدا را سـپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سـفره قرآن نشانـد تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

ص:۷

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

ص:۸

...

سوره انبیاء

اشاره

ص:۹۰

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و شماره آن در قرآن ۲۱ می باشد.

۲ - «انبیاء» به معنای «پیامبران» می باشـد، در این سوره به زندگی ۱۶ پیامبر اشاره شده است و به همین خاطر به این نام خوانده شده است.

۳ - موضوعـات مهم این سوره چنین است: روز قیـامت، حسـاب و کتـاب در آن روز، پرهیز از بُت پرستی، نشـانه هـای قـدرت خدا، داستان پیامبران، امید و بیم، فروتنی و تواضع...

ص:۱۰

...

انبیاء: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِی غَفْلَه مُعْرِضُونَ (۱) مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْر مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَث إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ یَلْعَبُونَ (۲) لَاهِیَهً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۴)

روز رسیدگی به حساب مردم در پیش است، روز قیامت قطعاً فرا می رسد و همه در پیشگاه تو برای حسابرسی حاضر می شوند. محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم مکّه را از عذاب آن روز می ترساند، امّا آنان به سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله) گوش ندادند و به روز قیامت ایمان نیاوردند.

هر وقت محمّد(صلی الله علیه وآله) آیه تازه ای از قرآن برای آنان می خواند، آنان با بی تفاوتی

ص:۱۱

از کنار آن می گذشتند و آن را به شوخی می گرفتند، دل های آنان شیفته دنیا بود و سرگرم دنیای خود شده بودند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم قرآن می خواند، گروهی از آنان به قرآن علاقه مند شده بودند و دوست داشتند تا قرآن را بشنوند، کافران آهسته به آنان می گفتند: «چرا می خواهید قرآن را بشنوید؟ محمّد انسانی مانند ما می باشد، شما که می دانید او جادوگر است پس چرا نزد او می روید؟ چرا به سخنش گوش می دهید».

تو از سخنی که آنان به یکدیگر می گفتند، باخبر هستی، هر سخنی که در زمین و آسمان گفته شود از آن آگاه می باشی که تو شنوا و دانا هستی، آنان قرآن تو را سحر و جادو خواندند، تو این سخن را شنیدی، به آنان مهلت دادی تا در طغیان خود سرگردان شوند، امّا روز قیامت عذاب سختی در انتظار آنان است.

* * *

انبیاء: آیه ۶ – ۵

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَام بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَه كَمَا أُرْسِلَ الْاوَّلُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَه أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای کافران قرآن می خواند و از حوادث روز قیامت می گفت: «روزی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آتش جهنّم برافروخته می گردد...».

وقتی کافران این سخنان را می شنیدند، می گفتند: «محمّد خواب پریشان

ص:۱۲

دیده است که این سخنان را می گوید، اینها را خودش ساخته است. او یک شاعر است، اگر راست می گوید معجزه ای برای ما بیاورد، همان گونه که پیامبران قبل برای مردم معجزه می آوردند».

آری، امّت های قبل هم از پیامبران معجزه خواستند، وقتی پیامبران برای آن ها آن معجزه را آوردند، آنان باز ایمان نیاوردند، آن وقت بود که تو عذاب را نازل کردی و همه آنان را نابود کردی.

مردم مکّه از محمّد(صلی الله علیه وآله) تقاضای معجزه می کنند، آیا آنان پس از نزول معجزه ایمان خواهند آورد؟

تو از روی مهربانی، خواسته آنان را اجابت نکردی، زیرا اگر معجزه ای آسمانی فرا رسد و باز هم، از قبول حقّ خودداری کنند، عذاب آنان فوراً نازل می شود.

این یک قانون توست: دیدن معجزه، ورود به جهانِ شهود است، کسی که به جهان شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوری به عذاب گرفتار می شود، تو می خواستی باز هم به آنان فرصت بدهی، شاید در آینده، به حقّ و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند.

اگر آنان می خواهند حقّ را بشناسند، معجزه قرآن برای آنان کافی است. هیچ کس نمی تواند سوره ای مانند قرآن بیاورد، این معجزه برای اثبات پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله) کفایت می کند.

* * *

انبیاء: آیه ۷

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷)

کافران به محمّد(صلی الله علیه وآله) می گفتند: «ای محمّد ! خدا بالاتر از آن است که یک انسان را به پیامبری بفرستد، اگر خدا می خواست پیامبر بفرستد، حتماً فرشته ای را می فرستاد».

تو از پیامبر خواستی تا به آنان چنین جواب دهد: «من اوّلین پیامبر خدا نیستم، قبل از من پیامبران زیادی بوده اند که از طرف خدا برای هدایت مردم آمده اند، آنان همه انسان بوده اند، از اهل ذکر سؤال کنید».

تو از کافران می خواهی تا از «اهل ذکر» سؤال خود را بپرسند، سؤال کافران این است: «آیا قبل از این، خدا انسانی را به پیامبری برگزیده است؟».

آن ها باید از اهل کتاب های آسمانی (یهودیان و مسیحیان) این سؤال را بپرسند.

وقتی کافران از یهودیان و مسیحیان این سؤال را بپرسند، جواب آنان معلوم است، در تورات و انجیل از پیامبران بزرگی نام برده شده است، همه این پیامبران، انسان بوده اند، خدا هرگز فرشتگان را برای پیامبری انتخاب نکرده است.

* * *

«از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی دانید».

اینجا لازم است که درباره این جمله، سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

اهل سنّت می گویند این آیه درباره سؤال کردن نادان از دانا می باشد و این یک اصل کلّی است.

همیشه نادان باید از دانشمند سؤال کند.

اگر برای مسلمانان سؤالی پیش آمد باید از اهل ذکر بپرسند. اهلِ ذکر هم همان یهودیان و مسیحیان هستند.

اهل سنّت معتقدند که اگر مسلمانی سؤالی داشت به حکم این آیه قرآن، باید به یهودیان و مسیحیان مراجعه کند و از آنان سؤال کند.

* نکته دوم

اگر یک مسلمان درباره خدا سؤال داشته باشد و به تورات و انجیل امروزی مراجعه کند، چه چیزی دستگیر او می شود؟

این اطلاعاتی است که درباره خدا در تورات و انجیل آمده است:

۱ – خدا بر روی صندلی (کرسی) نشسته است، او لباسی دارد که مثل برف سفید است، گیسوی خدا مثل پشم پاک و تمیز است.(۱)

۲ – زیر پای خدا چیزی از یاقوت است.(۲)

۳ – خدا بر ابراهیم(علیه السلام) ظاهر شد و ابراهیم(علیه السلام) پای خدا را شستشو داد. (۳)

۴ – داوود(علیه السلام) که یکی از پیامبران است تصمیم گرفت مکانی برای سکونت خدا پیدا کند، وقتی آن مکان را پیدا کرد، خدا آن را پسندید و گفت: «من برای همیشه در اینجا ساکن خواهم بود».(۴)

این نتیجه مراجعه من به تورات و انجیل امروزی است، پس آیا واقعاً من باید از یهودیان و مسیحیان سؤالات خود را بپرسم؟

* نکته سوم

آیه ۷ این سوره، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است. در اینجا می خواهم درباره «بطن این آیه» سخن بگویم:

مأمون، خلیفه عبّاسی بود، او دانشمندان را جمع کرد تا سؤالات خود را از امام رضا(علیه السلام) بپرسند. آن روز امام رضا(علیه السلام) رو به دانشمندان نمود و چنین فرمود:

ـــ آیا آیه ۴۳ سوره نحل را خوانده اید؟

ـــ آری، خدا در آنجا می گوید: «از اهل ذکر بپرسید، اگر نمی دانید».

ـــ بدانید که اهل ذکر، ما خاندان پیامبر هستیم، سؤالات خود را از ما بپرسید.

ـــ اهلِ ذکر در این آیه، یهودیان و مسیحیان هستند، خدا در این آیه از ما می خواهد که سؤالات خود را از آنان بپرسیم.

ـــ شگفتا ! شما می گویید خدا از مسلمانان خواسته است تا از یهودیان و مسیحیان سؤال کنند، اگر این طور باشد آنان مسلمانان را به دین خود دعوت خواهند کرد !

آن روز همه حقیقت را فهمیدند، آری، «اهل ذکر»، آل محمّد(علیهم السلام) می باشند و مسلمانان سؤالات خود را باید از آنان بپرسند. معنایی که در اینجا ذکر شد، «بطن قرآن» می باشد.(۵)

* * *

انبیاء: آیه ۸

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (۸)

بُت پرستان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سخن آنان این بود: «پیامبر نباید غذا بخورد، پیامبر باید عمر جاویدان داشته باشد. اگر خدا فرشته ای را به پیامبری می فرستاد، حتماً به او ایمان می آوردیم».

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری رساندی و آنان را الگوی همه قرار دادی. هیچ کدام از پیامبران، فرشته نبودند و عمر جاویدان نداشتند.

* * *

انبیاء: آیه ۱۱ – ۹

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰) وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَه كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۱۱)

تو به پیامبران وعده دادی که دشمنان آنان را نابود کنی، به وعده ات وفا کردی، ابتدا پیامبران خود را نجات دادی و سپس عذاب را بر کافران فرود آوردی و آنان را از بین بردی.

تو قرآن را نازل کردی و در آن از ویژگی های کافران مکّه سخن گفتی، آنان مانند امّت های قبل لجاجت کردند و تصمیم گرفتند ایمان نیاورند.

به راستی چرا آنان به عاقبت خود فکر نمی کنند؟ چرا از گذشتگان پند نمی گیرند؟ چه بسیار شهرهایی را نابود کردی که اهل آن ستمگر بودند و بر کفر خود اصرار داشتند.

تو عذاب خود را فرستادی و آنان را از بین بردی و سپس امّتی دیگر را جایگزین آنان ساختی.

* * *

انبیاء: آیه ۱۵ – ۱۲

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲)

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (١٣) قَالُوا يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (١۴) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (١۵)

کافران پیامبران تو را دروغگو می خواندند، پیامبران به آنان هشدار می دادند که از عذاب آسمانی بترسند، امّا آنان، پیامبران را مسخره می کردند. آنان به زندگی پر زرق و برق و خانه های خود دل بسته بودند و به آن فخر می فروختند.

وقتی آنان نشانه های عذاب تو را دیدند، پا به فرار گذاشتند، شاید نجات پیدا کنند، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند به آن ها گفتند: «فرار نکنید ! به زندگی پر ناز و نعمت خود برگردید، ببینید که آن خانه ها چگونه نابود شد. به خانه هایتان برگردید شاید کسی از شما سؤال کند که چرا خانه هایتان ویران شده است، برگردید به آنان جواب بدهید».

آنان در جواب گفتند: «وای بر ما که کافر و ستمکار بودیم»، آنان وقتی عذاب را دیدند از خواب غفلت بیدار شدند، امّا دیگر دیر شده بود. آنان پیوسته «وای بر ما !» را زمزمه می کردند تا این که تو همه آن ها را ریشه کن کردی و صدای آنان را خاموش نمودی، آری، پشیمانی در وقتی که عذاب فرا رسد، هیچ سودی ندارد.

* * *

انبیاء: آیه ۱۶

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (١۶)

آسمان و زمین و آنچه بین آن هاست را بیهوده نیافریدی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد.

تو دوست داری تا بندگانت به این جهان نگاه کنند و در آن بیندیشند تا به قدرت تو پی ببرند و به یکتایی تو ایمان آورند و شکرگزار نعمت هایی باشند که تو به آنان عطا کرده ای.

* * *

من اینجا در کنجِ خانه نشسته ام، از عظمت جهان چه می دانم؟ فکر می کنم خواندن این ماجرا به من کمک کند:

روز عید فطر بود، همه نماز عید می خواندند، او هم می خواست نماز عید بخواند، امّا نمی دانست به کدامین سو نماز بخواند؟ قبله کجاست؟ کعبه کجاست؟

یاد سخن دوستش افتاد که به او گفته بود: «آنجا که رسیدی، کره زمین قبله توست، زمین را پیدا کن و به سمت آن نماز بخوان !».

او وضو گرفت و سپس از پنجره کوچکی به بیرون نگاه کرد، در جستجوی کره زمین بود. به راستی زمین کجاست؟

او زمین را سیّاره ای بسیار کوچک یافت که در دل منظومه شمسی در حرکت بود.

کهکشان راه شیری را دید، چشم او خیره ماند، او شکوه قدرت خدا را با تمام وجودش احساس کرد، قطرات اشک از چشمانش جاری شد. او در فضای بی انتها شناور بود و جز به بزرگی خدا نمی اندیشید.

به سوی سجّاده اش رفت تا نماز بخواند، او نمی دانست که در زمین، هزاران

نفر از هموطنانش به او نگاه می کنند و نماز او را می بینند. نماز او در فضا، خاطره ای زیبا برای همه جوانان مالزی شد.

وقتی به زمین برگشت، چنین گفت: «هنگامی که از فضا به زمین نگاه کردم، قلبم به تپش افتاد و مبهوت شدم، وقتی کوچکی زمین را از بالا ـ به تماشا می نشینی، عظمت پروردگارت را بیشتر درک می کنی، در فضا بیشتر به معجزه پروردگار در خلقت موجودات پی می بری».(۶)

این سخنان نهمین مسلمانی است که به فضا سفر کرده است. دکتر «مظفّرشکوه» از کشور مالزی.

* * *

لحظه ای فکر می کنم، کره زمین با همه آن عظمت هایی که دارد; کوه ها، دریاها، اقیانوس ها، در مقابل خورشید ذرّه ای بیش نیست.

اکنون که این مطالب را دانستم، این آیه را یک بار دیگر می خوانم: «آسمان و زمین و آنچه بین آن هاست را بیهوده نیافریدم».

تو دوست داری من به عظمت آسمان ها و زمین بیندیشم، به فکر می روم که از کجا آمده ام و به کجا می روم و برای چه به اینجا آمده ام. بی جهت نیست که فکر کردن از هفتاد سال عبادت برتر است ! (۷)

بارخدایا ! تو جهان هستی را بیهوده، خلق نکردی، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، از تو می خواهم مرا از آتش جهنّم در امان بداری.(۸)

انبیاء: آیه ۱۷

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا مردم را از بُت پرستی برهاند و آنان را به یکتاپرستی فرا خواند. آنان تو را به عنوان خدا قبول داشتند، امّا در مقابل بت ها سجده می کردند.

آنان سه بُت را بیش از همه احترام می گرفتند و آن سه بُت را دختران تو می دانستند:

عُزّی: سنگی صاف و سیاه بود.

لات: سنگی چهارگوش و بزرگ بود.

مَنات: بُت بزرگی بود و آن را دختر بزرگ تو می خواندند.

تو خدای یگانه ای و هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر، این انسان است

ص:۲۱

که فرزند دارد، انسان یک روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. تو هرگز فرزند نداری، همیشه بوده و خواهی بود.(۹)

اکنون با این بُت پرستان سخن می گویی، سخنی که آنان را به فکر فرو برد، شاید از خواب غفلت بیدار شوند: «ای مردم ! اگر می خواستم فرزندی برای خود انتخاب کنم، فرزندی مناسب با خود انتخاب می کردم، من چنین کاری نمی کنم».(۱۰)

آری، اگر بر فرض تو می خواستی فرزندی برای خود بگیری، چرا باید سنگی صاف و سیاه را به فرزندی بگیری؟ چرا باید این سنگ ها که نه سخنی می گویند و نه کاری می کنند را به عنوان دختر خود انتخاب کنی؟

چرا این بُت پرستان قدری فکر نمی کنند؟ آیا آنان عظمت آسمان و جهان را نمی بینند، تو آسمان ها و این جهان با این عظمت را آفریدی، پس چرا باید سنگی بی خاصیت را به عنوان دختر خود انتخاب کنی؟

* * *

در این آیه واژه «لَهْوًا» ذکر شده است، بیشتر کسانی که قرآن را ترجمه کرده اند، این کلمه را به معنای «سرگرمی» گرفته اند و این آیه را این چنین ترجمه کرده اند: «اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم، چیزی مناسب با خود انتخاب می کردیم».

آقای ابن قُتیبه در قرن سوم هجری زندگی می کرد، او واژه شناس معروفی است و در زمینه واژه های قرآن کتابی نوشته است که در نوع خود بی نظیر است. اسم کتاب او «غریبُ القرآن» است. او وقتی به این آیه می رسد، واژه «لَهْوًا» را «فرزند» معنا می کند.(۱۱)

بـا توجّه به سـخن او ترجمه آیه چنین می شود: «اگر می خواسـتیم فرزنـدی برای خود انتخـاب کنیم، فرزنـدی منـاسب بـا خود انتخاب می کردیم».

* * *

انبیاء: آیه ۱۸

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸)

تو حقّ را برای مردم آشکار کردی، تو به وسیله حق، باطل را سرکوب می کنی و باطل نابود می شود، وای بر آن مردمی که به تو نسبت های ناروا می دهند.

این قـانون تـوست: تـو نمی گـذاری حقیقت بر مردم مخفی بمانـد، حقّ را برای او آشـکار می کنی، پس از آن دیگر اختیـار با خودش است، یا حقّ را می پذیرد یا آن را انکار می کند.

همه کسانی که راه کفر را در پیش گرفتنـد، حقّ را شـناختند و آن را انکار کردنـد، تو نمی گـذاری انسان در جهالت و نادانی بماند، راه را به او نشان می دهی، در قلب او حقّ را وارد می کنی و او حقیقت را می شناسد.

شناخت حقیقت، شک و تردیـد را نابود می کنـد و انسان حقّ را به روشـنی درک می کند، امّا بعد از این، دیگر اختیار با خود اوست.

تـو هرگز انسـان را مجبـور به پـذیرفتن حقّ نمی کنی، تو او را آزاد آفریـده ای، کـار تو این است که به او کمـک کنی حقّ را بشناسد، وقتی او حقّ را شناخت، دیگر خودش باید انتخاب کند.

* * *

انبیاء: آیه ۲۱ – ۱۹

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰) أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (۲۱)

تو به چیزی نیاز نداری، تو همیشه بی نیاز هستی، اگر بندگانت را به عبادت خود فرا می خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند، آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست.

تو فرشتگان را خلق کردی و به آنان قدرت و مقام والایی دادی، آنان با کمال فروتنی، تو را عبادت می کنند و هیچ گاه از این کار خسته نمی شوند. آنان بدون هیچ ضعف و سستی، روز وشب به ستایش تو مشغولند و تو را تسبیح می کنند.

فرشتگان با آن مقام والا در مقابل تو تواضع می کنند و تو را عبادت می کنند، امّا بعضی از انسان ها از پرستش تو سر باز می زنند و بُت ها را می پرستند، آنان برای تو سجده نمی کنند امّا در مقابل بُت ها به سجده می افتند. چرا آنان با خود فکر نمی کنند، این بُت ها جز قطعه هایی از سنگ و چوب نیستند و نمی توانند هیچ مرده ای را زنده کنند، این بُت ها توانایی هیچ کاری ندارند.

* * *

انبیاء: آیه ۲۲

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲)

ص:۲۴

عدّه ای می گویند در جهان دو خدا وجود دارد، امّا این عقیده باطلی است، تو خدای یکتا و یگانه ای، خدایی جز تو نیست، اگر در این جهان، چند خدا بود، جهان به تباهی کشیده می شد.

در همه اجزای این جهان هماهنگی کامل وجود دارد، این هماهنگی نشانه آن است که یک خدا این جهان را اداره می کند، زیرا اگر چند خدا در جهان بود، آنان هرگز نمی توانستند این یکپارچگی را پدید آورند و جهان از هم پاشیده می شد.

وقتی چند خدا در جهان باشد، لازم است که تصمیم های آنان مختلف باشد، خدا به کسی می گویند که از خود اراده مستقل دارد. اگر چند خدا در جهان بود، یکی می خواهد خورشید از مشرق طلوع کند، دیگری می خواهد خورشید از مغرب طلوع کند، اینجاست که جهان به هم می ریزد.

اکنون که من در جهان این نظم و هماهنگی را می بینم به یگانگی خدا پی می برم.

لا الهَ الا الله.

نیست خدایی جز الله.

* * *

بُت پرستان معتقد بودند که بُت ها شریک تو هستند و در مقابل آنان سجده می کردند و برای آنان قربانی می کردند.

اکنون در این آیه عقیده آنان را باطل اعلام می کنی و می گویی: «من از هر عیب و نقصی به دور هستم، من پروردگار عرش هستم، من از آنچه وصف می کنند، بالاتر هستم».

ص:۲۵

* * *

در این قسمت سه نکته بیان شده است:

۱ - آنان که می گویند تو شریک داری، تو را خوب نشناختند، این انسان است که برای کارهای بزرگ نیاز به کمک دارد و شریک می خواهد، قدرت تو بی پایان است، تو بی نیاز هستی و برای اداره جهان به هیچ کس نیاز نداری. نیازمند بودن، عیب و نقص است، تو هرگز نیازمند نیستی. تو شریک نداری.

۲ - تو پروردگار عرش می باشی. منظور از «عرش»، در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست. تو خود امور جهان را تدبیر می کنی و هیچ شریکی نداری.

۳ - تو از آنچه دیگران وصف می کنند، بالاتر می باشی. گاهی من تصوّری از تو در ذهن خود می سازم، امّا آن تصوّر چیزی است که من آن را با عقل بشری خود ساخته ام، تو را به چیزی تشبیه کرده ام.

تو غیر از آن چیزی هستی که من در ذهن خود تصوّر می کنم، من هرگز نمی توانم تو را تصوّر کنم. تو بالاتر و والاتر از این هستی که به تصوّر ذهن انسان در آیی !

من فقط می توانم تو را با صفاتی که خودت در قرآن گفته ای، بشناسم. می دانم که تو بخشنده و مهربان هستی، شنونده و بینایی . از همه چیز باخبری، همیشه بوده ای و خواهی بود، پایان نداری همان گونه که آغاز نداشته ای...

من این صفات تو را در قرآن می خوانم و نسبت به تو شناخت پیدا می کنم،

ص:۲۶

همه این ها که گفتم صفات توست، امّا ذات تو چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، هرچه که در ذهن خودم برای ذات تو تصوّر کنم، باید بدانم که تو غیر از آن می باشی.(۱۲)

* * *

انبیاء: آیه ۲۳

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳)

عدّه ای فرشتگان را می پرستند و آنان را خدای خود می دانند، این عقیده باطلی است زیرا فرشتگان مأموران تو هستند و تو درباره کارهایی که انجام می دهند، از آنان سؤال می کنی.

چگونه ممکن است فرشتگان مقام خدایی داشته باشند در حالی که باید به سؤال های تو پاسخ بدهند؟

کسی می تواند خدا باشد که بالاتر از او کسی نباشد. فرشتگان از تو اطاعت می کنند، اگر آنان ذرّه ای نافرمانی تو کنند، آن ها را به عذاب گرفتار می سازی.(۱۳)

هیچ کس مقامش از تو بالاتر نیست، هیچ کس از تو سؤال و پرسش نمی کند. تو شایستگی پرستش را داری. من فقط تو را می پرستم.

* * *

انبیاء: آیه ۲۴

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴)

کسانی که غیر تو را می پرستند، چه دلیلی برای این کار خود دارنـد؟ از محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می خواهی به آنان چنین بگوید: «دلیل خود را بیاورید. خدایی جز الله نیست. یکتاپرستی پیام مشترک من و همه پیامبران پیشین است».

بیشتر کسـانی که خـدایان دروغین را می پرسـتند، در جهل و نادانی هسـتند، برای همین از حقّ روی برمی گرداننـد. آنان هیچ دلیلی برای عقیده خود ندارند، گرفتار جهالت خویش شده اند و حاضر نیستند سخن حقّ را بشنوند.(۱۴)

آنان با این کار، خود را از سعادت و رستگاری محروم می کنند، کاش سخن پیامبر را می شنیدند و در آن فکر می کردند !

* * *

انبیاء: آیه ۲۵

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُول إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

بعضـی از مسیحیان، عیسی(علیه السلام) را خدا می دانند و او را می پرستند، آن ها می گویند: «عیسی(علیه السلام) به ما فرمان داده تا او را بپرستیم». این سـخنی دروغ است، عیسـی(علیه السـلام) هرگز مردم را به سوی خود دعوت نکرد. او پیامبر تو بود و شعارش یکتاپرستی بود.

تو به همه پیامبران وحی کردی تا به مردم بگویند: «لا اله الا الله».

پیامبران مردم را به عبادت تو دعوت کردند، آن ها باور داشتند که خدایی جز تو نیست. آنان فقط تو را می پرستیدند و فقط از تو یاری می طلبیدند.

* * *

ص:۲۸

انبیاء: آیه ۲۹ – ۲۶

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

بُت پرستان فرشتگان را دختران تو می دانستند، هرگز چنین نیست، تو از هر عیب و نقصی منزّه می باشی، فرزند داشتن نشان نیازمندی است و تو بی نیازی.

فرشتگان بندگان شایسته تو هستند، آنان خود را بنده تو می دانند و تو را پرستش می کنند و در گفتار بر تو پیشی نمی گیرند، بدون اجازه تو، سخنی نمی گویند، پیوسته به فرمان تو عمل می کنند.

به راستی چرا آنان این گونه تسلیم فرمان تو هستند؟ زیرا آنان می دانند تو بر رفتارشان آگاهی داری و گذشته و آینده آن ها را می دانی، پس همواره از تو اطاعت می کنند.

آنان فقط از کسانی شفاعت می کنند که تو از دینِ آن ها راضی و خشنود هستی. تو هرگز از دین بُت پرستان راضی نیستی، برای همین فرشتگان آنان را شفاعت نمی کنند.

این قانون شفاعت در روز قیامت است: «فقط کسی شفاعت می شود که از دین حقّ پیروی کرده باشد و تو از دین او راضی باشی».(۱۵)

اگر من گناهکار باشم، تو از عمل من خشنود نیستی ! امّا اگر مسلمان باشم، از دین من خشنود هستی، برای همین من می توانم در انتظار شفاعت پیامبران

باشم.

کسی که تو از همه اعمال او راضی باشی، معصوم است و پاک. من که معصوم نیستم، طبیعی است ممکن است گناه داشته باشم.

اگر ملاک شفاعت این بود که تو از همه اعمال من راضی باشی، دیگر من نیاز به شفاعت نداشتم. شفاعت برای کسی است که تو از عمل او راضی نیستی، او گناهکار است.

ولی در روز قیامت، دو نوع گناهکار وجود خواهد داشت:

الف. گناهکاری که تو از دین او راضی و خشنود هستی. کسی که مسلمان است، امّا گناهکار است. او در روز قیامت شفاعت می شود.

ب. گناهکاری که کافر است و بُت پرست. تو از دین او راضی نیستی. او در روز قیامت، هرگز شفاعت نمی شود.

* * *

من به شفاعت محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) دل بسته ام، این قانون درباره شفاعت آن ها هم اجرا می شود، تو به آنان اجازه شفاعت می دهی و آنان مؤمنان گناهکار را شفاعت می کنند.

تو از عمل آن مؤمنان گناهکار ناراضی هستی، امّا از دین آنان خشنود هستی، برای همین شفاعت محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) شامل حال آنان می شود.

وای به حال کسی که تو از دین او ناراضی باشی ! هیچ کس او را شفاعت نخواهد کرد. بعد از آمدن دین اسلام، دیگر تو دین مسیح و دین یهود را قبول نمی کنی، همچنین کسی که از راه ولایت اهل بیت(علیهم السلام) دور مانده باشد از شفاعت بهره ای نمی برد.

* * *

«فرشتگان از تو خشیّت دارند».

خشیّت، حالت عرفانی و معنوی باارزشی است، اگر این حالت در کسی باشد، سعی می کند از گناه دوری کند.

در زبـان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشـیّت». میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که من باید آن را بررسی کنم:

اگر من به جنگـل بروم و ناگهـان صـدای غرّش شـیری به گـوشم برسـد، ترس وجـود مرا فرا می گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می کند، من سریع فرار می کنم.

امّـا وقـتی راننـد گی می کنـم، پلیس را می بینـم که در همه جـا، رفت و آمـد را کنـترل می کنـد. من از پلیس نمی ترسم. فقط حواس خود را جمع می کنم که مبادا جلوی چشم پلیس، تخلّف کنم، اگر پلیس ببیند که من با سـرعت زیاد رانندگی می کنم مرا جریمه می کنـد. وقتی پلیس را می بینم بیشتر دقّت می کنم، در واقع من از سـرانجام کـار خودم می ترسم که نکنـد جریمه شوم.

در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می گویند امّا برای آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشـیّت» می گویند. (۱۶)

پس «خشیّت» به معنای «خوف» نیست. فرشـتگان از تو خشـیّت دارند، آن ها مواظبند از مسیر حقّ خارج نشوند. فرشتگان از تو نمی ترسند !

پس من هم نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من مهربان تری.

من باید از تو خشیّت داشته باشم، مبادا گناهی بکنم که به عذاب

بشوم ! من باید از گناه خود بترسم.(۱۷)

* * *

فرشتگان هرگز ادّعای مقام خدایی نکرده اند، بر فرض، هر فرشته ای بگوید: «من خدا هستم»، تو او را در آتش جهنّم می سوزانی، تو این گونه ستمکاران را کیفر می کنی.

* * *

انبیاء: آیه ۳۳ – ۳۰

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳)

از آسمان باران نمی بارید و در زمین هم گیاهی سبز نمی شد، همه جا خشکسالی بود، آسمان ها و زمین بند آمده بود، از آسمان باران نازل کردی و زمین سبز شد و گیاهان رویید. تو آب را مایه حیات موجودات زنده قرار دادی. چرا انسان به این نعمت های تو فکر نمی کند و ایمان نمی آورد؟

تو در زمین، کوه های ثابت و پابرجایی قرار دادی تا مایه آرامش انسان باشد. کوه ها انسان ها را از لرزش های زمین حفظ می کنند، در میان کوه ها، درّه ها و راه هایی قرار دادی تا انسان به آن ها راه یابد و به مناطق مختلف زمین سفر کند، اگر کوه ها را مانند دیوار بلندی قرار می دادی، سفر در زمین به آسانی

ممکن نبود.

برای آرامش زمین از بالاـ هم ایمنی لازم است، تو بر آسمان سقفی زدی، تو دور زمین، جوّی قرار دادی که ضخامت آن به صدها کیلومتر می رسد، اگر این جوّ نبود، اشعّه های مرگ بار خورشید انسان را نابود می کرد. هر سال بیش از ۲۶ هزار شهاب سنگ به جوّ زمین می رسند که هر کدام از آنان بیش از صد کیلوگرم وزن دارند، این شهاب سنگ ها وقتی به جوّ زمین می رسند، در اثر اصطکاک می سوزند و بسیار کوچک می شوند یا کلًا از بین می روند. اگر جوّ زمین نبود، شهاب سنگ ها خطر بزرگی برای انسان بود.

از دیگر نشانه های قدرت تو، خلقت روز و شب است، تو خورشید و ماه را آفریدی.

روز را برای تلاش و فعالیّت و شب را مایه آرامش بشر قرار دادی و برای حرکت خورشید و ماه، برنامه ریزی نمودی، میلیون ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند.

این برنامه ای است که تو از روی علم و توانایی برای آن دو مشخّص کرده ای، همه این ها، نشانه های قدرت توست، فقط تو شایسته پرستش هستی، فقط تو را می پرستم و فقط از تو یاری می طلبم.(۱۸)

ص:۳۳

...

انبیاء: آیه ۳۵ - ۳۴

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَر مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْس ذَائِقَهُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَهً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

کافران با محمّد(صلی الله علیه وآله) دشمنی کردند، او را دیوانه خواندند، سنگ به او پرتاب کردند و خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله)دست از آرمان خود برنداشت.

او با همه سختی ها و مشکلات، باز هم مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند و برای آنان قرآن می خواند، گروهی از مردم جذب زیبایی های قرآن می شدند و به او ایمان می آوردند.

بعضی از کافران به دوستان خود گفتند: «چاره ای نیست باید صبر کنیم، دیر یا زود محمّد می میرد، وقتی او مُرد، دین او هم نابود می شود».

ص:۳۴

تو در این آیه جواب آنان را می دهی: «من به هیـچ کس زنـدگی جاویدان نداده ام، آیا آنان که منتظر مرگ تو هسـتند، تا ابد زنـده خواهنـد مانـد؟ همه انسـان هـا سـرانجام مرگ را تجربه می کننـد، من شـما را به این دنیـا آوردم تـا شـما را بـا بیماری و سلامتی، فقر و ثروت، بلا و نعمت بیازمایم تا صبر یا بی تابی شـما آشـکار شود، شکر یا کفران شما هویدا گردد، سرانجام همه شما می میرید و در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه من حاضر می شوید».

آری، آنان که برای محمّد(صلی الله علیه وآله) آرزوی مرگ می کنند، خودشان هم می میرند، همه انسان ها محکوم به مرگ و نـابودی هسـتند، امّا دین محمّـد(صـلی الله علیه وآله) و قرآن او نابود نمی شود، تو این دین و این قرآن را بر او نازل کردی و خودت هم آن را حفظ می کنی، تا آسمان و زمین برپا باشد، دین محمّد(صلی الله علیه وآله) باقی خواهد ماند.

* * *

انبیاء: آیه ۳۶

وَإِذَا رَآَکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِی یَذْکُرُ آَلِهَتَکُمْ وَهُمْ بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ کَافِرُونَ (۳۶)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) از مسیری عبور می کرد، بزرگان مکّه با دست او را به مردم نشان می دادند و می گفتند: «این همان کسـی است که از دین ما بیرون رفته است و دین تازه آورده است !». مردم هم شـروع به خندیـدن می کردند. آن ها این گونه پیامبر را مسخره می کردند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

ای مردم ! من به خدایی ایمان آورده ام که زمین و آسمان، ماه و خورشید را آفریده است، امّا شما پرستش خدای یگانه را رها کرده اید و بُت ها را

ص:۳۵

می پرستید، بُت هایی که فقط یک قطعه سنگ هستند، شما در مقابل این سنگ ها سجده می کنید و فرزندان خود را به پای آنان قربانی می کنید، این سنگ ها نمی توانند به شما سود و زیانی برسانند.

شما مرا مسخره می کنید و به من می خندید، در حالی که باید به خودتان بخندید و کار خود را مسخره کنید !

من خدایی را می پرستم که به هر کاری تواناست، امّا شما بُت هایی را می پرستید که از خودتان پست تر هستند، شما می توانید راه بروید، سخن بگویید، امّا خدایان شما هیچ کاری نمی توانند بکنند ! شما جان دارید و بت های شما بی جان هستند، آیا نباید به شما خندید که چنین بُت هایی را می پرستید؟

* * *

این سخن مرا به فکر واداشت، مردم آن روزگار بُت هایی را می پرستیدند که مردگانی بی جان بودند.

امروز من چه می کنم؟ آیا مطمئن هستم که پول، بُت من نشده است؟ آیا دنیا و زیبایی های آن، بُت من نشده اند؟

لحظه ای فکر کنم، آیا این موجودات بی جان نیستند که قلب مرا از آنِ خود کرده اند؟ مسابقه دنیاخواهی سال هاست که آغاز شده است و من هم در این مسابقه آمده ام، چه کنم، اسیر فرهنگ دنیاطلبی شده ام. امروز باید به خود بخندم ! ارزش خود من از بُتی که می پرستم، بالاتر است !

باید همچون ابراهیم(علیه السلام) تبری بر دست گیرم و این بُت ها را بشکنم...

* * *

ص:۳۶

انبیاء: آیه ۴۰ - ۳۷

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَل سَأُرِيكُمْ آيَاتِى فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۴۰)

کافران به محمّد(صلی الله علیه وآله) می گفتند: «تو می گویی پیامبر خدا هستی، اگر راست می گویی از خدا بخواه تا عذاب ما را زودتر بفرستد».

آنان در عذاب و نابودی خود این گونه شتاب می کردند، به راستی که عجله با انسان عجین شده است !

اکنون به آنان می گویی: «شتاب نکنید، به زودی عذاب من که نشانه ای از قدرت من است، فرا می رسد».

کافران قیامت را باور نداشتند، آنان می گفتند وقتی انسان می میرد، دیگر هرگز زنده نمی شود، بدن او در قبر می پوسد و به مشتی خاک تبدیل می شود و برای همیشه نابود می شود. آنان می گفتند: «شما از روز قیامت سخن می گویید، اگر قیامت راست است، پس کِی می رسد؟».

اگر آنان می دانستند که در روز قیامت چه چیزی در انتظار آنان است، هرگز این گونه برای آمدن آن عجله نمی کردند، در آن روز، آتش سوزان از هر طرف آنان را در برمی گیرد و آنان نمی توانند این آتش را از خود دور کنند، هیچ کس هم آنان را یاری نمی کند.

روز قیامت آنان سر از قبر برمی دارند و این آتش سوزان چنان غافلگیرانه و ناگهانی به سراغشان می آید که مات و مبهوت می شوند و نمی توانند آن را از

خود دور کنند، فرشتگان در آن روز به آنان هیچ مهلتی نمی دهند که لحظه ای بیاسایند، عذاب آنان همیشگی است.

* * *

انبیاء: آیه ۴۴ – ۴۱

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴)

بُت پرستان نه تنها سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را نمی پذیرفتند، بلکه به مسخره کردن او نیز می پرداختند، اکنون تو با پیامبرت چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! تو اوّلین پیامبری نیستی که او را مسخره می کنند، قبل از تو نیز پیامبران مرا به سخره می گرفتند، بدان همه آن مسخره کنندگان کیفر شدند، کسانی هم که تو را مسخره می کنند، به زودی به سزای عمل خود می رسند، صبر و شکیبایی پیشه کن و از سخنان این مردم نادان، دلگیر مشو».

آری، اگر تو بخواهی بُت پرستان را عذاب کنی، چه کسی می تواند آنان را از عذاب برهاند؟ آنان از یاد تو روی برمی تابند و بُت ها را پرستش می کنند. آیا بُت هامی توانند عذاب را از آنان دفع کنند؟

بت ها نمی توانند خودشان را نجات بدهند، پس چگونه می توانند آنان را نجات دهند، وقتی عذاب فرا رسد، تو به بُت پرستان هیچ کمکی نمی کنی.

ص:۳۸

تو به این مردم و پدران آنان نعمت های فراوان دادی، حتّی بعضی از آنان را عمر طولانی عطا کردی، امّا آنان به جای بندگی تو، دچار غرور و غفلت شدند و سر به طغیان و سرکشی نهادند. آیا آن ها نمی بینند که دنیا و نعمت های آن پایدار نیست؟

آنـان وقتی ثروت و دارایی خود را می بیننـد، احسـاس پیروزی می کننـد، آنـان نمی داننـد که این ثروت هـا، مایه امتحان آنان است، تو به آنان فرصت داده ای و به زودی فرصتشان تمام می شود و مرگ به سراغشان می آید.

آیا آنان نمی بیننـد که تو از زمین و اهل آن کم می کنی؟ اقوام، ملّت ها، قدرت ها و حکومت ها می آیند و چند روزی روی این زمین جولان می دهند و پس از اتمام مهلتشان طومارشان برچیده می شود و از میان می روند.

تو حکمفرمای این جهان هستی، تو مرگ را برای همه تقـدیر کرده ای، مرگ در انتظار همه آنان است، به راستی آیا تو پیروز هستی یا آنان؟

* * *

انبیاء: آیه ۴۶ – ۴۵

قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ (۴۵) وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶)

بار دیگر با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن می گویی: «ای محمّد ! این مردم تو را دیوانه می خوانند و تو را مسخره می کنند، از سـخن آنـان نگران مبـاش و کـار خودت را انجـام بـده، به آنان بگو که من به وسیله قرآن شـما را از عـذاب روز قیامت می ترسانم».

آری، وظیفه پیامبر این است که پیام مرا به آنان برساند، دیگر مهم نیست آنان ایمان می آورند یا نه. تو می خواهی با آنان اتمام حجّت کنی، تو انسان را آزاد آفریده ای و به او حقّ انتخاب داده ای، این کافران تصمیم گرفته اند که ایمان نیاورند، تو هم آنان را مجبور نمی کنی که ایمان آوردند، بلکه آنان را به حال خود رها می کنی.

آنان گوش هایی دارند که با آن سخن حقّ را نمی شنوند، آنان خود را به کری و کوری زده اند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را از عذاب می ترساند، سخن او را نمی شنوند، آنان راه دشمنی با حقّ را پیش گرفته اند و از عذابی که در انتظارشان است، غافل هستند.

تو به آنان نعمت های فراوان دادی، امّا آنان بندگی تو را نمی کنند، اگر نمونه ای از عذاب تو به آنان برسد، فریاد خواهند زد: «ای وای بر ما ! ما همه ستمگر بودیم»، امّا این اعتراف به گناه در آن وقت برای آنان سودی ندارد، وقتی عذاب فرا رسد، دیگر کار از کار گذشته است و فرصت آنان پایان یافته است، در آن لحظه پشیمانی هیچ سودی ندارد.

* * *

انبیاء: آیه ۴۷

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

روز قیامت حقّ است، در آن روز تو همه انسان ها را زنده می کنی تا به حسابشان رسیدگی کنی، خوبان را در بهشت جای می دهی تا برای همیشه از

نعمت های آن بهره مند شوند و کافران را به جهنّم گرفتار می سازی.

در آن روز میزان های عدل را برای سنجش اعمال برپا می کنی، وقت حسابرسی به هیچ کس ظلم و ستمی نمی شود. اگر عملی به اندازه یک دانه خَردَل هم باشد، آن را به شمار می آوری که دانش تو برای حسابگری آن روز کفایت می کند.

* * *

خَردل گیاهی است که دانه های بسیار کوچکی دارد. در زبان عربی وقتی می خواهند کوچکی چیزی را مثال بزنند، می گویند: «آن چیز مثل دانه خردل است»، امّا زبان فارسی ما چنین می گویم: «آن چیز به اندازه سر سوزن است».

در روز قیامت من نتیجه همه کارهای خود را می بینم، هر چند کار من به اندازه سر سوزنی باشد !

* * *

خیلی ها در ترجمه این آیه واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته اند.

در یکی از کتب اهل سنّت چنین می خوانم: «در روز قیامت خدا ترازویی را به صحرای قیامت می آورد، این ترازو دو کفّه دارد، هر کفّه آن به اندازه آسمان و زمین است، خدا آن ترازو را بین بهشت و جهنّم قرار می دهد».(۱۹)

«هِشام» یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) بود، او مدّت ها در این آیه فکر کرد، آیا به راستی در قیامت اعمال انسان ها با ترازو سنجش می شود. او نزد امام صادق(علیه السلام)آمد و درباره این آیه سؤال کرد. امام فرمود: «منظور از ترازوها در این آیه پیامبران و امامان می باشند».(۲۰)

آن روز هشام به این سخن خیلی فکر کرد...

ص:۴۱

* * *

یک بار دیگر این آیه را می خوانم: «در آن روز میزان های عدل را برای سنجش اعمال برپا می کنم».

عدّه ای واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته اند، امّا «میزان» در اینجا به معنای «سنجش» است.

در روز قیامت، اعمال بندگان، سنجیده می شود، این سنجش از روی عدالت است.

ترازو، وسیله ای برای سنجش کالا می باشد، وقتی به مغازه می روم، وزن نخود و لوبیا و برنج را با ترازو سنجش می کنند.

یادم نمی رود وقتی برای اوّلین بار این دو کلمه را شنیدم: «میزان الحراره»، من آن روز این را فهمیدم: «ترازوی حرارت». خیلی فکر کردم، بعداً فهمیدم که منظور از «میزان الحراره» همان «دماسنج» می باشد. دماسنج، ترازو نیست، دو کفّه ندارد، امّا دما را با آن می سنجند.

در زبان عربی برای «سنجش» از واژه «میزان» استفاده می شود، البتّه هر چیزی وسیله سنجش خود را دارد.

در روز قیامت، ترازویی که دو کفّه بزرگ داشته باشد، وجود ندارد، اعمال پیامبران و امامان، ملاک سنجش هستند، اعمال ما با اعمال آنان سنجیده می شود. این معنای سنجش اعمال است. اگر الگوی عمل من، اعمال آنان باشد، رستگار می شوم، اگر الگوی عمل من از دیگران باشد، آن روز نجات پیدا نمی کنم.

* * *

ص:۴۲

در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حقّ انجام می گیرد و به هیچ کس ظلم نمی شود. البتّه تو به همه چیز آگاه هستی و نیاز به این سنجش نداری. این سنجش از روی جهل و نادانی نیست، هیچ چیز از تو پنهان نیست و علم تو حدّ و اندازه ندارد، تو می خواهی خود انسان ها از اعمال خود باخبر شوند و خودشان نتیجه اعمال خود را به چشم ببینند.

آری، در آن روز کسانی که اعمال نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می شوند و به بهشت می روند و از نعمت های زیبای آن بهره مند می شوند. امّا کسانی هم که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

* * *

انبیاء: آیه ۵۰ – ۴۸

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۵۰)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند، آنان سخن او را دروغ می خواندند، آنان باور نمی کردند که تو بر بنده ای از بندگانت کتابی را نازل کنی. تو به آنان می گویی که قرآن، اوّلین کتاب آسمانی نیست و محمّد هم اوّلین پیامبر تو نیست، تو قبل از این نیز موسی و هارون(علیهما السلام) را به پیامبری برگزیدی و به آنان کتاب تورات را دادی.

ص:۴۳

تورات، حقّ را از باطل جدا می کرد و روشنی بخش دل ها بود. تورات پند و موعظه ای برای اهل تقوا بود.

اهل تقوا کسانی هستند که در آشکار و پنهان از گناه دوری می کنند و از عذاب من در هراسند، آنان از روز قیامت بیم دارند.

این قرآن هم کتاب پر برکتی است که من آن را بر بنده خود نازل کردم، چرا شما آن را انکار می کنید؟ چرا به قرآن که سخن من است ایمان نمی آورید؟

ص:۴۴

انبیاء: آیه ۵۷ – ۵۱

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در راه سختی گام برداشته است، او با جهل و نادانی مردمی رو به روست که سال های سال بُت ها را پرستیده اند و در مقابل آنان سجده کرده اند، شیطان پرستش بُت ها را برای آنان زیبا جلوه داده است و قلب های آنان از عشق به بُت ها آکنده است. وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند،

ص:۴۵

آنان در گوش های خود پنبه می گذارند تا صدای او را نشنوند، آنان قرآن را سحر و جادو می خوانند و به محمّد(صلی الله علیه وآله) سنگ می زنند و بر سرش خاکستر می ریزند.

اکنون می خواهی برای محمّد(صلی الله علیه وآله) سرنوشت پیامبران را بیان کنی، از سختی های آنان یاد کنی و بگویی که چگونه آنان را یاری کردی و بر دشمنانشان پیروز نمودی.

ابتدا از ابراهیم(علیه السلام) سخن می گویی، تو قبل از آن که ابراهیم(علیه السلام)به بلوغ برسد، به او رشد فکری دادی، تو به شایستگی او دانا بودی و از این رو او را به پیامبری برگزیدی.

وقتی ابراهیم(علیه السلام) کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد.(۲۱)

روزی او با عمویش، آذر و قومش چنین گفتگو کرد:

ــــ این مجسّمه هایی که شما می پرستید، چه هستند؟

ــــ این ها خدایان ما هستند، پدران ما این بُت ها را پرستش می کردند و ما هم از آنان پیروی می کنیم.

ــــ هم شما در گمراهی هستید و هم پدران شما در گمراهی آشکاری بوده اند.

ــــ ای ابراهیم ! آیا مطلب حقّی آورده ای یا با ما شوخی می کنی؟

ــــ البتّه که راست می گویم، خدای شما همان خدایی است که آفریننده آسمان ها و زمین است، من بر این مطلب گواهی می دهم. سخن من از روی دلیل است.

ــــ ما بُت های خود را می پرستیم.

ـــــ به خدا قسم، زمانی که نباشید من نقشه ای برای نابودی بُت های شما خواهم کشید.

* * *

انبیاء: آیه ۶۱ – ۵۸

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَـٰذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)

ابراهیم(علیه السلام) به دنبال فرصتی بود تا بُت ها را نابود کند، روز عید فرا رسید، همه مردم همراه با نمرود (که پادشاه «بابل» بود) برای مراسم عید به بیرون از شهر رفتند، ابراهیم(علیه السلام) در شهر ماند.

وقتی شهر خلوت شد او به بت خانه رفت، او تبری در دست گرفت و بُت ها را یکی یکی شکست و نابود کرد، او بُت بزرگ را سالم باقی گذاشت و تبر را بر گردن بُت بزرگ گذاشت و از بت خانه بیرون آمد. او با این کار می خواست وجدان به خواب رفته این مردم را بیدار کند شاید به سوی حقّ بازگردند.

پادشاه و مردم به شهر بازگشتند، به بتخانه آمدند تا بر بُت های خود سجده کنند، روز عید، روز شکرگزاری از بُت ها بود، آنان به باور خود باید از بُت ها تشکّر می کردند امّا وقتی وارد بتخانه شدند با منظره ای روبرو شدند، بُت ها قطعه قطعه بر روی زمین ریخته شده بودند، ناخودآگاه فریاد برآوردند:

ـــــ چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟ هر کس این کار را کرده است از ستمگران است و باید مجازات شود تا ما به خشم بُت ها گرفتار

نشویم.

ـــ ما شنیدیم که شخص جوانی به نام «ابراهیم»، از بُت های ما به بدی یاد می کرد.

ـــ بایـد او را دسـتگیر کنیم و در حضور مردم او را محاکمه کنیم، بایـد کسانی که دیده اند او از بُت ها بدگویی می کند، بر این ماجرا شهادت بدهند.

در شـهر غوغایی به پا شد، زیرا یک جوان، بنیان دینی مردم را به هم ریخته بود و خدایان آنان را نابود کرده بود. بزرگان شهر نزد نمرود جمع شدند و ابراهیم(علیه السلام) را دستگیر کردند و او را برای محاکمه آوردند.

* * *

انبیاء: آیه ۶۷ – ۶۲

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷)

سکوت همه جا را فرا گرفته بود، همه منتظر بودنـد تا ببیننـد با ابراهیم(علیه السـلام) چه خواهند کرد، بزرگان به او رو کردند و گفتند:

ـ ای ابراهیم ! آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟

ـــ آن بُت بزرگ این کار را کرده است، چرا از من سؤال می کنید؟ از خود آن ها بپرسید، مگر آنان خدای شما نیستند؟

در این لحظه بود که همه به فکر فرو رفتند: چرا ما بُت هایی را می پرستیم که نمی توانند سخنی بگویند و از خود دفاع کنند؟ آنان نمی توانند بلا را از خود دفع کنند، پس چگونه می توانند بلا را از ما دور کنند؟

آری، با این پاسخ ابراهیم(علیه السلام) همه به فطرت خود بازگشتند. مردم رو به نمرود و بزرگان شهر کردند و گفتند: «شما ما را به عبادت این بُت ها دعوت کردید، شما به ما ستم کردید». سپس با شرمندگی سرهای خود را به زیر انداختند و گفتند: «ای ابراهیم ! تو می دانی که این بُت ها سخن نمی گویند».

ابراهیم(علیه السلام) از فرصت به دست آمده استفاده کرد و گفت: «آیا بُت هایی را می پرستید که نه می توانند به شما سودی برسانند و نه زیانی؟ شما خیال می کنید اگر دست از بُت پرستی بردارید به خشم بُت ها گرفتار می شوید، اما بُت ها هرگز نمی توانند به کسی ضرری برسانند. ای مردم! چرا خدای یکتا را نمی پرستید که به شما این همه نعمت داده است، چرا بُت های بی جان را می پرستید؟ ننگ بر شما و بر بُت های شما ! آیا جا ندارد که قدری فکر کنید و از خواب غفلت بیدار شوید».

* * *

ابراهیم(علیه السلام) پیامبر تو بود، او هرگز دروغ نمی گوید، او بُت ها را شکسته بود، مردم به او گفتند: «آیا تو بُت ها را شکسته ای»، آیا او به دروغ پاسخ داد؟

او چنین گفت: «آن بُت بزرگ، این کار را کرده است، اگر آنان سخن بگویند».

من باید در پاسخ او دقّت کنم. او از واژه «اگر» در سخن خود استفاده کرد، معنای سخن او چنین است: «اگر بُت ها سخن بگویند، آن بُت بزرگ این کار را کرده است. اگر بُت ها سخن نگویند، من این کار را کرده ام». معلوم است که

این سخن دروغ نیست.(۲۲)

* * *

انبیاء: آیه ۷۰ – ۶۸

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰)

نمرود و دیگر بزرگان بابل احساس خطر کردند، منافع آنان در بُت پرستی مردم بود، اگر مردم از بُت پرستی دست برمی داشتند، ریاست آنان هم پایان می یافت، پس تصمیم گرفتند تا بار دیگر مردم را فریب دهند. باید کاری کرد که دیگر کسی جرأت نکند به بُت ها بی احترامی کند. آنان به مردم گفتند: «اگر برای رضای بُت های خود می خواهید کاری کنید، ابراهیم را در آتش بسوزانید و این گونه خدایان خود را یاری کنید».

نمرود دستور داد تا ابراهیم(علیه السلام) را زندانی کنند و تبلیغات را آغاز کنند، گروهی به میان مردم رفتند و با آنان سخن گفتند: ای مردم ! اگر ابراهیم را مجازات نکنیم، بُت ها بر ما خشم می گیرند، ای مردم ! پدران و نیاکان ما این بت ها را می پرستیدند و از خشم آنان می ترسیدند، حالا یک جوان پیدا شده است و به سنّت های گذشتگان ما بی احترامی می کند !

روز مشخّصی برای سوزاندن ابراهیم(علیه السلام) تعیین شد، قرار شد تا مردم برای سوزاندن او هیزم بیاورند، هیزم زیادی در میدان شهر جمع شد، هر کس برای رضای بُت ها هیزم می آورد.

روز موعود فرا رسید، هیزم ها را آتش زدند، آتش عجیبی شعله ور شد، هیچ

کس تا به حال چنین آتشی ندیده بود، مردم همه جمع شدند تا سوخته شدن ابراهیم(علیه السلام) را تماشا کنند.

نمرود هم آمده است، او در جایگاه مخصوصی قرار گرفته است و از بالا منظره را می بیند. ابراهیم(علیه السلام) را از زندان بیرون آوردند، امّا او را چگونه در آتش بیندازند، این آتش آن قدر سوزنده است که نمی توان نزدیک آن شد.

اینجا بود که شیطان به شکل انسانی نزد آنان آمد و گفت: «از منجنیق استفاده کنید، ابراهیم را با منجنیق در آتش اندازید».

همه این فکر را پسندیدند، منجنیق را آوردند و می خواستند ابراهیم(علیه السلام) را در آن قرار بدهند، در این هنگام آذر عموی ابراهیم(علیه السلام) جلو آمد و به ابراهیم(علیه السلام) گفت:

ــــ ای ابراهیم ! دست از عقیده خود بردار !

ــــ این کار را نمی کنم.

اینجا بود که آذر دستش را بالاـ آورد و سیلی محکمی به ابراهیم(علیه السلام) زد، مأموران ابراهیم(علیه السلام) را داخل منجنیق گذاشتند. همه منتظرند تا نمرود دستور بدهد و ابراهیم(علیه السلام) را به داخل شعله ها پرتاب کنند.

* * *

در آسمان ها فرشتگان دست به دعا برداشتند و گفتند: خدایا ! آیا اجازه می دهی ابراهیم(علیه السلام) را به آتش بسوزانند. تو به آنان گفتی: وقتی او مرا بخواند من جوابش را می دهم و او را نجات می دهم.

ابراهیم(علیه السلام) در منجنیق نشسته بود، نگاه به آتشی می کرد که تا آسمان شعله می کشید، جبرئیل نزد او آمد و گفت:

ـــــ ای ابراهیم ! من جبرئیل هستم، خدا به من قدرت زیادی داده است، آیا به کمک من نیاز داری؟

ـــــ به کمک تو نیازی ندارم، امّا به کمک خدای خود نیاز دارم.

جبرئیل در تعجّب از توکّل ابراهیم(علیه السلام) است، بی خود نیست که خدا او را به عنوان دوست خود برگزید. نمرود فرمان داد، فریاد و هیاهو همه جا را فرا گرفت، مأموران منجنیق را به سوی آتش نشانه گرفتند. ابراهیم(علیه السلام) دست به دعا برداشت: «خدایا ! من تو را به حقّ محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) می خوانم که مرا از این آتش نجات دهی».

ابراهیم(علیه السلام) به سوی آتش پرتاب شد، تو به آتش فرمان دادی: «ای آتش ! بر ابراهیم سرد باش». آتش سرد شد، جبرئیل را فرستادی تا ابراهیم(علیه السلام) را از هوا بگیرد و بر روی زمین قرار دهد، به قدرت تو آتش چنان سرد شد که ابراهیم(علیه السلام)سرمای شدیدی را احساس کرد و دندان هایش از شدّت سرما به هم می خورد.

سخن تو با آتش ادامه پیدا کرد: «بر ابراهیم بی گزند باش». اینجا بود که سرما برطرف شد، در وسط آتش، گلستان برای ابراهیم(علیه السلام) درست کردی و ابراهیم(علیه السلام) در آنجا نشسته بود و با جبرئیل سخن می گفت.

نمرود از بالای جایگاه خود نگاه کرد، ابراهیم(علیه السلام) را دید که آتش برای او گلستان شده است، اینجا بود که نمرود به آذر رو کرد و گفت: «به راستی چقدر ابراهیم نزد خدایش عزیز است !». سپس رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «هر کس می خواهد خدایی برای خود انتخاب کند، باید خدای ابراهیم را انتخاب کند».

ص:۵۲

آری، تو این گونه بندگان خوب خود را یاری می کنی، هر کس همچون ابراهیم(علیه السلام) از غیر جدا شود و فقط به تو دل ببندد، تو او را نجات می دهی، آن مردم برای نابودی ابراهیم(علیه السلام) نقشه کشیدند و آتشی با آن عظمت درست کردند، امّا تو آن آتش را برای ابراهیم(علیه السلام) گلستان کردی و آنان را ناکام ساختی.(۲۳)

* * *

انبیاء: آیه ۷۳ – ۷۱

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

پس از این ماجرا، ابراهیم(علیه السلام) تصمیم گرفت تا مهاجرت کند. لوط(علیه السلام)، (پسرخاله ابراهیم(علیه السلام))، به او ایمان آورده بود، همچنین زنی به نام «ساره» به او ایمان آورد (بعداً ابراهیم با آن زن ازدواج کرد).(۲۴)

ابراهیم(علیه السلام) تصمیم گرفت تا مهاجرت کند، این چنین بود که ابراهیم(علیه السلام) همراه با لوط(علیه السلام) و ساره، بابل را ترک کردند و به فلسطین (بیت المقدس) رفتند، همان سرزمینی که تو آن را برای جهانیان پربرکت قرار داده بودی، فلسطین سرزمینی حاصلخیز و سرسبز بود و تو آنجا را کانون پرورش پیامبران قرار دادی.

تو به عنوان پاداش به ابراهیم(علیه السلام) پسری به نام اسحاق عطا کردی و به اسحاق هم فرزندی به نام یعقوب دادی. اسحاق و یعقوب را از پیامبران خود قرار

دادی، آری، تو نسل پر از خیر و برکت به ابراهیم(علیه السلام) عنایت کردی، از رحمت خاصّ خود به آنان عطا کردی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته ای در میان همه امّت ها قرار دادی.

تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب(علیهم السلام) را پیشوایان معنوی انسان ها قرار دادی که به فرمان تو، مردمِ زمان خود را هدایت می کردند، تو به آنان نیکوکاری، برپاداشتن نماز و پرداخت زکات را وحی کردی و آنان تو را عبادت می کردند.

* * *

به ابراهیم(علیه السلام) پسر دیگری به نام «اسماعیل» دادی، ولی نام او را در اینجا ذکر نمی کنی. علّت چیست؟

اسماعیل(علیه السلام) قبل از ابراهیم(علیه السلام) از دنیا رفت، در واقع تنها وارث ابراهیم(علیه السلام)، اسحاق بود، پس در اینجا از اسحاق نام بردی و اسماعیل را ذکر نکردی، آری، پیامبران بنی اسرائیل، همه از نسل اسحاق بودند.(۲۵)

البتّه آخرین پیامبر تو از نسل اسماعیل است، وقتی نزدیک به ۳۵۰۰ سال از مرگ اسماعیل گذشت، محمّد(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد. اسماعیل قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، محمّد(صلی الله علیه وآله) از نسل او است.

ص:۵۴

انبیاء: آیه ۷۵ – ۷۴

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَهِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ (۷۴) وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵)

برایم گفتی که چگونه ابراهیم(علیه السلام) را از آتش رهاندی، اکنون از یازده پیامبر دیگر نام می بری و یاد آنان را زنده نگاه می داری، آنان معلّمان بزرگ بشریّت بودند:

ابتدا از لوط(علیه السلام) نام می بری، تو به لوط(علیه السلام) حکمت و علم عطا کردی، او از بستگان ابراهیم(علیه السلام) بود و همراه او از بابل به فلسطین هجرت کرده بود، او به فرمان تو به شهر «سُدوم» رفت.

مردم آن شهر کاری زشت و پلید می کردند و به گناه آلوده بودند، تو عذاب رابر آن مردم نازل کردی و لوط(علیه السلام) را نجات دادی، به راستی که آنان مردمی

ص:۵۵

تبهکار بودند، تو لوط(علیه السلام) را در پناه رحمت خود قرار دادی که او بنده شایسته تو بود.

* * *

انبیاء: آیه ۷۷ - ۷۶ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷)

از نوح(علیه السلام) یادی می کنی، نوح(علیه السلام) تقریباً ۲۲۰۰ سال قبل از ابراهیم و لوط(علیهما السلام)زندگی می کرد.

نوح(علیه السلام) مردم زمان خود را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا بیشتر آنان به او ایمان نیاوردند و پرستش بُت ها را ادامه دادند، سرانجام نوح(علیه السلام) تو را به یاری خواند و دست به دعا برداشت تا او را از دست آن مردم کافر نجات دهی، تو دعای او را مستجاب کردی، تو او و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از بلای بزرگ نجات دادی، وقتی طوفان سهمگین فرا رسید او و یارانش را سوار بر کشتی نمودی و او را در برابر کافران یاری کردی، کافرانی که سخن نوح(علیه السلام) را دروغ خواندند، آنان مردمی تبهکار بودند و از این رو همه آن ها را غرق کردی. (نوح(علیه السلام) تقریباً ۱۲۰۰ سال بعد از آدم(علیه السلام) زندگی می کرد).

* * *

انبیاء: آیه ۸۰ – ۷۸

وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ

وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهَ لَبُوس لَكَمْ لِتُحْصِنَكَمْ مِنْ بَأْسِكَمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)

اکنون نام داوود(علیه السلام) و پسرش سلیمان(علیه السلام) را ذکر می کنی، تو آنان را به پیامبری برگزیدی تا مردم را به راه راست هدایت کنند.

روزی را یاد می کنی که داوود و سلیمان(علیهما السلام) درباره موضوعی قضاوت کردند و تو شاهد قضاوت آنان بودی، ماجرا از این قرار بود: چوپانی گوسفندان خود را رها کرده بود و آن گوسفندان شب به باغ انگوری رفته بودند و به درختان آسیب رسانده بودند. آنان بین چوپان و باغدار قضاوت کردند.

تو حکم عادلانه و درست را به سلیمان(علیه السلام) فهماندی، تو به داوود و سلیمان(علیهما السلام) شایستگی قضاوت عطا کردی و به آنان علم فراوانی دادی.

* * *

باغدار همراه چوپان نزد داوود(علیه السلام) آمدند و ماجرا را تعریف کردند، گوسفندان باغ را از بین برده بودند، برگ و ساقه درختان انگور را خورده بودند. حکم داوود(علیه السلام) این بود: «چوپان باید همه گوسفندان خود را به باغدار بدهد».

در این هنگام سلیمان(علیه السلام) که نوجوانی بیش نبود رو به پدر کرد و گفت: «چوپان برای مدّت یک سال، گوسفندان خود را به باغدار بدهد».

داوود(علیه السلام) وقتی قضاوت فرزندش سلیمان(علیه السلام) را شنید، نظر او را پذیرفت و به همان حکم نمود.

* * *

اسم او ابن مُسکان و اهل کوفه بود. او این آیه را خواند و به فکر فرو رفت،

داوود و سلیمان(علیهما السلام) هر دو پیامبر تو بودند و معصوم بودند، پس چرا قضاوت آنان با هم فرق داشت؟

آیا قضاوت داوود(علیه السلام) اشتباه بود؟

داوود(علیه السلام) پیامبر خدا بود، مگر می شود او خطا کند؟

ابن مُسکان سؤال خود را از افراد زیادی پرسید، کسی نتوانسته بود به او جواب قانع کننده ای بدهد. یک سال که او برای حجّ به مکّه و مدینه سفر کرده بود این سؤال را از امام صادق(علیه السلام)پرسید.

آن حضرت در جواب چنین فرمود: «داوود(علیه السلام) بر اساس قانونی که خدا بر پیامبران قبلی نازل کرده بود، حکم کرد. در آن لحظه خدا بر سلیمان(علیه السلام) آن حکم را وحی کرد. داوود و سلیمان(علیهما السلام) هر دو بر اساس حکم خدا قضاوت کردند».(۲۶)

* * *

تو حکم خود را بر اساس حوادثی که اتّفاق می افتد بر پیامبران نازل می کنی، تا آن زمانی که این ماجرا پیش آمد، هیچ گلّه گوسفندی، باغ انگوری را از بین نبرده بود، به همین خاطر تو حکم آن را بیان نکرده بودی.

مگر درخت انگور با بقیّه درختان چه فرقی دارد؟

اگر من همه برگ و ساقه های درختی را قطع کنم، آن درخت برای همیشه خشک می شود، ریشه آن هم نابود می شود، بیشتر درختان مثل درخت سیب، زردآلو، آلوچه، گیلاس، توت، خرما و... این گونه هستند.

ولی اگر من همه برگ و ساقه های درخت انگور را قطع کنم، ریشه آن سالم می ماند، سال آینده برگ و ساقه می دهد و حتّی میوه بیشتری هم می دهد !

برای همین است که باغداران در اسفند ماه به باغ انگور خود می روند و بیشتر ساقه ها را قطع می کنند و فقط چند ساقه را باقی می گذارند، اگر آن ها این کار را نکنند، درخت انگور اصلاً میوه نمی دهد !

وقتی آن ماجرا پیش آمد، حکم تو این بود: «اگر گوسفندانی به باغی بروند و برگ و ساقه درختان را بخورند، باید آن گوسفندان را به باغدار داد، زیرا همه زحمت او از بین رفته است و باغ او نابود شده است». این حکم درباره درختان سیب، زردآلو، آلوچه، گیلاس، توت، خرما و... بود. تا آن زمان چنین ماجرایی برای باغ انگور پیش نیامده بود.

داوود(علیه السلام) بر اساس سخن تو سخن گفت، او حکم تو را بیان کرد، سخن او حق بود.

در آن لحظه تو حکم درخت انگور را بر سلیمان(علیه السلام) نازل کردی، تو می خواستی این گونه مقام سلیمان(علیه السلام) را به پدر و اطرافیان نشان دهی، سلیمان(علیه السلام) نوجوانی بیش نبود، باید همه می فهمیدند که او پیامبر توست و تو،به او وحی نازل می کنی.

اینجا بود که سلیمان(علیه السلام) به پدر چنین گفت: ای پدر ! درست است که اکنون گوسفندان برگ ها و ساقه های درختان انگور را خورده اند، امّا درخت انگور از بین نمی رود، سال آینده ثمر بیشتری هم می دهد، امّا باغدار امسال ضرر کرده است، گوسفندان را برای یک سال به باغدار می دهیم تا از شیر و پشم آن ها استفاده کند. سال آینده وقتی باغ دوباره سبز شد و به بار نشست، گوسفندان را به چوپان باز می گردانیم.

داوود(علیه السلام) نظر پسرش را پسندید و بر اساس همان حکم کرد، داوود(علیه السلام) تو را

سپاس گفت که به پسرش مقام پیامبری عطا کردی.

* * *

تـو مقـامی بس بزرگ به داوود(علیه السـلام) عطـا کردی، وقـتی او ذکر تـو را می گفت و «سـبحان الله» می گفت، کـوه هـا و پرندگان با او همراه می شدند، این معجزه ای برای داوود(علیه السلام) بود و تو این معجزه شگفت را به او عطا کرده بودی.

تو آهن را در دست داوود(علیه السـلام) نرم کردی و به او ساختن زره را آموختی تا بنی اسـرائیل از آن زره ها اسـتفاده کنند و جان خود را حفظ کنند، این نعمتی بود که به آنان دادی، آیا آنان شکرگزار تو خواهند بود؟

* * *

ماجرای نرم شدن آهن به دست داوود چیست؟

روزی تو به داوود(علیه السـلام) چنین وحی کردی: «ای داوود ! تو بنده خوب من هستی، ولی از بیت المال اسـتفاده می کنی و برای مخـارج خـود از آن بیـت المـال بهره می گیری، کـاش بـه دسـت خـود، کـار می کردی و بـا مزد آن، روزگـار را می گذراندی».

وقتی داوود(علیه السـلام) این سـخن را شنید، چهل روز گریست، او پیرمرد شده بود و برای او فراگرفتن یک شغل، کار آسانی نبود، اینجا بود که تو آهن را برای او نرم گردانـدی، آهن که این قـدر محکم است، وقتی به دست او می رسـید، نرم می شد و او می توانست به راحتی به آن حالت بدهـد، تو روش ساختن زره را به او یاد دادی و او شـروع به ساختن زره کرد، او هر روز، یک زره می ساخت.

استادان زره ساز برای ساختن یک زره وقت زیادی صرف می کردند، آنان آهن را با زحمت زیاد در آتش سرخ می کردند و با وسایل مخصوصی آن را

شکل می دادند، امّا داوود(علیه السلام) به معجزه تو با دست خود، آهن را به راحتی خم می کرد و به آن شکل می داد. او هزار زره ساخت و هر زره را به هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد.

* * *

انبیاء: آیه ۸۲ – ۸۱

وَلِسُلَيمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲)

اکنون از نعمت هایی که به سلیمان(علیه السلام) دادی یاد می کنی، تو به او پادشاهی بزرگی عطا کردی، حکومت او بر اساس عدل و داد بود و به هیچ کس ظلم نمی شد.

تو بادهای تند را رامِ سلیمان(علیه السلام) کردی تا به فرمان او به سوی سرزمین شام و فلسطین جریان یابد، تو در این سرزمین ها خیر و برکت زیادی قرار دادی که تو به همه چیز آگاهی.

تو گروهی از جنّ ها را نیز رامِ سلیمان(علیه السلام) کردی، آنان به فرمان او به دریا می رفتند و از دریا برای او چیزهای گرانبها بیرون می آوردند. جنّ ها برای سلیمان(علیه السلام)کارهای دیگری نیز (مثل ساختن ساختمان های بزرگ) انجام می دادند، تو مراقب آنان بودی تا از فرمان سلیمان(علیه السلام) سرپیچی نکنند.

* * *

انبیاء: آیه ۸۴ – ۸۳

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴)

از ایّوب(علیه السلام) یاد می کنی، او به سختی های زیادی مبتلا شد، به سختی بیمار شد و همه فرزندان او از دنیا رفتند و ثروت و دارایی خود را از دست داد، او در همه حال شکر تو را به جا می آورد، روزی او تو را خواند و چنین گفت: «بارخدایا ! سختی ها و مشکلات به من رو آورده است، تو مهربان ترین مهربانان هستی».

آن وقت بود که تو دعای او را مستجاب کردی، همه سختی هایی را که داشت برطرف ساختی، تو این گونه به او مهربانی نمودی، این رحمتی از طرف تو بود تا پندی برای دیگران باشد. آری، مشکلات هر چقدر هم زیاد باشد، لطف تو از آن ها بزرگ تر است.

خوشا به حال کسی که امیدش به توست، هر کس ماجرای ایّوب(علیه السلام) را بشنود، دیگر به تو نمی گوید مشکلات بزرگی دارم بلکه به مشکلات می گوید خدای بزرگی دارم !

* * *

انبیاء: آیه ۸۶ - ۸۵ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶)

اسماعیل بن حِزقیل، ادریس و ذَا الْکِفل(علیهم السلام) سه پیامبر دیگر تو بودند که با مشکلات و سختی های زیادی روبرو شدند، آن ها در راه تو صبر و شکیبایی کردند، تو هم رحمت خود را بر آنان نازل کردی، آنان از بندگان شایسته تو

ص:۶۲

بودند.

* * *

مناسب است توضیح مختصری درباره این سه پیامبر بدهم:

۱ - اسماعیل بن حِزقیل(علیه السلام): مردم به او «صادقُ الوَعد» می گفتند، یعنی درست پیمان. او با یکی از دوستان خود وعده داشت، پس سر قرار خود رفت ولی دوست او نیامد، او مدّت زیادی در آنجا منتظر ماند. به همین علّت او را به این نام خواندند.

او مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و از بُت پرستی نهی کرد، امّا مردم او را شکنجه زیادی کردند و با بی رحمی، پوست سر و صورتش را کَندند، او در برابر همه این سختی ها، صبر کرد.(۲۷)

۲ - ادریس(علیه السلام): او پدربزرگ نوح(علیه السلام) بود و برای هدایت مردم تلاش زیادی کرد و در این راه با سختی های زیادی روبرو شد.

۳ - «ذَا الْکِفل»(علیه السلام): او نیز یکی از پیامبران بود که پس از داوود(علیه السلام)زندگی می کرد، او مردم را به یکتاپرستی دعوت می کرد.(۲۸)

* * *

انبیاء: آیه ۸۸ - ۸۷

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

اکنون از یونس(علیه السلام) یاد می کنی، تو یونس(علیه السلام) را به پیامبری انتخاب کردی و از

او خواستی تا به سوی مردمی برود که در نینوا (در کشور عراق) زندگی می کردند. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، در این مدّت فقط دو نفر به او ایمان آوردند، مردم با یونس(علیه السلام) تندی می کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس(علیه السلام) آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

به یونس(علیه السلام) وحی کردی که طلوع آفتاب روز چهارشنبه، نیمه ماه، عذاب نازل می شود، یونس(علیه السلام) این زمان نزول عذاب را به دیگران خبر داد و او از دست مردم بسیار عصبانی بود که چرا فریب شیطان را خورده اند و به گمراهی افتاده اند، سپس او شهر را ترک کرد.

قبل از آن که عذاب فرا رسد، مردم تصمیم گرفتند توبه کنند، هنوز ساعتی به نزول عذاب مانده بود که صدای گریه آنان، همه جا را فرا گرفت، تو توبه آنان را پذیرفتی و عذاب را از آنان برداشتی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.(۲۹)

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، یونس به سوی فرات رفت. رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند، یونس(علیه السلام) سوار کشتی شد. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید. یونس(علیه السلام) به سمت دریا رفت، او گمان می کرد که تو بر او سخت نمی گیری.(۳۰)

تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلّط کردی، آن ها فهمیدند که آن نهنگ، یکی از آنان را می خواهد، آن ها به قرعه رو آوردند و قرعه به نام یونس(علیه السلام)درآمد، آن ها یونس(علیه السلام)را به آب انداختند. یونس(علیه السلام) درون شکم نهنگ قرار

گرفت. (بعضی از نهنگ ها بیش از ۳۰ متر طول دارند و به راحتی می توانند انسانی را ببلعند).

یونس(علیه السلام) تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی.(۳۱)

او در تاریکی ها گرفتار شده بود، شب بود و دل دریا هم تاریک بود و شکم نهنگ هم تاریک تاریک !

او در این تاریکی ها تو را خواند و گفت: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم».

تو صدای او را از دل دریا شنیدی، تو به بندگان خود نزدیک هستی، صدای آنان را می شنوی. تو دعای او را مستجاب کردی و او را از آن گرفتاری نجات دادی، تو این گونه مؤمنان را نجات می دهی.

نهنگ به ساحل آمد و یونس(علیه السلام) را به آنجا افکند. یونس(علیه السلام)بسیار ضعیف شده بود، مدّتی گذشت تا او سلامتی خود را بازیافت و به سوی قوم خود رفت، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند.

گویا یونس(علیه السلام) چهار هفته از قوم خود دور بود، یک هفته طول کشید تا به وسیله کشتی از نینوا به خلیج فارس برود، یک هفته هم در شکم نهنگ بود، یک هفته هم در ساحل خلیج فارس استراحت کرد تا سلامتی خود را به دست آورد، یک هفته هم طول کشید تا از ساحل خلیج فارس خود را به نینوا برساند.(۳۲)

* * *

چقدر خوب است وقتی من در تاریکی گناه و معصیت گرفتار آیم، در دل شب، در تاریکی سر به سجده گذارم و این گونه تو را بخوانم: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم». من هرگز نباید از رحمت و مهربانی تو ناامید شوم، گناه من هر چقدر بزرگ باشد، رحمت تو از گناه من بزرگ تر است.

* * *

انبیاء: آیه ۹۰ – ۸۹

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰)

در اینجا از زکریّا(علیه السلام) یاد می کنی، او به سنّ پیری رسیده بود و فرزندی نداشت، همسرش نازا بود. روزی او دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! مرا بدون فرزند و بدون وارث نگذار ! به من فرزندی برومند عطا کن ! خدایا ! این حاجت من است و به لطف تو امید دارم، اگر دعایم را مستجاب نکنی، باکی ندارم، من خواسته ام را به تو وامی گذارم، تو بهترین وارث هستی ! همه می میرند و تو باقی می مانی».

تو دعای زکریّا(علیه السلام) را مستجاب کردی، تصمیم گرفتی تا پسری به نام یحیی(علیه السلام)را به او عنایت کنی، همسر زکریّا(علیه السلام) را از بیماری نازایی شفا دادی، آری، تو هرگز بندگان خود را ناامید نمی کنی.

ص:۶۶

* * *

پیامبرانی که در این سوره نام بردی، همواره برای انجام کارهای نیک پیش قـدم می شدند و با اشتیاق و بیم، تو را می خواندند و همیشه در برابر تو فروتن و خاشع بودند.

در اینجـا تو از میـان همه ویژگی هـای پیامبران، از این سه ویژگی نام بردی. من هم بایـد تلاش کنم در این سه ویژگی از آنان پیروی کنم:

۱ – باید در کارهای نیک پیش قدم شوم، وقتی می بینم زمینه کار خوبی فراهم است، زودتر از دیگران آن را انجام دهم.

۲ – امید و بیم داشته باشم، هم به لطف تو امیدوار باشم و هم از گناهان خود بترسم، امید و بیم، مانند دو بال برای پرواز است، من با این دو بال می توانم در آسمان کمال و سعادت، اوج بگیرم.

۳ – باید در مقابل تو فروتنی کنم، سـر به روی خاک بنهم. باید همین الآن برخیزم، به جایی بروم که فقط زمین باشد و خاک ، آنگاه به سجده بروم، سجده ای بر روی خاک تا آنجا که بازو و زانوی من هم خاکی شود.

وقتی خاک بر صورت و اعضای بـدن من می نشـیند و در آن حالت تو را صـدا می زنم، رحمت تو را به سوی خود جذب می کنم. این دستوری است که امام صادق(علیه السلام) به من داده است.(۳۳)

وقتی این گونه به سـجده می روم به فکر می افتم که سـرانجام یک روز مرگ من فرا می رسـد و بـدن مرا میان خاک قرار می دهند، در سجده هستم و بوی خاک به مشامم می رسد...

تا فرصت دارم در مقابل تو فروتنی می کنم، به تو التماس می کنم که بر من

رحم کنی. می دانم که به هر کس التماس بکنم، آبرویم می رود، امّا وقتی به تو التماس می کنم، آبرو پیدا می کنم !

* * *

انبیاء: آیه

وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِلْعَالَمِینَ (۹۱)

اکنون از مریم(علیها السلام) و فرزندش عیسی(علیه السلام) یاد می کنی، مریم(علیها السلام)زنی بود که پاکدامنی خود را حفظ کرد، تو جبرئیل را به سوی مریم(علیها السلام) فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم(علیها السلام)ظاهر شد و در آستین او دمید و مریم(علیها السلام) حامله شد، تو اراده کرده بودی که به او عیسی(علیه السلام) را عطا کنی. جبرئیل روح عیسی(علیه السلام)را در مریم(علیها السلام) دمید، روح عیسی(علیه السلام) را تو خلق کرده بودی.

تو مریم(علیها السلام) و فرزندش عیسی(علیه السلام) را نمونه قدرت خود برای مردم قرار دادی.

* * *

در جمله ای از این آیه چنین می خوانم: «جبرئیل از روح ما در مریم دمید».

بارها شنیده ام که عیسی(علیه السلام)، «روح الله» است، روح خداست !

آیا خدا روح دارد؟ خدا چگونه روح خود را در مریم(علیها السلام)دمید؟ چگونه می شود عیسی(علیه السلام)، روح خدا باشد؟

به این موضوع فکر می کنم، به یاد آیه ۲۹ سوره حجر می افتم. در آنجا می خوانم که خدا، روح خود را در آدم دمید !

آیا آدم روح خدا بود؟ آیا انسان در وجود خود، روح خدا را دارد؟ مگر خدا روح دارد؟

ص:۶۸

چه کسی به این سؤال من پاسخ می دهد؟

* * *

روزی از روزها محمّدبن مسلم به امام صادق(علیه السلام) رو کرد و گفت:

ــــ در قرآن خوانده ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح دارد؟

ــــ خدا ابتدا، جسم آدم را از گِل آفرید، پس از آن «روح آدم» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود که سرآمد همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد.

ــــ یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت. یعنی هزاران سال، خدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

ــــ بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

ــــ آقای من ! اگر این طور است پس چرا در قرآن آمده است که من از روح خود در آدم دمیدم؟ چرا خدا در قرآن می گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».

ــــ من مثالی برای تو می زنم. آیا می دانی خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می کند؟ او به ابراهیم(علیه السلام) می گوید: «خانه ام را برای طواف کنندگان آماده کن». معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه ای که خدا آن را به عنوان خانه خود برگزیده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه

تعبیر کرد.(۳۴)

* * *

سخن امام صادق(علیه السلام) به پایان رسید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خدا، غیر از ذاتِ خداست، خانه خدا را ابراهیم(علیه السلام) به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذاتِ خدا ندارد.

حالا ـ معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گلِ سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

خدا این روح را در آدم(علیه السلام) دمید، خدا جبرئیل را فرستاد، جبرئیل این روح را در مریم(علیها السلام) دمید.(۳۵)

انبیاء: آیه ۹۳ – ۹۲

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳)

نام شانزده پیامبر خود را ذکر کردی، یاد آنان را زنده نگاه داشتی:

موسی، هارون، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، نوح، داوود، سلیمان، ایّوب، اسماعیل بن حِزقیل، ادریس، ذَاالکِفل، یونس، زکریاو یحیی(علیهم السلام).

ص:۷۱

(همچنین از عیسی(علیه السلام) و محمد(صلی الله علیه وآله) با اشاره سخن گفتی و نامشان را ذکر نکردی).

این ترتیبی است که تو در این سوره از آنان نام برده ای، امّا ادریس(علیه السلام) از نظر زمانی زودتر از همه آن ها زندگی می کرد. (اگر من بخواهم آنـان را به ترتیب زمـان ذکر کنم، بایـد چنین بگـویم: ادریس، نـوح، ابراهیم، لـوط، اسـحاق، یعقـوب، موسی، هارون، داوود، سلیمان، ایّوب، اسماعیل بن حِزقیل، ذَاالکِفل، یونس، زکریا، یحیی(علیهم السلام)).

همه این ها بنـدگان شایسـته بودند، من به همه آنان و کتاب هایشان ایمان دارم و فرقی بین آن ها نمی گذارم، زیرا هدف همه آن ها یکی بوده است، آن ها می خواستند بشر را در پرتو یکتاپرستی و حقّ و عدالت هدایت کنند.

هیچ فرقی میان پیامبران نیست زیرا همه آنان دارای اصول مشترکی بوده اند، هرچند که شـرایط زمان و مکان آن ها، باعث می شد، هرکدام به وظیفه خاصّی عمل کنند.

آری، پیامبران، همه یک امّت بودنـد و پیرو یک هدف. تو از آنان خواستی تا تو را عبادت کنند و مردم را به سوی تو بخوانند. در میان پیامبران هیچ اختلافی نبود، ادیان آسمانی، کلاس های بشر در طول تاریخ بوده اند و پیامبران، معلّمان این کلاس ها.

پیـامبران مردم را بـه راه راست هـدایت کردنـد، وقـتی مردم سـخنان آنـان را شـنیدند، دو گروه شدنـد، گروهی به آنـان ایمـان آوردند و گروهی هم آنان را تکذیب کردند.

اینجا بود که مردم دو گروه شدند: گروه مؤمنان و گروه کافران !

آری، کافران برای رسیدن به منافع مادی خود از پیامبران اطاعت نکردند و دشـمنی با آنان را آغاز کردند، در روز قیامت همه آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند و تو سزای اعمال آنان را خواهی داد.

* * *

انبیاء: آیه ۹۵ – ۹۴

فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا کُفْرَانَ لِسَعْیِهِ وَإِنَّا لَهُ کَاتِبُونَ (۹۴) وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَه أَهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ (۹۵)

ص:۷۲

هر کس عمل نیکو انجام داده باشد و مؤمن باشد، سعی او بدون پاداش نمی ماند، تو اعمال نیک او را می نویسی و در روز قیامت به او پاداش می دهی و او را در بهشت جای می دهی. این سرگذشت گروه مؤمنان است.

امّا سرگذشت گروه کافران چه می شود؟

تو هرگز مردم شهری را بدون اتمام حجّت به عذاب گرفتار نساختی، ابتدا پیامبری را به سوی بزرگان و پیشوایان آنان فرستادی تا آنان را به طاعت و بندگی تو دعوت کنند، امّا آنان مخالفت کردند و بر تبهکاری خود اصرار ورزیدند، مردم آن شهر نیز از رهبران خود پیروی کردند و سخن پیامبر تو را دروغ خواندند، آن وقت بود که عذاب فرا رسید و همه آنان را نابود کردی و شهرشان را زیر و رو کردی.

برای مثال وقتی قوم نوح، سخنان نوح(علیه السلام) را قبول نکردند، آنان را به طوفان سختی گرفتار کردی و زمین را از وجود آنان پاک ساختی.

وقتی کافران عذاب تو را با چشم خود دیدند، پرده های غرور و غفلت از برابر چشمانشان کنار رفت، آنان آرزو کردند که ای کاش برای جبران این همه خطا بار دیگر به دنیا باز می گشتند ! امّا دیگر کار از کار گذشته است، آنان همه فرصت های خود را تباه کردند و با لجاجت سعادت را از خود دور کردند.

این قانون توست: وقتی کافران را به عذاب گرفتار می سازی، دیگر به آنان فرصت بازگشت نمی دهی، بازگشت آنان ممنوع است و دیگر راهی برای جبران ندارند.

ص:۷۳

آری، عذاب جهنّم در انتظار آنان است، آنان برای همیشه در میان شعله های سوزان جهنّم گرفتار می شوند و راهی برای نجات خود نمی یابند.

* * *

انبیاء: آیه ۹۶

حَتَّی إِذَا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ (۹۶)

اکنون از قیامت سخن می گویی: «روزی که یأجوج و مأجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندی بشتابند».

در این آیه از یأجوج و مأجوج سخن گفتی، من مدّت زیادی درباره این آیه تحقیق کردم و فهمیدم که درباره «یأجوج» و «مأجوج»، دو نظریّه وجود دارد:

* نظریّه اوّل: انسان های معمولی

این نظریّه می گوید یاجوج و ماجوج از نسل نوح(علیه السلام) بودند، آنان مثل بقیّه انسان ها بودند و در قسمت شمالی کوه های قفقاز زندگی می کردند. آنان مردمی وحشی بودند و گاهی به مناطق مسکونی حمله می کردند و دست به قتل و غارت می زدند.(۳۶)

در سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه، سلسله کوه هایی است که همچون یک دیوار، شمال را از جنوب جدا می کند. در میان آن رشته کوه ها، فقط یک تنگه وجود دارد که شمال را به جنوب متّصل می کند. اسم آن تنگه «داریال» است. در آن تنگه، دیواری آهنین ساخته شد. این دیوار را

«ذُوالقَرنَیْن» ساخت. بعد از این کار ذُوالقَرنَین، آن قوم وحشی تا سال های سال نتوانستند به مناطق جنوبی حمله کنند. (برای توضیح بیشتر درباره ذُوالقَرنَیْن به آیه ۸۳ سوره کهف مراجعه شود).(۳۷)

اکنون یأجوج و مأجوج دیگر پشت آن دیوار آهنین نیستند، با گذشت زمان آنان توانستند از آن دیوار عبور کنند و کم کم آنان هم به زندگی شهرنشینی رو آوردند. آن ها انسان هایی معمولی بودند.

در این آیه چنین می خوانیم: «روزی که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندی بشتابند».

منظور از این آیه، گشوده شدن قبرهای آن قوم است، وقتی که روز قیامت برپا شود، همه انسان ها زنده می شوند. در آن هنگام، قوم یاجوج و ماجوج سر از خاک برمی دارند، آنان جمعیّت بسیار زیادی هستند. منظره زنده شدن و آمدن آنان به صحرای قیامت، شگفت انگیز است، از این رو در این آیه نام آن ها ذکر شده است.

آنان از قبرهای خود سر برمی دارند و با عجله و شتاب برای حسابرسی در صف ها قرار می گیرند.(۳۸)

* نظریّه دوم: انسان هایی عجیب و غریب !

این نظریّه، یأجوج و مأجوج را انسان معمولی نمی داند. هر کدام از آنان، هزار فرزند به دنیا می آورند. آنان پشت کوه «قاف» زندگی می کنند و قبل از قیامت از بلندی ها به سوی مردم دنیا هجوم می آورند و همه را قتل عام

می کنند.(۳۹)

ذوالقَرنَین دیواری آهنین ساخت و آنان را تا روز قیامت در آنجا زندانی کرد. طبق این نظریّه، ذوالقَرنَین، کوروش نیست. همچنین سدّی که ذوالقرنین ساخت، دیوار آهنین تنگه «داریال» در کوه های قفقاز نمی باشد.

این نظریّه می گوید: «ذوالقَرنَین و یاجوج و ماجوج، ماجرایی عجیب است که به زندگی معمولی انسان ها شباهت ندارد».

این پایان سخن درباره این دو نظریّه بود.

به نظر می رسد که نظریّه اوّل به واقعیّت نزدیک تر باشد.

* * *

انبیاء: آیه ۱۰۰ – ۹۷

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِیَ شَاخِصَهٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَه مِنْ هَذَا بَلْ کُنَّا ظَالِمِینَ (۹۷) إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ کَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَهً مَا وَرَدُوهَا وَکُلٌّ فِیهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَهُمْ فِیهَا لَا یَسْمَعُونَ (۱۰۰)

وعده حقّ که همان قیامت است، نزدیک می شود، چشمان کافران از وحشت خیره می ماند و می گویند: «ای وای بر ما که از این روز، غافل بودیم، ما به خود ستم کردیم و فرصت ها را از دست دادیم». فرشتگان به آنان می گویند: «به زودی شما و آنچه می پرستیدید هیزم جهنّم می شوید، شما به سوی جهنّم می روید».(۴۰)

اگر این بُت ها، خدا بودند، هرگز به سوی جهنّم برده نمی شدند، کافران با چشم خود می بینند که فرشتگان بُت ها را به سوی جهنّم می برند تا در آتش سوزان جهنّم بسوزانند.

در آن روز، کافران و بُت ها برای همیشه در آتش جهنّم خواهند بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

کافران در جهنّم فریادها و ناله های دردناک دارنـد، فریاد می زننـد شاید کسـی به آنان کمک کند و آنان را از آتش برهاند، امّا هیچ کس به آنان پاسخ نمی دهد و هیچ سخنی که مایه امید آنان باشد نمی شنوند و امیدشان ناامید می شود.

* * *

انبیاء: آیه ۱۰۳ – ۱۰۱

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

امّا سرگذشت مؤمنان چگونه خواهد بود؟

تو در این دنیـا به مؤمنـان وعـده بهشت دادی، در روز قیامت به وعـده ات وفا می کنی و آنان را به بهشتی که زیر درختان آن، نهرهـای آب جـاری است، مهمـان می کنی، آنان از آتش جهنّم فاصـله ای بسـیار دور دارنـد، آنان صـداهای هولناک جهنّم و فریاد جهنّمیان را نمی شنوند، در بهشت هرچه بخواهند، برای آنان آماده است.

هیچ ترسی بالاتر از ترس جهنّم نیست، آنان وقتی وارد بهشت می شوند می دانند که هرگز از بهشت بیرون نمی روند، پس دیگر از جهنّم نمی ترسند، آرامش کامل دارند.

فرشتگان به دیدار آنان می آیند و به آنان می گویند: «امروز، روز آسایش همیشگی شماست، این همان روزی است که خدا به شما وعده داده بود». در زیر درختان بهشت، نهرها جاری است، همسرانی پاک و پاکیزه در انتظار مؤمنان می باشند، مؤمنان برای همیشه از نعمت های آن بهره مند خواهند شد.

آری، نعمت های دنیا به زودی از بین می روند، به زودی هیچ اثری از اموال و ثروت نخواهد بود، امّا نعمت بهشت، جاودان است و هرگز پایانی ندارد.

آیا کسی می تواند از بهشت تو سخن بگوید و آن را توصیف کند؟ هرگز.

«شنیدن کی بود مانند دیدن ».

تو بهشت را محلّ زندگی واقعی بندگان خوب قرار داده ای و آنان در آنجاست که معنای زندگی را می فهمند.

انبیاء: آیه ۱۰۴

یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْق نُعِیدُهُ وَعْدًا عَلَیْنَا إِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ (۱۰۴)

اوّلین باری که سوار هواپیما بودم، از پنجره به زمین و آسمان نگاه کردم. پیرمردی کنار من نشسته بود، او متوجّه تعجّب من شده بود، به من رو کرد و گفت:

ـــ پسرم ! به چه نگاه می کنی؟

ـــ تا به حال عظمت زمین را این گونه با چشم ندیده ام.

ـــ آنچه تو می بینی فقط گوشه ای از جهان هستی است. آیا می دانی خدا ستاره ای خلق کرده است که هشتاد هزار میلیارد، بزرگ تر از زمین است؟ پسرم ! عقل بشر هرگز نمی تواند عظمت هستی را درک کند.(۴۱)

ـــ خیلی عجیب است ! هشتاد هزار میلیارد برابر زمین !

ص:۷۹

من به فکر فرو رفتم، شنیده بودم که قبل از قیامت، خدا همه ستارگان را نابود می کند، به آن پیرمرد گفتم: «نابود کردن چنین ستاره ای، کار ساده ای نیست، خدا چگونه این ستاره را در روز قیامت نابود خواهد کرد؟».

پیرمرد لحظاتی سکوت کرد و سپس از من کاغذ و قلمی طلبید و بعد شروع به نوشتن کرد. مدّتی گذشت. نوشتن او تمام شد، او تا پایین آن صفحه مطالبی نوشته بود. او شروع به خواندن نوشته خود کرد، خاطره دوران کودکی خود را در آن کاغذ نوشته بود.

وقتی او خاطره خود را برایم خواند به من گفت: «خوب نگاه کن من چه می کنم».

او شروع به لوله کردن آن کاغذ نمود، بالای کاغذ را گرفت و به آرامی آن را لوله نمود، بعد به من گفت:

ـــ آیا این کار برای من زحمتی داشت؟

ـــ نه. کار ساده ای بود.

ـــ این نوشته ها را من نوشتم، بعد آن کاغذ را لوله کردم. خدا هم این جهان با عظمت را آفرید و هر وقت که بخواهد آن را این گونه به هم می پیچد. به همین سادگی !

* * *

در این آیه چنین می گویی: «روزی که آسمان را همانند در هم پیچیدن صفحه نامه ها، در هم می پیچم، من جهان را از هیچ آفریدم، بار دیگر آن را به هیچ بازمی گردانم و همه آفریده های خود را نابود می کنم. این وعده من است و البتّه آن را انجام خواهم داد».

ص:۸۰

در زمان قدیم وقتی می خواستند نامه محرمانه و مهمّی بنویسند، کاغذ آن را لوله می کردند و سپس مقداری گِل نرم روی آن لوله قرار می دادند و روی آن گِل را مُهر آهنی می زدند. علامت مخصوصی بر روی آن گِل ثبت می شد. وقتی نامه به دست صاحب آن می رسید، نگاه به مُهر آن می کرد، اگر مُهر آن سالم بود، می فهمید که کسی نامه را باز نکرده است.

تو در این آیه، نابود کردن آسمان ها را به لوله کردن نامه مثال زدی، وقتی من نامه ای را می نویسم، به راحتی می توانم کاغذ آن را لوله کنم، این کار هیچ زحمتی برای من ندارد، وقتی تو بخواهی آسمان با این عظمت را نابود کنی، به آسانی این کار را انجام می دهی. تو فقط اراده می کنی و یک جمله می گویی: «نابود شو !». همه آسمان ها و زمین در یک لحظه نابود می شوند و جهان، هیچ می شود و فقط تو باقی می مانی.

* * *

انبیاء: آیه ۱۰۵

وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵)

در این سوره از سرگذشت مؤمنان در روز قیامت سخن گفتی، اکنون از سرگذشت زمین سخن می گویی، در «تورات» و پس از آن، در «زبور» از وعده بزرگ خود سخن گفتی، تورات، کتاب آسمانی موسی(علیه السلام) است و زبور، کتاب آسمانی داوود(علیه السلام).

وعده تو این است: «بندگان شایسته تو، وارث حکومت زمین خواهند شد».

آری، سرانجام حکومت جهان به دست مؤمنان خواهد افتاد

ص:۸۱

ظهور مهدی(علیه السلام)، آن وعده بزرگ توست، سرانجام او ظهور می کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل و داد را برپا می کند.(۴۲)

تو به وعده ات وفا می کنی و مهدی(علیه السلام) از کنار کعبه ظهور می کند، تو جبرئیل را نزد مهدی(علیه السلام) می فرستی، جبرئیل به مهدی(علیه السلام) می گوید: «ای سرور و آقای من ! اکنون دعای شما مستجاب شده است».(۴۳)

اینجاست که مهدی(علیه السلام) شکر تو را به جا می آورد و می گوید: «خدا را حمد و ستایش می کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارثِ زمین قرار داد».(۴۴)

بعد از آن مهدی(علیه السلام) به کعبه، خانه یکتاپرستی تکیه می زند و می گوید: «من ذخیره و یادگار خدا و حجّت او هستم».(۴۵)

سپس، یارانش با او بیعت می کنند و برای ریشه کن کردن ظلم و ستم، حرکت خود را آغاز می کنند.

* * *

انبیاء: آیه ۱۰۸ – ۱۰۶

إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِینَ (۱۰۶) وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا یُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸)

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن برای مؤمنان، وسیله رسیدن به حقیقت و راستی است، آنان تو را می پرستند و از موعظه ها و پندهای قرآن بهره می برند و به سعادت و رستگاری می رسند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را مایه رحمت و سعادت مردم قرار دادی و او را برای هدایت همه جهانیان فرستادی. در اینجا از او می خواهی تا با مردم چنین سخن

بگوید: «ای مردم ! خدا به من وحی کرده است که شما را به یکتاپرستی دعوت کنم، آیا شما این سخن را باور می کنید؟ آیا دست از بُت پرستی برمی دارید؟ آیا خدای یگانه را می پرستید؟».

* * *

انبیاء: آیه ۱۱۱ – ۱۰۹

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاء وَإِنْ أَدْرِی أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِين (۱۱۱)

گروهی از مردم بـه محمّـد(صـلی الله علیـه وآلـه) ایمـان آوردنـد، امّـا گروهی هم او را دروغگـو خطـاب کردنـد و راه کفر را برگزیدند.

اکنـون از محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می خواهی تـا به کـافران چنین بگویـد: «من همه شـما را به طور یکسـان از عـذاب خـدا ترساندم، با پیر و جوان، زن و مرد، کوچک و بزرگ شـما سخن گفتم، من نمی دانم عذاب خدا، چه زمانی فرا می رسد، نمی دانم وعده خدا زود فرا می رسد یا دیر. خدا همه سـخن های شما را می شنود، سخن های آشکار و پنهان شما را می داند، شما آهسته با خود می گوییـد که این هشدارهای محمّد دروغ است، خدا در عذاب شـما عجله نمی کند، من نمی دانم ! شاید این آزمونی برای شما باشد و این گونه خدا به شما تا زمان معیّنی، مهلت می دهد».

* * *

انبیاء: آیه ۱۱۲

قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ

عَلَی مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم مکّه را به رستگاری فرا می خواند، امّا آن مردم با او دشمنی می کردند، او را جادوگر و دروغگو و دیوانه خطاب می کردند. محمّد(صلی الله علیه وآله)دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدایا ! بین من و بین این مردم، خودت به حقّ حکم کن».

کافران به محمّد(صلی الله علیه وآله) می گفتند: «ما تو را به حال خود رها نمی کنیم، یارانت را آن قدر شکنجه می کنیم تا به بُت پرستی بازگردند، ما نمی گذاریم مردم به تو ایمان بیاورند، اگر لازم باشد، تو را به قتل می رسانیم، تو هیچوقت نمی توانی از دست ما فرار کنی».

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آن کافران چنین بگوید: «خدای من، خدای مهربانی است، من از او یاری می طلبم».

و تو او را یاری کردی، درست در زمانی که کافران فکر آن را نمی کردند، گروهی از مردم مدینه مسلمان شدند و برای دین اسلام در آن شهر تبلیغ کردند، تعداد مسلمانان در مدینه زیاد شد، آنان به مکّه آمدند و مخفیانه با پیامبر پیمان بستند که همچون جان خود از پیامبر دفاع کنند.

پس از مدّتی، پیامبر به لطف تو توانست به سلامت به مدینه هجرت کند و در آنجا حکومت اسلامی را تشکیل دهد و بعد از هشت سال، با ده هزار نفر به مکّه بازگشت و همه بُت ها را در هم کوبید و بُت پرستی را در سرزمین حجاز ریشه کن کرد. (۴۶)

ص:۸۴

سوره حجّ

اشاره

ص:۸۵

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره **۲۲** قرآن می باشد.

۲ - بر هر مسلمان واجب است که یک بار در عمر خود به سفر «حجّ» برود و دور کعبه طواف کند و مراسم حجّ را به جا آورد، در این سوره از این مراسم و اهمیت آن سخن به میان آمده است

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، زنده شدن انسان ها در آن روز، سرگذشت قوم لوط، و قوم شعیب(علیهما السلام)، اشاره ای به ماجرای ابراهیم و موسی(علیهما السلام) حجّ و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم(علیه السلام)، قربانی کردن در حج، نماز، زکات، توکّل...

ص:۸۶

حج: آیه ۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲)

از قیامت سخن می گویی، به همه هشدار می دهی که از عذاب آن روز بهراسند و از کفر و بُت پرستی دست بردارند و اعمال نیک انجام دهند.

وقتی تو بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا جهان را نابود می کنی، کوه ها از جا کنده می شوند، دریاها به هم می ریزند، زمین و آسمان متلاشی می شود.

زلزله بزرگ و هولناک فرا می رسد، در آن روز، مادران نوزادان شیرخوار

خود را از یاد می برند، مادری که به نوزادش شیر می دهد، هیچ گاه نوزاد خود را فراموش نمی کند، امّا حادثه روز قیامت آن قدر هولناک است که مادران نوزادان خود را فراموش می کنند. هر زن حامله ای از ترس و وحشت، جنین خود را سقط می کند، همه انسان ها می میرند، جهان نابود می شود.

مدّتی می گذرد، آن وقت تو اراده می کنی تا قیامت را برپا کنی، همه انسان ها زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز جهنّم شعله می کشد و انسان ها دچار وحشت و اضطراب می شوند. هر کس به آنان نگاه کند، تصوّر می کند که آنان مست شده اند، امّا آنان مست نیستند، عذاب آن روز شدید است و از ترس، عقل و هوش خود را از دست داده اند. روز قیامت، پنجاه سال (به سال های قیامت) طول می کشد، تشنگی، وحشت و اضطراب، مردم را فرا می گیرد.

در آن روز، مؤمنان در سایه رحمت تو هستند و از این وحشت در امان هستند، این وعده ای است که تو به آنان داده ای.

* * *

حج: آیه ۷ – ۳

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ

هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷)

سخن از قیامت است، محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم را از عذاب آن روز ترساند، امّا مردم به پنج گروه تقسیم شدند و تو از آیه ۳ تا آیه ۱۶ این سوره، از آن ها یاد می کنی:

۱ - کافرانی که از شیطان پیروی می کنند.

۲ - کافرانی که دیگران را به کفر دعوت می کنند.

۳ -کسانی که ایمان آورده اند، امّا در شک و تردید می باشند.

۴ - مؤمنانی که ایمان واقعی آورده اند و هرگز در ایمانشان شک نمی کنند.

۵ - منافقانی که در آرزوی شکست اسلام هستند.

در این آیات، درباره هر کدام از این پنج گروه سخن می گویی:

* * *

اکنون از گروه اوّل یاد می کنی، آنان بدون آن که دلیلی داشته باشند، روز قیامت را تکذیب می کنند، آنان می گویند: «وقتی مرگ به سراغ ما آمد و بدن ما در قبر پوسید، دیگر هرگز زنده نمی شویم، وقتی استخوان های ما پوسید چگونه ممکن است بار دیگر زنده شویم».

این انسان ها از هر شیطان طغیانگری پیروی می کنند، آنان با پیروی از شیطان، خود را از سعادت محروم می کنند، این قانون است: هر کس، ولایت شیطان راپذیرفت، شیطان او را گمراه می کند و او را به آتش سوزان جهنّم رهنمون می شود.

ص:۸۹

* * *

آنان از شیطان پیروی می کنند و قیامت را باور ندارند، به راستی چرا آنان به خلقت خود و جهان نمی نگرند؟

همه انسان ها از نسل آدم(علیه السلام) هستند، تو آدم(علیه السلام) را از خاک آفریدی، نسل او را از نطفه آفریدی. آن نطفه در رحم مادر، تبدیل به خون شد و سپس به پاره گوشتی تبدیل شد.

انسان ابتدا پاره گوشتی بیش نیست و آفرینش او کامل نیست، تو به آن شکل می دهی، دست و پا و صورت و... برای او خلق می کنی.

پس از آن، تو روح انسانی را در آن دمیدی، این ها نشانه قدرت توست. جنین هایی را که تو بخواهی زندگی این دنیا را تجربه کنند، نزدیک نه ماه در رحم مادر نگه می داری و جنین هایی را نیز سقط می کنی.

وقتی زمان تولّد فرا رسید، انسان به صورت نوزادی ناتوان به دنیا می آید، تو او را رشد می دهی و به او روزی می دهی تا به سنّ بلوغ می رسد. تو راه خوب و بد را به او نشان می دهی، او یا مؤمن می شود یا کافر.

گروهی از انسان ها قبل از آن که به سنّ پیری برسند، از دنیا می روند، گروهی هم آن قدر عمر می کنند تا بسیار ضعیف و ناتوان می شوند.

به راستی این ضعف و ناتوانی و پژمردگی انسان نشانه چیست؟

این دنیا دیگر جای زندگی او نیست و باید از اینجا منتقل شود و به دنیای دیگری برود.

* * *

آنان که می گویند: «وقتی استخوان های ما پوسید چگونه ممکن است بار

دیگر زنـده شویم»، به داسـتان خلقت انسـان فکر کننـد، تو آدم(علیه السـلام) را از خـاک آفریـدی، وقـتی تو بتوانی از خـاک، آدم(علیه السلام) را خلق کنی، پس می توانی از استخوان پوسیده، انسان را دوباره بیافرینی !

وقتی تو قـدرت داری انسـان را از نطفه و سـپس از قطره کوچـک خونی بیافرینی، پس می توانی اسـتخوان های پوسـیده را بار دیگر زنده کنی !

چرا آنـان به طبیعت نگـاه نمی کننـد؟ هر سال فصل زمسـتان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسـد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می رویند.

کسی که قدرت دارد از خاک مرده، این همه گیاهان را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند !

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمسـتان، درختان چوبی خشـکیده به نظر می آیند، چه کسـی از این چوب، میوه های خوشـمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسـی دانه گنـدم را سبز می کند و کشتزاری را چنان پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقتی بهار فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی آورد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعـده تـو حقّ است، تـو مردگـان را در روز قیـامت زنـده می کنی و تو بر هر کـاری که بخواهی، توانـایی، روز قیـامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شکّ و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند، تو مؤمنان را

در بهشت مهمـان می کنی و کـافران را به آتش جهنّم گرفتـار می سازی. این وعـده توست، تو همیشه به وعـده خود عمل می کنی.

* * *

حج: آیه ۱۰ – ۸

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (٨) ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (٩) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (١٠)

سخن در این بود که مردم با شـنیدن پیام قرآن به پنـج گروه تقسـیم شدنـد، گروه اوّل کافرانی بودنـد که از شـیطان پیروی می کردنـد، اکنون از گروه دوم سـخن می گویی: کافرانی که رهبری دیگران را به عهـده می گیرند و آنان را از راه راست گمراه می کنند.

آنـان همواره درباره دین تو با مؤمنان ستیز و جـدل می کننـد، آن کافران از روی جهل و گمراهی این کار را می کننـد و هیچ گونه هدایت و کتاب و دلیلی ندارند، آنان با تکبّر و غرور از حقّ روی بر می گردانند تا دیگران را از راه تو گمراه کنند.

تو در دنیا آنان را دچار ذلّت و خواری می کنی و در آخرت هم به عذاب جهنّم گرفتار می سازی. وقتی آنان در آتش سوزان جهنّم می سوزنـد، فریـاد برمی آورنـد و تقاضـای کمـک می کننـد، فرشـتگان تو به آن ها چنین می گوینـد: «این آتش، نتیجه اعمال خودتان است، خدا هرگز کوچک ترین ظلمی به بندگان خود روا نمی دارد».

* * *

حج: آیه ۱۳ – ۱۱

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْف فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳)

گروه سوم کسانی هستند که فقط به زبان ایمان آورده اند و قلب آنان در شکّ و تردید است.

آنان دین تو را وسیله ای برای رسیدن به دنیا و ثروت قرار داده اند، اگر خیر و خوبی نصیب آنان شود، دین تو را حقّ می پندارند و از ایمان آوردن خود خوشحال و راضی اند، امّا اگر بلایی به آنان رسد و ثروت آنان از دست برود، از ایمان خود دست برمی دارند و راه کفر را در پیش می گیرند، آنان هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را !

راه کفر آنان را به چه می رساند؟ آنان ایمان به تو را رها می کنند و به خدایان دروغین رو می آورند.

به راستی اگر آنان به دنبال ثروت هستند و می خواهند از بلا رهایی یابند، چرا به خدایان دروغین پناه می برند؟

خدایان دروغین برای آنان چه می توانند بکنند؟ این خدایان دروغین، یا بت ها هستند یا طاغوت ها و یا انسان های بُت گونه !

بُت ها چیزی جز قطعه سنگ یا چوب نیستند، نه می توانند نفعی به آنان

برسانند و نه ضرری ! پناه بردن به بُت ها، گمراهی آشکار است.

امّا طاغوت و انسان های بت گونه که ادّعای خدایی می کنند، ضررشان بیش از نفعشان است، ممکن است طاغوت ها قدری بر ثروت آنان بیفزایند و به ظاهر زندگی آنان بهتر شود، امّا اطاعت از طاغوت، آتش سوزان جهنّم را در پی دارد، آنان با پیروی از طاغوت، خود را از سعادت محروم می کنند.

به راستی که این طاغوت ها، چه بد یار و یاور و چه بد همدمی هستند، هر کس آنان را به یاری بگیرد و با آنان همدم شود، به آتش جهنّم گرفتار می شود.

* * *

حج: آیه ۱۴

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴)

گروه چهارم مؤمنانی هستند که به تو ایمان واقعی آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، تو آنان را در بهشت خود جای می دهی، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است.

آنان برای همیشه در آنجا از نعمت های زیبای تو بهره مند می شوند و با پیامبران و فرشتگان همنشین می شوند.

* * *

حج: آیه ۱۵

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَب إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ (۱۵)

ص:۹۴

گروه پنجم منافقانی هستند که آرزوی شکست اسلام را دارند. در مدینه گروهی از آنان با مؤمنان زندگی می کردند.

منافقان اصلاً ایمان نیاورده بودند، امّا به دروغ می گفتند ما ایمان آورده ایم، آنان در شکّ و تردید نبودند، بلکه بُت ها را می پرستیدند و به ظاهر نماز هم می خواندند.

آنان همیشه آرزوی شکست اسلام را داشتند، منتظر بودند تا کافران با سپاه خود به مدینه حمله کنند و اسلام را نابود کنند، آنان از روی خشم و بی ایمانی گمان می کردند که تو پیامبرت را در دنیا و آخرت یاری نمی کنی.

تو به پیامبر وعده پیروزی بر کافران را دادی، پیامبر نیز این وعده را به یاران خود داد. آن منافقان این سخن را شنیدند، آن ها عصبانی شدند.

تو به آنان می گویی: «اگر می توانید وسیله ای فراهم کنید و به آسمان بروید و نگذارید من یاری خود را برای محمّد(صلی الله علیه وآله)بفرستم. آیا شما فکر می کنید این خشم شما مانع پیروزی محمّد(صلی الله علیه وآله) می شود؟ هرگز ! هر چقدر شما عصبانی باشید، من پیامبرم را یاری می کنم و به وعده ام وفا می کنم، به زودی او را بر همه دشمنانش هدایت آنان فرستاد».(۴۷)

آنان از پیشرفت اسلام غصّه می خورند و از شدّت عصبانیّت نمی دانند چه کنند، به آنان چنین می گویی: «از شدّت غصّه دق کنید و بمیرید».(۴۸)

منافقان هرچه بیشتر در مسیر نفاق پیش روند، تو هم آن ها را بیشتر به خودشان واگذار می کنی، آنان بیشتر در گرداب نفاق فرو می روند و در نتیجه در روز قیامت به آتش سوزان جهنّم گرفتار می شوند.

* * *

ص:۹۵

از پنج گروه برایم سخن گفتی، من با نتیجه اعمال هر کدام از آنان آشنا شدم:

۱ - کافری که از شیطان پیروی می کند، جهنّم در انتظار اوست.

۲ - کـافری که دیگران را به کفر دعوت می کنـد، در دنیـا به خواری گرفتـار می شود و در آخرت در آتش سوزان جهنّم می سوزد.

۳ - کسی که فقط به زبان ایمان می آورد و سرانجام به کفر بازمی گردد، بهره ای از دنیا نمی برد و در آخرت هم نتیجه کفر خود را می بیند.

۴ - مؤمنی که به تو ایمان واقعی می آورد، در بهشت جای خواهد گرفت.

۵ - منافقی که از پیروزی و پیشرفت اسلام در خشم است، روز به روز خشمش بیشتر می شود، زندگی او در این دنیا، با غم و اندوه همراه است و در آخرت به آتش جهنّم گرفتار می شود.

* * *

بارخدایا ! از تو می خواهم تا به من ایمان واقعی عنایت کنی، ایمانی که با نفاق همراه نباشد و شکّ و تردید به آن خدشه ای وارد نکند، از تو می خواهم تا به قلب من، یقین عطا کنی، می دانم که هیچ چیز با ارزش تر از یقین نیست.

* * *

حج: آیه ۱۶

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَات بَيِّنَات وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶)

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن تو، آشکار و روشن است. تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی، راه خوب و بد را نشان می دهی. به این هدایت، «هدایت اوّل» می گویند، این

اوّلین مرحله هدایت است، هدایتی است که برای همه انسان ها می باشد.

پس از آن، برای کسانی که هدایت اوّل را پذیرفتند و راه حقّ را برگزیدند، هدایت دیگری قرار می دهی. تو زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می گویند.

این اراده و قانون توست: هر کس هدایت اوّل را پذیرفت، شایستگی ورود به مرحله بعدی هدایت پیدا می کند. تو به او راه کمال را نشان می دهی، کاری می کنی که لحظه به لحظه به تو نزدیک تر شود، تو دست او را می گیری و به بهشت خویش رهنمونش می سازی.

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعداً پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

مدرسه رفتن، مثال هدایت اوّل است که برای همه فراهم است، دانشگاه رفتن مثال هدایت دوم است که فقط برای عدّه ای فراهم است.

آری، هدایت دوّم مخصوص کسانی است که تو بخواهی آنان را از این هدایت بهره مند کنی، آنان کسانی هستند که از هدایت اوّل به خوبی بهره برده اند.

ص:۹۷

حج: آیه ۱۷

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصارَی وَالْمجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْء شَهِیدٌ (۱۷)

با خود فکر می کردم که روز قیامت برای چیست؟ چرا تو همه انسان ها را بار دیگر زنده می کنی؟

تو می خواهی مؤمنان را پاداش دهی و کافران را کیفر کنی، انسان ها در روز قیامت زنده می شوند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

این سخن درست است، امّا برپایی قیامت دلیل دیگری هم دارد و آن معلوم شدن حقّ از باطل است.

در این دنیا انسان ها ادّعا می کنند که بر حقّ هستند. در اینجا از شش گروه نام می بری:

۱ – مسلمانان ۲ – یهودیان ۳ – صابئان

۴ – مسیحیان ۵ – مَجُوس ۶ – بُت پرستان (مُشرِکان).

این شش گروه در این دنیا با هم اختلاف دارند، هر کدام خود را بر حقّ می دانند، تو در روز قیامت، در میان آنان داوری می کنی و حقّ را از باطل جدا می نمایی، تو به هر چیزی آگاه هستی.

وقتی عیسی(علیه السلام) به پیامبری مبعوث شد، همه ادیان قبلی باطل شد، مردم باید از عیسی(علیه السلام) پیروی می کردند، همچنین وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شد، همه ادیان قبلی از اعتبار ساقط شد و همه باید دین اسلام را بپذیرند. این قانون توست.

پس از ظهور اسلام تو ادیان دیگر را قبول نمی کنی و اگر کسی (پس از اسلام) دین دیگری را انتخاب کرده باشد، مجازات می شود.

در اینجا از شش گروه نام بردی، من مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و بُت پرستان را می شناسم، امّا درباره «صابئان» و «مجوس» باید بیشتر تحقیق کنم.

* * *

صابئان چه کسانی هستند؟

آنان پیرو مذهبی آسمانی هستند، پیامبر آنان، یحیی(علیه السلام) است. یحیی(علیه السلام) بعد از زمان موسی(علیه السلام) و قبل از زمان عیسی(علیه السلام) به پیامبری مبعوث شد.

آنان به آب اهمیّت زیادی می دهند، همچنین آنان به ستارگان احترام می گذارند. آنان خود را بر حقّ می دانند و بر دین خود باقی مانده اند.

* * *

مجوس چه کسانی هستند؟

به پیروان «زرتشت»، مجوس می گوینـد. کتاب مقدّس آنان «اوسـتا» است، این کتاب در حمله اسـکندر مقدونی به ایران از بین رفت. در زمان ساسانیان این کتاب بازنویسی شد. در این فاصله، این دین دچار انحرافات زیادی شد.

زرتشتیان امروز به دو خدا اعتقاد دارند:

الف. خدای نیکی و نور که به آن «اهورامزدا» می گویند.

ب. خدای بدی و تاریکی که آن را «اهریمن» می نامند.

همچنین آنان به آتش احترام ویژه ای می گذارند، هر کجا آنان باشـند، آتشـکده ای هم وجود دارد، از این رو بعضی ها آنان را «آتش پرست» می خوانند.

کسی را که پیرو این دین است، «مجوسی» می نامند، به مجموعه پیروان این دین، «مجوس» می گویند.

* * *

از حضـرت علی(علیه السـلام) درباره مجوس سؤال شـد، ایشان فرمودنـد: «خدا بر آنان کتابی نازل کرد و پیامبری برای هدایت آنان فرستاد».(۴۹)

امام سجاد(علیه السلام) درباره آنان می فرماید: «این سنّت پیامبر است: با مجوس مانند اهلِ کتاب رفتار کنید».(۵۰)

به کسانی که پیرو کتاب آسمانی هستند، اهل کتاب گفته می شود (یهودیان، مسیحیان).

مجوس مانند مسـیحیان هسـتند، مسـیحیان عیسـی(علیه السـلام) را به عنوان یکی از سه خدا باور دارند و او را «خدایِ پسـر» می دانند، این عقیده، کفر است ! امّا با این

حال، ما آنان را اهل کتاب می دانیم، مجوس هم به دو خدا (خدای نور و خدای تاریکی) معتقدند، امّا این دلیل نمی شود آنان را اهل کتاب ندانیم !

* * *

از این آیه استفاده می شود که اهل کتاب چهار گروه می باشند: یهودیان، صابئان، مسیحیان و مجوس. اکنون سؤالی به ذهن من می رسد: تفاوت اهل کتاب با بُت پرستان چیست؟

اهل کتاب می توانند به صورت مسالمت آمیز در کنار مسلمانان زندگی کنند و جِزیه بدهند.

جزیه، مالیاتی است که آنان به مسلمانان پرداخت می کنند. اهل کتاب می توانند بر دین خود باقی بمانند و به آیین های خود عمل کنند، امّا بُت پرستان حقّ چنین کاری ندارند.

بُت پرستان یا باید مسلمان شوند یا خود را برای جنگ آماده کنند. اسلام هرگز اجازه نمی دهد بُت پرستی و دین های کفرآمیز دیگر در جامعه وجود داشته باشد.

* * *

حج: آیه ۱۸

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸)

برایم از انسان هایی سخن گفتی که هر کدام ادّعا می کنند دین آنان حقّ است.

پنج گروه در مقابل مسلمانان قرار گرفته اند: یهودیان، صابئان، مسیحیان، مجوس و بُت پرستان.

این پنج گروه، حقّ را می دانند، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را با معجزه قرآن فرستادی، در قرآن از باطل شدن همه ادیان سخن گفتی، بُت پرستی را گمراهی خواندی، تو اعلام کردی که همه باید پیرو قرآن شوند. از همه انسان ها خواستی اگر در قرآن شک دارند، یک سوره مانند آن را بیاورند.

اگر کسی می توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می شد که قرآن دروغ است. انسان ها تا به حال یک سوره مانند قرآن نیاورده اند، پس معلوم می شود همه آن ادیان باطل هستند.

تو با معجزه قرآن باطل بودن دینِ پنج گروه را آشکار کردی، آنان حقّ را می دانند، امّا آن را انکار می کنند، مشکل این است که آنان حاضر نیستند در مقابل حقّ تواضع و فروتنی کنند، در حقیقت آنان نمی خواهند از فرمان تو اطاعت کنند، آنان در مقابل تو تکبّر میورزند، تو اعلام کرده ای با ظهور اسلام، همه ادیان از اعتبار ساقط است، امّا آنان سخن تو را قبول نمی کنند.

حکایت این انسان عجیب است، همه موجودات در مقابل تو تسلیم هستند، این انسان است که فرمان تو را اطاعت نمی کند.

* * *

هر کس که در آسمان ها و زمین است، تو را سجده می کند، خورشید، ماه، ستارگان، کوه ها، درختان، جنبندگان و بسیاری از مردم تو را سجده می کنند. عدّه ای هم هستند که معصیت و نافرمانی می کنند و تو را سجده نمی کنند، آنان یقیناً به عذاب گرفتار می شوند و هر کس که به عذاب تو گرفتار شود، خوار و

ذلیل می شود و هیچ کس نمی تواند چنین کسی را عزیز کند.

آری، وقتی تو کسی را خوار و بی ارزش کنی، او هرگز عزیز نمی شود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی.

تو کسانی را که در مقابل عظمت تو سر به سجده می نهند، عزیز می کنی و در روز قیامت آنان را در بهشت مهمان می کنی، امّا کافران را به عذاب جهنّم گرفتار می سازی، آنان در جهنّم فریاد و ناله برمی آورند و هیچ کس آنان را یاری نمی کند، فریادهای آنان بی جواب می ماند. فرشتگان تو، صدای آنان را می شنوند و هیچ پاسخی به آنان نمی دهند، آنان طعم ذلّت و خواری را می چشند، این ذلّت برای آنان سخت تر از آتش جهنّم است.

* * *

بارها در قرآن از تسبیح و حمد موجودات بی جان سخن گفته ای، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه ها... همه تو را حمد و ستایش می کنند. آنان از همه قوانین تو در آفرینش فرمان برداری می کنند، این معنای سجده آنان است که در قرآن از آن سخن گفته ای.(۵۱)

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را ستایش می کند و تو را به پاکی می ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم.

* * *

حج: آیه ۲۲ – ۱۹

هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَار یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ (۱۹) یُصْهَرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ

ص:۱۰۳

حَدِید (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمّ أَعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲)

پیروان ادیان دیگر همواره با مسلمانان دشمنی می کنند و درباره دین حقّ با آنان بحث و ستیز می کنند.

مؤمن کسی است که دین تو را (که همان اسلام است) پذیرفته است، کافر کسی است که به دین اسلام کفر ورزیده است. میان مؤمن و کافر همواره دشمنی و ستیز است.

تو در روز قیامت مؤمنان را در بهشت جای می دهی و کافران را در آتش جهنّم گرفتار می سازی، در جهنّم بر بدن کافران، لباسی از آتش می پوشانند و از بالای سرشان، آب جوشان روی آنان ریخته می شود، این آب جوشان به اندام آنان نفوذ می کند، درون شکم و پوست بدنشان با آن آب گداخته می شود.

برای آنان گرزهای آهنین آماده شده است، هر وقت بخواهند از جهنّم فرار کنند تا از غم و سختی های آنجا رهایی یابند، فرشتگان با آن گرزها بر سرشان می زنند و آنان را برمی گردانند و به آنان می گویند: «این عذاب سوزان را بچشید».

* * *

حج: آیه ۲۴ – ۲۳

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّات تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الانْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَب وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا

ص:۱۰۴

إِلَی صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۲۴)

از سـرانجام کافران برایم گفتی، اکنون از سـرانجام مؤمنان سـخن می گویی: تو کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجـام داده انـد را در بهشت جـای می دهی، همـان بهشتی که زیر درختـان آن، نهرهـای آب جـاری است، آنـان در بهشت به زیورهای طلا و مروارید آراسته می شوند و لباس هایشان از ابریشم است.

چرا تو به مؤمنان این نعمت های زیبا را می دهی؟

بهشت، نتیجه اعمال خود آنان است، آنان در دنیا قرآن را خواندند و از آن پند گرفتند و به واسطه آن هدایت شدند، به راستی که قرآن، زیباترین سخن ها می باشد، هر کس که از هدایت قرآن بهره بگیرد، بهشت جایگاه او خواهد بود.

تو انسـان هـا را آزاد آفریـدی و برای هـدایت آن ها، قرآن را فرسـتادی. قرآن راه حق و باطل را برای همه مشـخّص کرد. تو با قرآن، راه مسـتقیم را کـه همـان راه پسـندیده اسـت بـه همـه نشـان دادی. مؤمنـان ایـن راه را در پیش گرفتنـد و بـه سـعادت و رستگاری رسیدند.(۵۲)

* * *

راه قرآن همـان راه شایسـته ای است که مـؤمن به آن هـدایت شـده است. راه پیـامبر، همـان راه قرآن است، همـان طور که راه امامت، ادامه راه پیامبر است.(۵۳)

پس از پیامبر، علی(علیه السـلام) و یازده امام بعد از او را برای هدایت مردم برگزیدی، تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه

ص:۱۰۵

داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امروز راه مهدی(علیه السـلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه شایسته توست. (۵۴)

ص:۱۰۶

حج: آیه ۲۵

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِى جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَاد بِظُلْم نُذِقْهُ مِنْ عَذَاب أَلِيم (۲۵)

اکنون می خواهی درباره آیین حجّ سخن بگویی، تو دوست داری من به سفر حجّ بروم، کعبه را زیارت کنم و پروانهوار، دور آن طواف کنم.

برای این سفر قوانینی وضع کرده ای مثلاً- باید قبل از رسیدن به شهر مکّه، لباس احرام به تن کنم، باید ذکر «لبّیک» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم.

تو می دانستی که من از مرگ می ترسم، برای همین خواسته ای تا یک بار مرگ را تجربه کنم، لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن کردم و لبّیک گفتم، نباید نگاه به آینه

کنم، نباید عطر بزنم، باید از لذّت های دنیایی چشم بپوشم، نباید با همسر خود رابطه ای داشته باشم، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کنم، می خواهی من در این سفر از دنیا چشم بپوشم و فقط به تو توجّه کنم و در سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفرِ زیباست.

وقتی من از این سفر باز می گردم، دیگر نباید از مرگ بترسم، زیرا یک بار به اختیار خود مرگ را تجربه کرده ام، از این دنیا دل کنده ام، از لذّت های دنیا چشم پوشی کرده ام، مهمان مهربانی های تو شده ام، دور خانه زیبایت طواف کرده ام و به دریای رحمت تو وصل شده ام، دیگر از چه بترسم؟

* * *

هیچ کس حقّ ندارد مزاحم حاجیان خانه تو شود، خانه تو در وسط مسجدالحرام واقع شده است، تو مسجدالحرام را برای همه یکسان قرار دادی، کسی که در مکّه زندگی می کند با کسی که از راه دور به آنجا می آید، هیچ تفاوتی ندارد، آنجا خانه توست، همه بندگان تو برای عبادت در آنجا با هم برابرند، هیچ کس امتیاز ویژه ای ندارد.

کافرانی که راه را بر حاجیان می بندند به عذاب سختی گرفتار می کنی، آتش جهنّم در انتظار کسی است که نمی گذارد حاجیان به مکّه بروند یا مانع می شود حاجیان داخل مسجدالحرام شوند.

تو هر کس را که بخواهد در آن سرزمین به دیگران تجاوز و ستمی کند، به عذاب سختی گرفتار می سازی و آتش سوزان جهنّم جایگاه او خواهد بود.

* * *

در اینجا دو نکته، درباره این آیه می نویسم:

ص:۱۰۸

* نکته اوّل: مکّه، سرزمین مقدّسی است، آنجا حرم توست، هرگونه گناه و معصیت در آنجا، کیفر شدیدتری دارد، برای همین است که امام صادق(علیه السلام)یاران خود را از سکونت و زندگی در شهر مکّه نهی می کرد.

وقتی کسی برای مدّت طولانی در آن شهر می ماند، ممکن است به هر دلیل، به گناه آلوده شود و کیفر او بیشتر خواهد بود، زیرا هم گناه کرده است و هم احترام حرم خدا را حفظ نکرده است.(۵۵)

* نکته دوم: وقتی علی(علیه السلام) به حکومت رسید، شخصی را به عنوان فرماندار مکّه تعیین کرد. علی(علیه السلام) به او فرمان داد تا مردم مکّه از حاجیان بهای اجاره نگیرند، زیرا قرآن می گوید: «کسی که در مکّه زندگی می کند با کسی که از راه دور به آنجا می آید، هیچ تفاوتی ندارد».(۵۶)

* * *

حج: آیه ۲۹ - ۲۶

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)

ابراهیم(علیه السلام) بت شکن تاریخ است، بُت های شهر بابل را در هم شکست و از آنجا به فلسطین هجرت کرد. اکنون می خواهی از حجّ ابراهیمی برایم بگویی،

به راستی چگونه شد که ابراهیم(علیه السلام) از فلسطین به مکّه رفت؟

ابراهیم(علیه السلام) با ساره ازدواج کرده بود، سال های سال بود که تو به ابراهیم(علیه السلام)فرزندی نمی دادی. ساره از این موضوع بسیار ناراحت بود، او پیر شده بود و هیچ زنی در سنّ و سال او، دیگر بچّه دار نمی شد.

ساره کنیزی داشت به نام «هاجر»، هاجر زنی مؤمن بود، خود ساره از ابراهیم(علیه السلام) خواست تا او را به همسری انتخاب کند تا شاید تو به او فرزندی بدهی. ابراهیم(علیه السلام) پیشنهاد ساره را پذیرفت. مدّتی گذشت و تو به ابراهیم(علیه السلام) و هاجر، فرزندی به نام «اسماعیل» دادی.

وقتی اسماعیل به دنیا آمد، محبّت ابراهیم(علیه السلام) به هاجر و اسماعیل، روز به روز زیادتر می شد، ساره از ابراهیم(علیه السلام)خواست تا هاجر و اسماعیل را از فلسطین به جای دیگری ببرد.

اینجا بود که به ابراهیم(علیه السلام) وحی کردی تا اسماعیل و هاجر را به مکّه ببرد، تو برای آنان «براق» را فرستادی و ابراهیم(علیه السلام) آنان را به مکّه برد. براق، مرکبی بهشتی بود، چیزی شبیه اسب بهشتی ! براق دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می کرد و می توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن بپیماید.(۵۷)

ابراهیم(علیه السلام) به مکّه آمد و اسماعیل و هاجر را آنجا ساکن کرد و خودش به فلسطین نزد ساره (همسر اوّلش) بازگشت، پس از مدّتی تو به ابراهیم(علیه السلام) و ساره فرزندی به نام «اسحاق» دادی.

اکنون از من می خواهی به یاد بیاورم زمانی که ابراهیم(علیه السلام) به مکّه آمد، کعبه زیر خاک ها مدفون شده بود، (اصل کعبه را آدم(علیه السلام) با کمک جبرئیل ساخته بود). باد شدیدی وزید، خاک ها را کنار زد و ابراهیم(علیه السلام)پایه های کعبه را دید. تو این گونه

محلّ کعبه را نشان او دادی و ابراهیم(علیه السلام) خانه تو را بازسازی کرد.

بعد از آن با ابراهیم(علیه السلام) چنین سخن گفتی:

* * *

ای ابراهیم ! چیزی را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و نمازگزاران از هر آلودگی پاک گردان.

ای ابراهیم ! مردم را به حجّ دعوت کن تا پیاده یا سوار بر شترهای لاغر تیزرو از هر کجا به اینجا بیایند.

آنان را دعوت کن تا برای به دست آوردن پاداشی که برایشان آماده کرده ام حاضر شوند و در روز عید قربان و سه روز پس از آن، برای من قربانی کنند و نام مرا هنگام ذبح قربانی خود بر زبان آورند و هم خودشان از گوشت قربانی بخورند و هم به فقیران و نیازمندان بدهند.

پس از آن که قربانی خود را ذبح کردند، آلودگی ها را از خود دور کنند (موی سرشان را بتراشند یا آن را کوتاه کنند و ناخن بگیرند) و به نذرهای خود وفا کنند و سپس دور خانه ام طواف کنند.

* * *

سخن تو به پایان رسید، ابراهیم(علیه السلام) بر روی سنگی ایستاد و همه مردم را به سوی کعبه فرا خواند، آن روز در اطراف کعبه کسی زندگی نمی کرد، امّا صدای ابراهیم(علیه السلام) به گوش اهل ایمان رسید، حتّی کسانی که هنوز به دنیا نیامده بودند، صدای او را شنیدند و به او «لبّیک» گفتند، برای همین است که مؤمنان وقتی به این دنیا می آیند، این گونه مشتاق زیارت کعبه هستند و برای سفر حجّ لحظه شماری می کنند.(۵۸)

سنگی که ابراهیم(علیه السلام) بر روی آن ایستاد در نزدیکی کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است.

این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم(علیه السلام)است، کعبه، میراث اوست.

اکنون می فهمم چرا از ما می خواهی وقتی به مکّه رفتیم، پشت مقام ابراهیم نماز بخوانیم، با این کار، ثابت می کنیم ما پیرو ابراهیم(علیه السلام) هستیم.(۵۹)

* * *

سفر حجّ باشکوه ترین عبادتی است که در دین اسلام وجود دارد، هر سال در ایّام حج، میلیون ها مسلمان از سرتاسر جهان به شهر مکّه می آیند تا در این مراسم شرکت کنند.

در اینجا به سه عمل حجّ اشاره می کنی:

۱ – قربانی.

۲ – تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن آن.

۳ – طواف نساء.(۶۰)

این سه عمل، اهمیّت ویژه ای دارد، برای همین در اینجا فقط این ها را ذکر کردی، کسی که می خواهد حاجی بشود باید اعمال زیادی را انجام دهد.

تو در سوره بقره در آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ اعمال حجّ را ذکر کردی، پیامبر در سال دهم هجری همراه با مسلمانان به حجّ رفت و حجّ ابراهیمی را به آنان آموزش داد.

در اینجا اعمال حجّ را به صورت خلاصه می نویسم:

من باید در ماه ذی القَعده یا ذی الحَجّه به مکّه سفر کنم و دو مرحله زیر را

انجام دهم:

۱ - عُمره: قبل از رسیدن به مکّه، در مکان های مخصوصی که به آن «میقات» می گویند، باید لباس احرام به تن کنم و سپس به مکّه بروم. وقتی به مکّه رسیدم، دور کعبه طواف کنم (طواف یعنی هفت بار دور کعبه بچرخم) و پس از آن نماز طواف بخوانم. سپس بین کوه صفا و مروه را هفت بار رفت و آمد کنم. سپس، مقداری از موی سر خود را کوتاه کنم. اکنون من می توانم لباس معمولی خود را به تن کنم.(۶۱)

۲ - حجّ: باید در شهر مکّه بمانم تا روز نهم ذی الحجّه که روز عرفه است فرا رسد. آن روز باید از شهر مکّه خارج شوم و به سرزمین عرفات بروم.

این اعمال مثل امتحانی است که سه مرحله دارد، من باید سه مرحله را پشت سر بگذارم:

مرحله اوّل: سرزمین عرفات.

مرحله دوم: سرزمین مشعر.

مرحله سوم: سرزمین منا.

وقتی این مراحل را انجام دادم، بار دیگر به مکّه باز خواهم گشت. وقتی از مکّه بیرون می روم بعد از ۶ کیلومتر، به سرزمین منا می رسم، امّا از آن عبور می کنم، سپس حدود ۵۰۰ متر راه می روم که به ابتدای سرزمین مشعر می رسم. باید از مشعر هم عبور کنم، وقتی از سرزمین مشعر بیرون آمدم باید ۴ کیلومتر دیگر بروم تا به سرزمین عرفات برسم. برای اعمال حجّ باید به این

ترتیب عمل کنم: اعمال عرفات، اعمال مشعر، اعمال منا، اعمال مکّه. (ولی وقتی من از مکّه خارج می شوم موقعیّت جغرافیایی این سه منطقه به این صورت است: منـا، مشـعر، عرفـات. مهم این است که من بایـد خود را به عرفـات برسانم، وقتی حـدود ۲۱ کیلومتر از مکّه دور شدم به عرفات می رسم).

روز نهم ذی الحجّه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب بایـد در عرفات بمانم. به راستی عرفات کجاست؟ همان جایی که جبرئیـل، آدم(علیه السـلام) را به آنجـا برد و به او گفت که به گنـاه خود اعتراف کن ! آری، آنجـا جـایی است که گناهان بزرگ انسان بخشیده می شود. شنیده ام که همه پیامبران بزرگ اعمال حجّ را انجام داده اند.

راستی چرا باید از شهر مکّه خارج شوم و به عرفات بروم؟ من باید از این شهر بیرون بروم و اعمالی را انجام دهم تا روح من از همه آلودگی ها پاک شود و شایستگی بیشتری برای طواف کعبه پیدا کنم.

وقتی آفتاب روز نهم غروب کرد و شب دهم فرا رسید، پس از آن باید به مرحله دوم که همان مشعر است بروم و شب را آنجا بمانم. آن شب با تو مناجات می کنم. آن شب، شب شـگفت انگیزی است، این سرزمین، صحرای محشر و روز قیامت را به یاد من می اندازد، همه مردم با لباس های سفید به اینجا آمده اند.

وقتی صـبح روز دهم ذی الحجّه (که همان روز عیـد قربان است) فرا رسـید، بایـد به سـرزمین «مِنا» بروم. به راستی چرا آنجا را سرزمین منـا می گوینـد؟ منا به معنای آرزوست. وقتی آدم(علیه السـلام)به آن سـرزمین رسـید، جبرئیل گفت: «ای آدم ! هرچه می خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین، آرزوهای من برآورده

می شود.

در منا ابتدا به «جمرات» می روم، آنجا به صورت نمادین، شیطان را سنگ می زنم، شنیده ام که ابراهیم(علیه السلام) در خواب دید که باید پسر خود را در راه خدا قربانی کند، او اسماعیل را همراه گرفت تا به قربانگاه برود، وقتی به این مکان رسیدند شیطان به شکل انسانی ظاهر شد و نزد اسماعیل رفت و خواست تا او را وسوسه کند، ابراهیم(علیه السلام) به اسماعیل دستور داد تا او را سنگ بزند، پس همه حاجیان وقتی به منا می آیند اوّل به جایگاه شیطان سنگ می زنند.

بعد از آن باید به قربانگاه بروم و گوسفندی را قربانی کنم (البتّه می توانم قربانی کردن را در روز یازدهم یا دوازدهم یا سیزدهم انجام دهم، نکته مهم این است: تا زمانی که قربانی نکرده ام، نمی توانم از احرام بیرون بیایم).

پس از آن که قربانی کردم، موی سرم را می تراشم (اگر زنی به سفر حجّ برود باید مقدار کمی از موی سر خود را کوتاه کند).

شبِ یازدهم و دوازدهم را در سرزمین منا می مانم و روز یازدهم و دوازدهم نیز برای سنگ زدن به شیطان اقدام می کنم.

بعد از ظهر روز دوازدهم به شهر مکّه باز می گردم و بار دیگر طواف کعبه را انجام می دهم و نماز آن را می خوانم و سعی صفا و مروه را انجام می دهم. در پایان، باید طواف نساء را انجام دهم و نماز آن را بخوانم.

این مجموعه اعمالی است که باید در این سفر انجام دهم و آن وقت است که من «حاجی» شده ام.

* * *

در آیه ۲۹ به حاجیان فرمان می دهی که وقتی قربانی خود را ذبح کردند،

آلودگی ها را از خود دور کنند.

وقتی حاجی در لباس احرام است نمی تواند موی بدنش یا ناخنش را کوتاه کند، ممکن است کسی روزها در لباس احرام باشد، موی بدن و ناخنش بلند شود. او باید صبر کند، وقتی روز عید قربان، قربانی خود را ذبح کرد، آن وقت می تواند مو و ناخنش را کوتاه کند.

این آیه، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: به راستی حاجی چگونه می تواند آلودگی روح خود را پاک کند؟

چگونه گناهان خود را از خود دور کند؟

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) نزد آن حضرت رفته بود و درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد.

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ به او فرمود: «منظور این است که حاجی به دیدار امام برود».(۶۲)

آری، وقتی حاجی به زیارت امام معصوم می رود، آلودگی های روح او پاک می شود.

رسم است که حاجیان بعد از سفر حجّ به زیارت امامان می روند، آری، امام مرده و زنده ندارد، وقتی من از مکّه به مدینه بروم، چهار امام را در قبرستان بقیع زیارت می کنم.

زیارت، تجدید پیمان با ولایت و امامت

ص:۱۱۶

زیارت، یعنی این که من در راه راست هستم !

ممکن است کسی نماز بخواند، امّا منافق باشد، کسانی که در روز عاشورا، امام حسین(علیه السلام) را شهید کردند، نماز می خواندند و حجّ هم به جا آورده بودند، بعضی از آنان، چندین بار حجّ رفته بودند، امّا راه را گم کردند.

مهم این است که انسان راه را گم نکند !

زیارت، نشان می دهد که راه را صحیح انتخاب کرده ام، برای همین است که این قدر ثواب دارد.

پذیرش امامت، همانند ریشه درخت است، ممکن است کسی همه شاخه های یک درخت را نابود کند، امّا وقتی ریشه آن سالم است، بار دیگر آن درخت رشد می کند و شاخه و برگ می دهد.

امان از وقتی که ریشه خراب شده باشد !

کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه اش تباه شده است، به زودی نابود می شود و از بین می رود.

* * *

حج: آیه ۳۱ – ۳۰

ذَلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَکُمُ الْانْعَامُ إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ

الرِّیحُ فِی مَکَان سَحِیق (۳۱)

تو برای سفر حج، این برنامه ها را قرار دادی، هر کس برنامه های تو را بزرگ بدارد، تو به او ثواب زیادی می دهی و آن ثواب و پاداش برای او بهتر است.

یکی از برنامه های حجّ این است که حاجی نباید حیوانات وحشی را شکار کند و نباید از گوشت آنان بخورد. این قانون توست. امّا ذبح کردن چهارپایان (گوسفند، بز، گاو و شتر) برای او حلال است و او می تواند از گوشت آنان بخورد، البتّه بعضی گوشت چهارپایان (چه برای حاجی چه برای غیر حاجی) حرام است، مثلاً اگر هنگام ذبح کردن گوسفند یا گاوی، نام بُتی را بر زبان آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

حاجی در این سفر باید از پلیدی ها و از سخنان باطل و دروغ دوری کند، او باید حجّ را با اخلاص کامل انجام دهد و برای تو شریکی قرار ندهد.

در زمان پیامبر عدّه ای از بُت پرستان، بُت ها را شریک خدا می دانستند و در مقابل بُت ها سجده می کردند، با این حال حجّ هم انجام می دادند، اکنون اعلام می کنی: هر کس بُت پرست باشد، حجّ او پذیرفته نیست.

اکنون برای بُت پرستان مثالی می زنی تا من سرنوشت آنان را به خوبی درک کنم:

تو انسان را در اوج کمال و رشد آفریدی و به او استعدادهای فراوانی دادی و او در اوج آسمان است. آسمان مثالی برای اوج استعدادهای انسان است.

انسان در این آسمان است، وقتی او به بُت پرستی رو می آورد، از اوج آسمان به زمین سقوط می کند، او گرفتار یکی از این دو سرنوشت می شود:

الف. او هنوز به زمین نرسیده است که گرفتار لاشخوران می شود و آن ها بدن

او را پاره پاره می کنند.

ب. طوفان مرگباری از راه می رسد و او را در گوشه ای دوردست می اندازد که هیچ کس از او خبر ندارد.

آری، بُت پرست همه استعدادهای خود را نابود می کند و راه سقوط را در پیش می گیرد، شیطان در کمین اوست، یا او را در میانه راه نابود می کند و یا او را به جایی می افکند که امیدی به نجات او نیست.

* * *

حج: آیه ۳۳ – ۳۲

ذَلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ (۳۲) لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَل مُسَمًّی ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۳۳)

از حاجیان می خواهی تا برنامه های حجّ را انجام دهند و اگر می توانند در روز عید قربان، بهترین و گران ترین شترها را قربانی کنند که این نشانه تقوای دل ها می باشد.(۶۳)

وقتی حاجی از شهر خود، شتری را برای قربانی کردن مشخّص می کند، می تواند تا قبل از روز عید قربان از آن شتر استفاده کند (سوار بر آن شود یا شیر آن را بدوشد)، قربانگاهِ آن شتر، سرزمین مکّه است، وقتی روز عید قربان فرا رسید، باید آن را قربانی کند.

* * *

شتری که در عید قربان در سرزمین منا قربانی می شود، قربانی توست، تو دوست داری که اگر من پول کافی دارم، بهترین شترها را خریداری کنم و آن

را قربانی کنم.

به راستی فلسفه این امر چیست؟ چرا تو دوست داری بهترین شترها را قربانی کنم؟

باید ماجرای ابراهیم(علیه السلام) را یک بار دیگر بخوانم...

ابراهیم(علیه السلام) در حسرت داشتن فرزند بود، او بارها از تو خواست تا به او پسری بدهی. سرانجام دعای او را مستجاب کردی و به او اسماعیل را دادی. تو می دانستی ابراهیم(علیه السلام) مانند همه پدرها، خیلی به پسرش علاقه دارد و او را بیشتر از جانش دوست می دارد.

امّا نباید این پسر، بُت او شود، تو اراده کردی او را امتحان کنی. به او فرمان دادی تا پسرش را در راه تو قربانی کند.

ابراهیم(علیه السلام) با پسرش چنین سخن گفت: پسرم ! باید به قربانگاه برویم. آنان به سوی سرزمین «مِنا» حرکت نمودند. اسماعیل به پدر گفت:

ـــ مگر ما به قربانگاه نمی رویم تا در راه خدا قربانی کنیم؟

ـــ آری، پسرم.

ـــ پس چرا قربانی با خود برنداشتی، گوسفندی و یا شتری !

ـــ ای عزیز دلم ! تو همان قربانی من هستی، خدا به من دستور داده است که تو را در راه او قربانی کنم.

ـــ ای پدر ! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده.

آنان به قربانگاه رسیدند، ابراهیم(علیه السلام) «بسم الله» گفت و کارد را بر گلوی پسر کشید; امّا کارد گلوی اسماعیل را پاره نکرد، دوباره کارد را کشید، زیر گلوی اسماعیل سرخ شد. صدایی در آسمان طنین انداز شد که ای ابراهیم تو از این

امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل آمد و گوسفندی به همراه آورد و آن را به ابراهیم(علیه السلام)داد تا آن را قربانی کند. (۶۴)

از آن به بعد، این حکایت، همیشه برای دوستان تو هست، آنان باید آماده باشند تا از هرچه به آن علاقه دارند، دل بکنند.

دنیا و ثروت دنیا، شیفتگی عجیبی دارد، دل انسان را اسیر خود می کند، تو از حاجی می خواهی تا بهترین شترها را خریداری کند و در راه تو قربانی کند، وقتی او این کار را بکند، دلش از بیماری عشق به دنیا شفا می گیرد. این رازی است که در قربانی حجّ نهفته است، هر کس قربانی گران تری خریداری کند به تو نزدیک تر می شود و کار او شباهت بیشتری به ابراهیم(علیه السلام)دارد. تو دوست داری حاجیان همه شبیه ابراهیم(علیه السلام) عمل کنند، از همه وابستگی ها دل بکنند و فقط تو را بپرستند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۳۲ شتری که برای خدا قربانی می شود به عنوان یکی از «شعائر الله» ذکر شده است.

«شعائر» به معنای «نشانه ها» می باشد.

در زمان قدیم وقتی شترهایی را برای قربانی انتخاب می کردند آن ها را از بقیّه شترها با نشانه ای در کوهانشان جدا می کردند. به همین علّت به آن شترها، «شعائر» می گفتند. هر کس به آن شترها نگاه می کرد، با همان نگاه اوّل می فهمید که آن ها برای قربانی حجّ انتخاب شده اند.

ص:۱۲۱

نکته مهم این است که «شعائر الله» معنای وسیعی دارد، تمام برنامه هایی که در دین اسلام ذکر شده است و انسان را به یاد خدا می اندازد، «شعائر الله» است و بزرگداشت آن، نشانه تقوای دل ها می باشد. سفر حجّ و قربانی آن، یکی از آن برنامه ها می باشد.

نماز، روزه، مسجد و... همه از «شعائر الله» می باشند و من با بزرگداشت آن ها می توانم رضایت خدا را کسب کنم.

* نکته دوم

در آیه ۳۳ از کعبه به عنوان «خانه کهن» یاد شده است.

وقتی آدم(علیه السلام) که از بهشت رانده شد، در سرزمین مکّه هبوط کرد، او بر روی کوه صفا هبوط کرد، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم(علیه السلام)گریه کرد و توبه نمود، اینجا بود که خدا جبرئیل را فرستاد و او آدم(علیه السلام) را به پایین کوه صفا برد، جبرئیل به جایی رفت که در آنجا کعبه باید ساخته شود و در آنجا کعبه را ساخت و در کنار آن، خیمه ای برای آدم و حوّا(علیهما السلام)برپا کرد.

به امر خدا، هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شدند و دور کعبه طواف کردند.

بعد از آن، آدم(علیه السلام) نیز به طواف خانه خدا پرداخت و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم(علیه السلام) نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی و بعد هم ابراهیم(علیه السلام)را مأمور کردی تا از فلسطین به مکّه بیاید و این خانه را آباد کند.

آری، کعبه، کهن ترین معبد جهان است.

* * *

حج: آیه ۳۵ – ۳۴

وَلِكُلِّ أُمَّه جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ

ص:۱۲۲

الْمخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِی الصَّلَاهِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ (۳۵)

در هر امّتی، آیینی برای قربانی کردن، مشخّص کردی و از آنان خواستی تا هنگام ذبح چهارپایانی که تو روزیِ آن ها کردی، نام تو را ذکر کنند.

منظور تو از آیین قربانی کردن این بود که مردم به تو نزدیک شوند و تو را یاد کنند، تو خدای یگانه هستی و خدایی جز تو نیست، همه باید تسلیم فرمان تو باشند.

تو آیین قربانی مسلمانان را در روز عید قربان (دهم ذی الحجّه) در سرزمین «مِنا» انتخاب می کنی.

* * *

حاجیان واقعی چه کسانی هستند؟

آیا این که من به مکّه بروم و دور خانه تو طواف کنم، سعی صفا و مروه به جا آورم، قربانی کنم و... کفایت می کند؟

هدف از این برنامه های حج، چیست؟

حج، کارگاه آموزش فروتنی است. من در این سفر به صورت عملی می آموزم که در مقابل تو فروتنی کنم، هرچه فرمان داده ای، بدون چون و چرا اطاعت کنم.

تو در اینجا از پیامبر می خواهی تا کسانی را که فروتنی می کنند به بهشت مژده دهد.

به راستی فروتنان چه کسانی هستند؟

آنان چهار ویژگی دارند. وقتی من حجّ به جا آوردم و درس فروتنی را فرا

گرفتم، باید این چهار ویژگی را کسب کنم:

۱ – وقتی نام تو را می شنوم و تو را یاد می کنم، قلبم از شدّت اشتیاق به طپش درآید.

۲ – در مقابل سختی ها و مشکلات، شکیبایی کنم. وقتی بدانم که بلاهایی که به من می رسد، حکمت و مصلحتی دارد، دیگر بی تابی نمی کنم و به رضای تو خشنود می شوم.

۳ – نماز برپا دارم، وقتی صدای اذان را می شنوم، از کار خود دست کشم و به نماز بایستم. از دنیای خاکی دل برکنم و به معراج یاد تو بیایم.

۴ – از هر آنچه که به من داده ای، به دیگران انفاق کنم و نیازمندان را فراموش نکنم، این تو هستی که به من علم و دانش یا ثروت و دارایی داده ای، پس خود را صاحب دارایی هایم ندانم.

خدایا ! خودت یاریم کن تا در زندگی همواره این چهار ویژگی را داشته باشم.

* * *

حج: آیه ۳۶

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶)

تو قربانی کردن شترها را از «شعائر الله» قرار دادی، این برنامه ای است که انسان ها را به یاد تو می اندازد. در این برنامه، خیر و برکت زیادی برای جامعه است، هم نشانه سخاوت حاجیان است و هم فقیران و نیازمندان از گوشت آن

بهره می برند.

قربانی کردن شتر چگونه است؟

وقتی گوسفندی را می خواهند ذبح کنند، او را رو به قبله بر زمین می خوابانند، نام تو را بر زبان می آورند، سپس چهار رگ اصلی گلوی او را می بُرّند.

امّا ذبح شتر به این صورت بسیار سخت است ! برای همین است که شتر را ذِبح نمی کنند، بلکه آن را «نَحر» می کنند. در پایین گردن شتر، یک فرورفتگی وجود دارد، وقتی شتر رو به قبله ایستاده است، نام تو را بر زبان جاری می کنند و به آن فرورفتگی با چاقو ضربه ای می زنند. این کار را «نحر» می گویند. شتر همان طور که ایستاده است، خون زیادی از او خارج می شود، پس از چند دقیقه شتر بر روی زمین می افتد.

به حاجیان دستور می دهی، وقتی در قربانگاه، شتر ایستاده است، نام تو بر زبان جاری کنند و آن را «نحر» کنند، وقتی شتر بر روی زمین افتاد و جان داد، از گوشت آن بخورند و گوشت آن را به فقیران آبرومند و نیازمندانی که گدایی می کنند، بدهند. تو چهارپایان (گوسفند، بز، شتر، گاو) را برای انسان ها آفریدی تا از آن بهره مند شوند، شاید شکر تو را به جا آورند.

* * *

لازم است در اینجا به دو نکته اشاره کنم:

۱ - مستحب است حاجی گوشت قربانی را سه قسمت کند، یک قسمت را برای مصرف خود و خانواده اش بردارد، یک قسمت را به فقیران نیازمندی که گدایی نمی کنند، بدهد و قسمت دیگر را به فقیرانی که گدایی می کنند، بدهد.

حاجی می تواند همه گوشت قربانی را به نیازمندان بدهد، چنانچه در زمان ما چنین مرسوم است، در قربانگاه گوشت قربانی را تمیز می کنند و آن را با آب می شویند، سپس آن را داخل یخچال هایی قرار می دهند و بعداً به کشورهای مسلمان فقیر ارسال می کنند. هزینه این کار را قبلاً از حاجی می گیرند.

۲ - لازم نیست که حاجی حتماً خودش قربانی را ذبح یا نحر کند، او می تواند به کسی دیگر نیابت بدهد تا او این کار را برای او انجام بدهد. امروزه معمولاً این گونه اقدام می کنند.

* * *

حج: آیه ۳۷

لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)

آیا تو نیازی به قربانی داری؟ چرا این قدر از آیین قربانی کردن سخن می گویی؟

تو خدای جهان می باشی، از همه چیز بی نیازی، تو به قربانی نیازی نداری. از من می خواهی تا قربانی کنم، تو گوشت و خون آن ها را نمی خواهی، تو پرهیزکاری و ایمان و تقوای مرا می خواهی.

وقتی من این آیین را انجام می دهم به تو نزدیک می شوم، وقتی فقیران و نیازمندان از گوشت قربانی من می خورند، تو خوشحال می شوی و مرا بیشتر دوست می داری.

آیین قربانی، درس ایثار است، درس دل کندن از ثروت دنیا !

ص:۱۲۶

تو چهارپایـان را در اختیـار مـا قرار دادی تـا ما بتوانیم آن را قربانی کنیم و تو را به بزرگی یاد کنیم که ما را به اسـلام هـدایت کردی. تو نیکوکاران را به بهشت بشارت می دهی و از ما می خواهی همواره اعمال نیک انجام دهیم تا سعادتمند شویم.

* * *

گوشت قربـانی را به نیازمنـدان می دهم، امّـا خون آن به روی زمین می ریزد، پس چرا تو در این آیه برایم می گویی که خون قربانی را نمی خواهی !

در روزگـار جـاهلیّت، مردم اعمـال حـجّ را انجـام می دادنـد، حـجِ آنـان بـا خرافات آمیخته شـده بود، وقتی قربانی خود را می کشتند، نام بُت ها را بر زبان می آوردند و خون آن قربانی را برمی داشتند و به دیوار کعبه می پاشیدند !

تو این کـار را باطـل اعلام می کنی، در هنگـام قربـانی کردن فقط بایـد نام تو را بر زبان آورم و هرگز خون قربانی را مقـدّس نشمارم.

* * *

از کوچه ای عبور می کردم، دیـدم درِ خـانه ای عـدّه ای جمع شـده انـد، یک ماشـین گران قیمت در وسط کوچه است و یک گوسفند را هم آورده اند، قصّاب جلو آمد و گوسفند را رو به قبله خواباند و «بسم الله» گفت و او را ذبح کرد.

در این هنگام صاحب ماشین جلو آمد، مقداری از خون گوسفند را برداشت و به اطراف ماشین مالید.

من از این کار او تعجّب کردم، بعـداً فهمیدم که او به خرافه ای باور دارد، او امروز این ماشـین را خریده است و گوسـفندی را قربانی کرده است و خیال می کند اگر خون آن را به ماشینش بمالد، از خطر تصادف در امان می ماند،

رسم غلطی است و یادگار روزگار جاهلیّت است، همه باید از این گونه خرافات دوری کنند.

عدّه ای هم تصوّر می کنند که خون ریختن به تنهایی رفع بلا می کند، از قصّاب می خواهند گوسفندی را به منزل یا درِ خانه آنان بیاورد و آن گوسفند را آنجا ذبح کند. آنان با این کار به قصّاب مزدی می دهند، وقتی قصّاب گوسفند را ذبح کرد، آن را به مغازه اش می برد و گوشتش را می فروشد.

در واقع آنان فقط خون گوسفندی را ریخته اند و فکر می کنند کار ثوابی انجام داده اند و بلا از آنان دور می شود.

این گونه خون ریختن هیچ فضیلتی ندارد، این ریشه در سنّت روزگار جاهلیّت دارد، خون ریختن، چیز خوبی نیست، مهم این است که گوشت این قربانی به فقیران و نیازمندان برسد، خدا این را دوست دارد، وقتی نیازمندان از گوشت آن می خورند، خدا خوشحال می شود.

ص:۱۲۸

حج: آیه ۳۸

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّان كَفُور (۳۸)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری فرستادی و او مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا خواند، گروهی به او ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند. بزرگان مکّه که منافع خود را در خطر می دیدند، مسلمانان را شکنجه و آزار می کردند.

مسلمانان بارها نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمدند و از او می خواستند به آن ها اجازه مقابله با بُت پرستان را بدهد، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان اجازه نمی داد. جهاد و مبارزه مسلّحانه در آن زمان به مصلحت نبود، زیرا این کار بهانه دست دشمنان می داد و آنان همه مسلمانان را از بین می بردند، تعداد مسلمانان آن قدر نبود که بتوانند در این مبارزه پیروز شوند.

سرانجام یاری تو فرا می رسد، تو به پیامبر وعده پیروزی دادی،

باید صبر کنند تا زمان وعده تو فرا برسد، تو از مؤمنان در برابر دشمنانشان دفاع می کنی، پیروزی مؤمنان حتمی است.

اگر کـافران چنـد روزی از قـدرت بیشتری بهره منـد می باشـند، دلیل بر آن نیست که تو آنان را دوست داری، آری، تو هرگز خیانتکاران ناسپاس را دوست نمی داری، قدرت و نعمت هایی که در دست آنان است، برای امتحان آن ها است، تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، از آنان انتقام می گیری.

* * *

حج: آیه ۴۰ – ۳۹

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْض لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰)

زمان گـذشت تا این که محمّد(صـلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرد، تعداد زیادی از مسـلمانان نیز خانه و کاشانه خود را رها کردند و به مدینه رفتند، مردم مدینه و اطراف آن به پیامبر ایمان آوردند.

سال دوم هجری فرا رسـید، تو این آیه را بر محمّـد(صـلی الله علیه وآله) نازل کردی: «امروز کسانی که مورد قتل و غارت قرار گرفتند، اجازه جهاد دارند، زیرا آنان از دشمنان سخت ستم دیدند، من به یاریِ آنان توانا هستم، می دانم آنان به خاطر این که یکتاپرست بودند از خانه و کاشانه خود آواره شدند. من آنان را یاری

می کنم».

* * *

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر از مسلمانان خواست برای جنگ با کافران آماده شوند. این گونه بود که جنگ «بدر» روی داد.

پیامبر همراه با مسلمانان به سرزمین «بدر» رفتند و با کافران جنگ نمودند، تو فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی و آنان در این جنگ پیروز شدند.

مسلمانان هفتاد نفر از دشمنان خود را به قتل رساندند، افرادی مثل «ابوجهل» که سال های سال مسلمانان را در مکّه شکنجه می کردند به سزای اعمالشان رسیدند.

آری، تو وعده داده بودی که مسلمانان را یاری کنی و آنان را بر دشمنانشان پیروز کنی، تو به وعده ات وفا کردی.

* * *

فلسفه جهاد چیست؟ چرا تو به مؤمنان اجازه دادی دست به شمشیر ببرند؟

اگر افراد با ایمان دست روی دست بگذارند، چه اتّفاقی می افتد؟

در تاریخ بشری همیشه این گونه بوده است: اگر ستمگران و طاغوت فرصت پیدا کنند، محل های عبادت مسلمانان را نابود می کنند، آنان در هر زمانی با یکتاپرستی و با دین تو دشمنی نموده اند.

تو به وسیله مؤمنان ستمگران را به جای خود نشاندی و مانع شدی آنان به هدف خود برسند.

آری، اگر طاغوت فرصت پیدا می کرد، همه کنیسه ها و صومعه ها و کلیساهاو

مسجدها را از بین برده بود.

تو از چهار محلّ عبادت نام می بری:

* کنیسه: محلّ عبادت یهودیان است.

* صومعه: محلّ عبادت مسیحیان است که در خارج از شهر ساخته می شود و افرادی که به آنجا می رفتند، تا آخر عمر در آنجا عبادت می کردند.

* کلیسا: محلّ عبادت مسیحیان است که برای همه مردم و داخل شهرها ساخته می شد.

* مسجد: محلّ عبادت مسلمانان است که در آن بیش از اماکن دیگر عبادت می شود.

قبل از ظهور عیسی(علیه السلام)، هر کنیسه ای محلّ عبادت تو بود و آنجا خانه یکتاپرستی بود، پس از آمدن عیسی(علیه السلام)، دین یهود باطل شد و دین عیسی(علیه السلام)، دین حقّ شد و صومعه ها و کلیساها، محلّ عبادت مؤمنان واقعی بود.

با ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)، دین مسیح(علیه السلام) هم باطل شد و از آن پس، فقط مساجد محلّ عبادت مؤمنان واقعی شد.

در واقع با ظهور اسلام تو فقط به نمازی که در مسجد خوانده می شود، نظر رحمت داری، تو فقط این دین را از مردم می پذیری، تو دوست داری مردم پیرو کامل ترین و آخرین دین تو باشند.

در هر زمانی، مؤمنان آن زمان باید با کافران و ستمکاران مبارزه کنند تا محلّ عبادت و دین تو باقی بماند. تو به مسلمانان دستور جهاد دادی، زیرا اگر آنان به جنگ کافران نمی رفتند و دست روی دست می گذاشتند، آن کافران مساجد مسلمانان را ویران می کردند و دین اسلام نابود می شد

ص:۱۳۲

* * *

جهاد در راه دین تو سختی های زیادی دارد، بایـد از جان گـذشت و به میـدان مبارزه آمـد، تو قـدرت داری که طاغوت ها و کـافران را نـابود کنی، امّیا به مؤمنـان دسـتور جهـاد می دهی تـا اسـتعدادهای مؤمنان شـکوفا شود. تو می خواهی سـرمایه های وجودی مؤمنـان بارور شود و لیاقت و شایسـتگی هر کـدام، رشـد کنـد، آنان حقیقت خودشان را نشان دهنـد و راسـتگویان از دروغگویان جدا شوند.

کسانی هسـتند که ادّعا می کنند اهل ایمان هسـتند، امّا وقتی سخن از جنگ می شود، ترس به دل هایشان می نشیند و میدان را خـالی می کننـد. امّیا گروه دیگری از جـان مایه می گذارنـد و حاضـرند جان خود را فـدای دین تو کننـد، آنان در این امتحان سرفراز بیرون می آیند. آنان مؤمنان واقعی هستند.(۶۵)

هر کس دین تو را یاری کنـد، تو او را یاری می کنی، تو خـدای توانا و قدرتمنـد هستی و هیچ کس نمی تواند تو را شکسـت بدهد.

* * *

حج: آیه ۴۱

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱)

در اینجا از کسانی سـخن می گویی که وقتی تو حکومت زمین را به آنان می دهی، نماز را برپا می دارند و زکات را پرداخت می کنند، مردم را به خوبی ها دعوت می کنند و از زشتی ها باز می دارند. به درستی که سرانجام همه کارها با توست.

ص:۱۳۳

* * *

یکی از یـاران امـام بـاقر(علیه السـلام) این آیه را خوانـد، او دوست داشت بدانـد که قرآن در این آیه درباره چه کسانی سـخن گفته است؟ او بـا خود فکر کرد که خوب است سؤال خود را از امـام باقر(علیه السـلام)بپرسـد، او باور داشت که امام باقر(علیه السلام) بهترین کسی است که می تواند قرآن را تفسیر کند.

امام باقر(علیه السـلام) در جواب او چنین فرمود: «این آیه درباره مهـدی(علیه السـلام) و یاران او است، خدا فرمانروایی شـرق و غرب زمین را به آن هـا می دهـد. در آن روزگار، اسـلام دین همه مردم دنیا می شود و همه ظالمان و سـتمگران به دست آنان نابود می شوند، هیچ ظلم و ستمی روی زمین نخواهد بود، زیرا آنان امر به معروف و نهی از منکر می کنند».(۶۶)

آری، در ایـن آیـه تـو از روزگـار ظهـور مهـدی(علیـه السـلام) سـخن گفـتی، این وعـده ای است که به همه مؤمنـان دادی که سرانجام، حکومت زمین به دست بندگان خوب تو می رسد، تو همیشه به وعده ات وفا می کنی.

* * *

چنـد آیه قبل درباره جنگ «بدر» بود، تو به پیامبر اجازه دادی تا با بُت پرسـتان جنگ کند، پیامبر موفّق شد تا بُت پرستی را در سرزمین حجاز ریشه کن کند. جنگِ آن روز پیامبر، آغاز یک راه بود، پایان آن، زمان ظهور مهدی(علیه السـلام) است که در سرتاسر دنیا، ندایِ اذان به گوش خواهد رسید.

آری تو در این چند آیه از آغاز و پایان یک راه مقدّس سخن گفتی، مهدی(علیه السلام)همان کسی است که می آید و جهان را پر از عدل و داد می کند.

حج: آیه ۴۴ – ۴۲

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوط (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرستادی، او دعوت خود را از شهر مکّه آغاز نمود، مردم آن شهر بُت ها را می پرستیدند، محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را از بُت پرستی نهی کرد، امّا آنان او را دروغگو و دیوانه و جادوگر خواندند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت نمود، باز هم بُت پرستان مکّه به دشمنی خود با او ادامه دادند، بزرگان مکّه به مردم می گفتند که محمّد(صلی الله علیه وآله) دروغگویی بیش نیست.

تو می دانی پیامبرت از این سخنان دلگیر شده است، از این رو با او چنین

ص:۱۳۵

سخن می گویی: «ای محمّد ! اگر این مردم تو را تکذیب می کنند، عجیب نیست، زیرا پیش از این نیز با دیگر پیامبران من چنین کردند. قوم نوح، قوم عاد، قوم ثَمود، قوم ابراهیم، قوم لوط، قوم مَدین، این ها هم پیامبران خود را دروغگو خطاب کردند، فرعونیان نیز موسی(علیه السلام) را دروغگو دانستند، این قانون من است، من به کافران مهلت می دهم، سپس آنان را به عذابی سخت گرفتار می سازم. آنان پیامبران مرا دروغگو خطاب کردند، نتیجه این کارشان، عذابی سخت و هولناک بود».

* * *

حج: آیه ۴۵

فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَه أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَهٌ فَهِيَ خَاوِيَهٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَه وَقَصْرٍ مَشِيد (۴۵)

تو بسیاری از مردم شهرها و آبادی ها را به عذاب گرفتار ساختی و آن ها را نابود کردی، علّت عذاب تو این بود که آنان راه کفر را انتخاب کردند و به خود ظلم نمودند.

عذاب تو بسیار هولناک بود، آنان در خواب بودند که عذاب تو آمد، حادثه آن قدر شدید بود که ابتدا سقف خانه ها فرو ریخت و سپس دیوارها بر روی آنان خراب شد.

در سرزمین های خشک، داشتن چاه آب، سرمایه بزرگی است، آنان برای چاه های آب خود زحمت زیادی کشیده بودند و از آن حفاظت می کردند، وقتی عذاب تو فرا رسید همه آن ها نابود شدند و آن چاه های آب بی مصرف

رها شدند.

بعضی از آنان در دو مکان خانه ساخته بودند، زمستان در یک جا بودند و تابستان در جایی دیگر. وقتی عذاب تو فرا رسید، خانه ای که در آنجا سکونت داشتند بر سرشان خراب شد، امّا خانه ای که در مکان دیگری ساخته بودند، سالم باقی ماند، پس از مرگ آنان، چقدر خانه های باشکوه و زیبا بی صاحب ماند !

* * *

حج: آیه ۴۶

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶)

چرا این بُت پرستان روی زمین نمی گردند تا خرابه های شهرهای گذشتگان را ببینند؟

مطالعه سرگذشت مردمی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، برای انسان بسیار آموزنده است،کسانی که برای به دست آوردن ثروت بیشتر، ظلم ها و ستم ها کردند و سرانجام با دست خالی به قبر رفتند و خانه های آنان به خرابه ای تبدیل شد.

البتّه تنها دیدن و شنیدن سرگذشت آنان کافی نیست، باید گوش و چشمِ دل انسان باز باشد تا بتواند عبرت و پند بگیرد. مصیبت آن است که خیلی ها چشم دارند، امّا چشم دل های آنان کور است.

* * *

ص:۱۳۷

حج: آیه ۴۷

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَه مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می نمود و دوست داشت آنان از عذاب قیامت، نجات پیدا کنند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین پاسخ بدهد: «شاید خدا به شما مدّتی مهلت بدهد و عذاب شما را به عقب اندازد، امّا هرگز او خلف وعده نمی کند، چرا شما در عذاب خود عجله می کنید؟ اگر می دانستید که یک روز عذاب شما در قیامت به اندازه هزار سال این دنیا طول می کشد، هرگز این چنین عجله نمی کردید».

* * *

حج: آیه ۴۸

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَه أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَهٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ (۴۸)

اکنون از قانون خود سخن می گویی، قانون مهلت. تو به کافران مهلت می دهی و در عذاب کردن آنان شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و به سوی تو بازگردند.

تو هرگز عجله نمی کنی، این انسان است که عجول است، چون او می ترسد

فرصت را از دست بدهد، تو خدای یگانه ای، همه چیز در اختیار توست، قدرت تو حدّ و اندازه ندارد، هیچ کس نمی تواند از حکومت تو فرار کند. وقتی مهلت کافران به پایان رسید، عذاب دردناک بر آنان فرو می فرستی و آنان را نابود می کنی و سپس در روز قیامت آنان را دوباره زنده می کنی تا برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شوند، در آن روز هم آتش جهنّم در انتظار آنان است.

* * *

حج: آیه ۵۱ – ۴۹

قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۴۹) فَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (۵۰) وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ (۵۱)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به سوی مردم فرستادی تا آنان را از عذاب روز قیامت بترساند، وظیفه اوست که پیام تو را به مردم برساند، او فقط مأمور به وظیفه است، نه ضامن نتیجه !

از او می خواهی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حقّ راهنمایی کند. مردم با شنیدن قرآن دو گروه می شوند: گروهی ایمان می آورند و گروهی هم راه کفر را انتخاب می کنند.

به کسانی که ایمان می آورند و کارهای نیک انجام می دهند، مغفرت و بخشش خود را نازل می کنی، گناهان آنان را می بخشی و روزیِ با لطف و کرامت به آنان عطا می کنی، بهشت جایگاه آنان است و برای همیشه از

نعمت های زیبای آن بهره مند می شوند.

امّا سرانجام کافران چه خواهد بود؟

کافرانی که قرآن را سحر و جادو خواندند و برای نابودی دین تو تلاش کردند به آتش جهنّم گرفتار می سازی.

* * *

حج: آیه ۵۴ - ۵۲

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول وَلَا نَبِیّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۵۲) لِیَجْعَلَ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ فِتْنَهً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِینَ لَفِی شِقَاق بَعِید (۵۳) وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلَى صِرَاط مُسْتَقِیم (۵۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم قرآن می خواند و گروهی از کافران برای جلوگیری از رشد اسلام به مردم می گفتند: محمّد جادوگر است، قرآن او سحر و جادوست !

وقتی پیامبر این سخنان را شنید، دلگیر شد، اکنون تو می گویی که کار کافران همیشه، همین بوده است، آنان برای نابودی دین تو تلاش می کنند، امّا تو نمی گذاری آنان به نتیجه برسند و حقّ را از بین ببرند.

تو به پیامبران کتاب آسمانی نازل کردی، آنان آیات تو را برای مردم بیان

می کردند. افراد شیطان صفت در گفتار پیامبران شبهه و دسیسه ایجاد می کردند تا شاید مؤمنان را منحرف کنند، امّا تو این دسیسه ها را بی اثر می ساختی و آیات خود را استوار می گرداندی و تو بر همه چیز دانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

دشمنان اسلام با سخنان خود می خواستند مسلمانان را در شکّ و تردید بیندازند، به راستی که آنان از حقّ و حقیقت به دور افتاده اند.

کسانی که اهل علم و دانش بودند به راحتی حقّ را تشخیص می دادند، آنان می دانستند که این آیات از طرف توست، آنان به قرآن تو ایمان داشتند و دل های آنان مطمئن بود، تو مؤمنان را به راه راست هدایت می کنی.

* * *

وقتی آیه ای بر پیامبر نازل می شد، دشمنان قرآن به آن آیه گوش می کردند تا شبهه و سؤالی پیدا کنند و آن را به مسلمانان بگویند. آنان با این کار می خواستند اعتقاد مسلمانان به قرآن را تضعیف کنند.

برای مثال این ماجرا را نقل می کنم:

آیه ۹۸ سوره انبیاء نازل شد، ترجمه آن آیه چنین است: «به زودی شما و آنچه شما می پرستید هیزم جهنّم می شوید».

معنای این آیه روشن است، قرآن با بُت پرستان سخن می گوید، در روز قیامت همه بُت ها به جهنّم انداخته می شوند و در آتش سوزانده می شوند.

کافران وقتی این آیه را شنیدند، نزد مسلمانان آمدند و گفتند:

ـــــ ای مسلمانان ! آیا قبول دارید که قرآن می گوید هر آنچه غیر خدا پرستیده شود، هیزم جهنّم خواهد شد.

ـــــ آری. این آیه قرآن است.

ـــــ ای مسلمانان ! همه ما می دانیم که مسیحیان عیسی را می پرستند، پس عیسی هم هیزم جهنّم خواهد بود.

مسلمانان به فکر فرو می رفتند، عدّه ای به شک می افتادند، این سخنان دسیسه های دشمنان قرآن بود، امّا تو این دسیسه ها را بی اثر ساختی و آیات خود را استوار گرداندی.

در آیه ۹۸ سوره انبیاء روی سخن تو با بُت پرستان است، نه با مسیحیان !

هر کس آیات قبل آن را بخواند، این را می فهمد، وقتی تو با بُت پرستان سخن می گویی، وقتی می گویی: «به زودی شما و آنچه شما می پرستید هیزم جهنّم می شوید»، معلوم است که منظور تو از این سخن، بُت ها می باشد، تو بت ها را همراه با بُت پرستان در جهنّم می سوزانی.

امّا برای این که حقّ را بیشتر آشکار کنی، دو آیه دیگر بر پیامبر نازل کردی، هر کس این دو آیه را بخواند، یقین می کند که منظور تو از این سخن، بُت ها می باشد.

من این دو آیه را در اینجا ذکر می کنم:

* آیه اوّل: در آیه ۱۰۱ سوره انبیاء چنین گفتی: «کسانی که در دنیا از نعمت ایمان بهره مند شده بودند، از آتش جهنّم فاصله ای بسیار دور دارند».

عیسی(علیه السلام) پیامبر تو بود و به تو ایمان داشت، او هرگز به جهنّم نمی رود، درست است عدّه ای او را به عنوان خدا می پرستند، امّا خود عیسی(علیه السلام) از این کار بیزار است.

*آیه دوم: در آیه ۱۱۶ سوره مائده ماجرای روز قیامت را نقل کردی، در روز قیامت تو به عیسی(علیه السلام) می گویی: ای عیسی ! آیا تو به مردم گفتی که به جای پرستش من، تو و مادرت را بپرستند؟

عیسی(علیه السلام) در پاسخ می گوید: «بارخدایا ! من هرگز حقّ ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم، به آنان گفتم: خدایی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست، من تا آن زمان که در میان مردم بودم، مراقب و گواه آنان بودم و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب اعمال آن ها بودی و تو بر همه چیز ناظر و گواهی».

این نشان می دهد که عیسی(علیه السلام) به تو ایمان داشت و خود را بنده تو می دانست، پس از او، عدّه ای منحرف شدند و او را پرستیدند و این تقصیر عیسی(علیه السلام)نیست.(۶۷)

* * *

حج: آیه ۵۷ – ۵۵

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَه مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْم عَقِيم (۵۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

ص:۱۴۳

مُهِینٌ (۵۷)

تو حقـانیّت قرآن را آشـکار می کنی و به سؤال هـا و ابهـام هـای کـافران جواب می دهی، امّا آن کافران لجوج هرگز به قرآن ایمان نمی آورنـد، آنان همواره در شکّ و تردیـد خواهنـد بود تا روز عـذاب آنان برسد یا قیامت ناگهان فرا رسد، روز قیامت روزی است که آنان نمی توانند گذشته خود را جبران کنند، آنان آتش سوزان جهنّم را خواهند دید.

آن روز، حکومت و فرمانروایی از آن توست، تو میان انسان ها داوری می کنی، مؤمنانی که کارهای شایسته انجام داده اند را در بهشتی کـه سرشار از نعمت است جـای می دهی، امّـا کـافرانی را که قرآن تـو را تکـذیب کردنـد، به عـذاب خفّت آوری گرفتار می سازی.(۶۸)

حج: آیه ۵۹ – ۵۸

وَالَّذِينَ هَـاجَرُوا فِى سَبِيـلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَـنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹)

مهاجران کسانی بودنـد که خانه و کاشانه خود را در مکّه رها کردنـد و برای حفظ دین خود به مدینه آمدند. آنان پیامبر را در جنـگ هـا یاری کردنـد و تو به آنان مقام بزرگی دادی. تعـدادی از آنان در جهاد به شـهادت رسـیدند و گروهی هم به مرگ طبیعی از دنیا رفتنـد. مردم درباره آنان می گفتند: «کاش آنان هم شـهید می شدند»، آنان فکر می کردند که تنها راه سـعادت، شهادت است.

تو این دو آیه را نـازل می کنی: «من به کسـانی که در راه من مهـاجرت کردنـد، سـپس شـهید شدنـد یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، پاداش بزرگی می دهم، من از نعمت های بهشت روزیِ آنان می کنم که من بهترین روزی دهنده ام، آنان را در

ص:۱۴۵

جایگاهی از بهشت منزل می دهم که از آن خشنود شوند، من خدای دانا و بردباری هستم».

همه می فهمند که مهاجران مقامی بس بزرگ نزد تو دارند، فرقی نمی کند که آنان شهید شوند یا به مرگ طبیعی از دنیا بروند، تو آنان را در بهترین مکان های بهشتی جای می دهی.

تو این گونه انسان ها را به مهاجرت دعوت می کنی و فضیلت مهاجران را بیان می نمایی.

* * *

این آیه فقط برای مسلمانان آن زمان نیست، این آیه برای من هم هست. برای همه زمان ها و مکان ها می باشد.

من وطن خود را دوست دارم، به وطن خود عشق میورزم، به این آب و خاک وابسته ام، اصل من اینجاست، امّا اگر وطن من آماج سیاهی ها و تاریکی ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر دهم چه باید بکنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن، مرا از تو دور می کند، وظیفه من چیست؟

من باید «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان بلند خویش از زادگاه خود دل بر کنم و جدا شوم. از همه وابستگی ها رهایی یابم و راهیِ سرزمینی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی ها و خوبی ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی معنوی مهم تر از زندگی مادی است. نباید به خاطر عشق به وطن، تن به ذلّت

ص:۱۴۶

دهم و اسیر تاریکی ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه ای وارد نکند.

* * *

حج: آیه ۶۰

ذَلِکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰)

تو چهار ماه را به عنوان «ماه حرام» اعلام می کنی. این چهار ماه، ماه های حرام هستند: «رجب، ذی القعده، ذی الحجّه، محرّم».

از همه می خواهی تا به این چهار ماه احترام بگذارند، تو جنگ در این ماه ها را حرام کردی و به همین خاطر این چهار ماه، ماه های حرام نام گرفتند.

مسلمانان حقّ ندارند در این چهار ماه جنگی را آغاز کنند، این قانون توست.

بُت پرستان از این قانون تو آگاهی داشتند، یک سال، گروهی از بُت پرستان به فکر حمله به مسلمانان افتادند، فقط دو روز دیگر از ماه محرّم باقی مانده بود که آنان به مسلمانان حمله کردند. مسلمانان به آنان گفتند: «صبر کنید این دو روز بگذرد، این ماه، ماه حرام است، جنگ در آن حرام است». بُت پرستان با شمشیرهای خود به سوی مسلمانان آمدند، اینجا بود که آنان از خود دفاع کردند و با بُت پرستان درگیر شدند.

آری، اگر دشمن در ماه حرام به مسلمانان حمله کرد، مسمانان باید از خود دفاع کنند و با دشمن بجنگند، زیرا حرمت خون مسلمان از حرمت ماه های حرام بیشتر است. احترام این ماه ها در برابر کسانی لازم است که این ماه ها را محترم بشمارند. البتّه مسلمانان نباید در این امر، زیاده روی کنند، باید با

دشمن هم به عدالت رفتار کنند، اگر دشمن زیاده روی کرد و بار دیگر به آنان ظلم کرد تو مسلمانان را یاری می کنی.

آری، وقتی گروهی از ستمکاران به مسلمانان ظلم می کنند مسلمانان می توانند ستمگران را به اندازه همان ظلمی که کرده اند، کیفر کنند.

اگر ستمگران بار دیگر ستم کنند، تو مسلمانان را یاری می کنی و به آنان اجازه می دهی آنان را مجازات کنند.

البتّه اگر ستمگران واقعاً پشیمان شدند و توبه کردند، بهتر است که مسلمانان از آنان بگذرند و آنان را عفو کنند، که تو خدای بخشنده و آمرزنده می باشی و گناه بندگان خود را می بخشی، تو عفو و بخشش را دوست داری و بندگانت را به آن امر می کنی.

حج: آیه ۶۲ – ۶۱

ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۶۱) ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ (۶۲)

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، روز را از پی شب و شب را از پی روز پدیدار می کنی، تو خدای شنوا و بینا هستی.

فقط تو خدای بر حقّ هستی، همه خدایان دیگر، خدایان دروغین و باطل هستند، آنان به هیچ کاری توانایی ندارند، تو خدای بلند مرتبه و بزرگ هستی.

با خود فکر می کنم، به راستی کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند ! آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که بتواند چیزی بیافریند و به آفریده های خود

نعمت دهد.

تو این جهان را آفریدی، زمین و آسـمان را خلق کردی، ماه و خورشید، شب و روز، کوه ها، نهرها، باران، میوه ها و... تو همه این ها را آفریدی.

آیا این بُت ها چیزی را خلق کرده اند؟ آنان خودشان آفریده شده اند.

تو به انسـان نعمت هـای مادی و معنوی زیادی داده ای، هیـچ کس نمی توانـد نعمت هایی که به انسان ها داده ای را شـمارش کند. به راستی بُت ها چه نعمتی به انسان ها داده اند که عدّه ای آن ها را می پرستند؟

* * *

حج: آیه ۶۶ – ۶۳

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶)

تو همان خـدایی هستی که از آسـمان باران فرو می فرستی و زمین را سـرسبز و خرّم می کنی، تو به همه جزئیّات امور جهان به خوبی آگاه هستی. هرچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست، تو بی نیاز می باشی و شایسته ستایش هستی.

ص:۱۵۰

من چگونه تو را حمد و ستایش کنم، چگونه شکرگزار تو باشم، هرگز نمی توانم نعمت های تو را شمارش کنم.

تو هر آنچه روی زمین است برای انسان آفریدی، دریاها را هم در اختیار او قرار دادی، تو کشتی ها را در دریاها به حرکت درآوردی تا انسان از آن بهره مند شود.

این آسمانی که من می بینم پر از ستارگان و سیّارات است، آسمان را در جای خودش نگاه می داری تا بر زمین نیفتد، نظام ستارگان را بر اساس جاذبه ها و دافعه ها به گونه ای تنظیم کردی که هر ستاره و سیّاره ای در مدار خود می چرخد، همه این ها برای آسایش زندگی انسان است. تو با بندگان خود مهربان و بخشنده هستی.

تو به انسان نعمت حیات دادی و او را آفریدی، او در این دنیا مدّتی زندگی می کند وقتی عمرش به پایان رسید تو او را می میرانی، روز قیامت که فرا رسد، او را دوباره زنده می کنی تا نتیجه کارهای خود را ببیند.

این ها گوشه ای از نعمت هایی است که تو به انسان دادی امّا انسان بسیار ناسپاس است و شکر نعمت های تو را به جا نمی آورد.

* * *

حج: آیه ۶۹ – ۶۷

لِكُلِّ أُمَّه جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيم (۶۷) وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ

ص:۱۵۱

يَوْمَ الْقِيامَهِ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹)

یهودیان در شهر مدینه زندگی می کردند، چند نفر از بزرگان آنان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمدند و گفتند: «ای محمّد ! تو می گویی پیامبر خدا هستی و قرآن، کتاب خداست، پس چرا این قدر قرآن تو با تورات اختلاف دارد؟ مگر می شود خدا در تورات یک حکمی بدهد، سپس در قرآن بر خلاف آن حکم بدهد؟».

منظور آنان از این سخن چه بود؟

شنیده ام که در تورات فقط یک روز، روزه واجب است. اسم اوّلین ماه سال آنان، «تِشرین» می باشد. یهودیان روز دهم این ماه را روزه می گیرند، پس در تورات فقط روزه آن روز، واجب است، امّا در قرآن، روزه سی روز در ماه رمضان، واجب شده است.

روزه یهودیان، یک شبانه روز کامل است، آنان به مدّت بیست و چهار ساعت از خوردن و آشامیدن خودداری می کنند، امّا مسلمانان از اذان صبح تا غروب آفتاب روزه می گیرند.

به راستی چرا حکم روزه در تورات با قرآن تفاوت دارد؟

اکنون این آیه را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل می کنی: «ای محمّد ! من برای هر امّتی، آیین عبادی ویژه ای قرار دادم تا به آن عمل کنند».

آری، تو برای هر امّتی برنامه ای مخصوص قرار دادی و در آن زمان، آن برنامه کامل بود، امّا وقتی زمان عوض شد و شرایط دگرگون شد، تو برنامه ای

ص:۱۵۲

دیگر را جایگزین کردی. تو بهتر می دانی چه حکمی را نازل کنی، تو از روی مصلحت، برنامه ای را تغییر می دهی.

زمان موسی(علیه السلام) صلاح را آن می دانستی که مردم فقط یک روز روزه بگیرند و یک شبانه روز از غذا خوردن پرهیز کننـد، وقتی دین اسـلام آمـد، دین یهود را باطل کردی، از همه خواستی تا از بهترین و آخرین دین تو پیروی کننـد، تو در این دین فرمان دادی تا مردم یک ماه کامل فقط روزها، روزه بگیرند.

* * *

آیا بزرگان یهودیان این سخن پیامبر را قبول می کنند؟

آنان نشانه های محمّد(صلی الله علیه وآله) را در تورات خوانده اند ولی نمی خواهند حقّ را قبول کنند زیرا منافع آنان به خطر می افتد، آنان شیفته دنیا و زیبایی های آن شده اند، می دانند اگر ایمان بیاورند دیگر از ریاست خبری نیست. آنان حقّ را می شناسند و نباید با محمّد(صلی الله علیه وآله) بحث و ستیز کنند.

اکنون به محمّـد(صلی الله علیه وآله) چنین می گویی: «ای محمّـد ! مردم را به سوی من دعوت کن، بدان که تو بر راه راسـت قـدم برمی داری، اگر آنـان با تو جـدل و ستیز کردنـد، به آنان بگو: خـدا از اعمال شـما آگاهی کامل دارد و او در روز قیامت درباره آنچه اختلاف داشتید، داوری می کند».

آری، روز قیامت که فرا رسد همه برای حسابرسـی به پیشـگاه تو می آیند، در آن روز یهودیان سـزای این دشمنی های خود را می بینند، آنان حقّ را شناختند و آن را انکار کردند و راه کفر را پیمودند، سزای آنان چیزی جز آتش جهنّم

نیست.

* * *

اکنون تو را شکر می کنم که پیرو آخرین دین تو هستم، دین اسلام که کامل ترین دین هاست. می دانم که تو برای هدایت انسان ها، پیامبران زیادی فرستادی و هر کدام مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

موسی(علیه السلام) دین یهود و کتاب تورات را آورد، عیسی(علیه السلام) دین مسیح و انجیل را آورد و محمّد(صلی الله علیه وآله) هم دین اسلام و قرآن را برای بشریّت به ارمغان آورد.

تو در قرآن حکم جدیدی می آوری که بر خلاف تورات یا انجیل است، این حکم، نشانه دروغ بودن قرآن نیست، بلکه نشانه کامل بودن دین اسلام است، زیرا رشد انسان ها، زمینه ساز نازل شدن حکم جدید بوده است.

ص:۱۵۴

حج: آیه ۷۱ – ۷۰

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَـا فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِکَ فِی کِتَاب إِنَّ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ يَسِـيرٌ (۷۰) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِير (۷۱)

مردم مکّه بُت ها را می پرستیدند، محمّد(صلی الله علیه وآله) با آنان سخن می گفت و آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند، به راستی چرا آنان در مقابل بُت ها سجده می کردند؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که از حال بندگان خود باخبر باشد، امّا بُت ها از هیچ چیز خبر ندارند، آنان قطعه ای از سنگ و چوب هستند، موجوداتی بی جان که به هیچ کاری توانایی ندارند.

من تو را می پرستم، فقط تو شایسته پرستش می باشی، زیرا تو از بندگان خود

ص:۱۵۵

باخبر هستی و راز دل آنان را می دانی و به نیازهای آنان آگاهی. وقتی من در نیمه شب در جای خلوتی تو را صدا می زنم، تو صدایم را می شنوی.(۶۹)

تو از آنچه در آسمان و زمین است باخبر هستی، این جهان و همه حوادث آن در «کتاب علم» تو ثبت شده است. تو از همه چیز آگاه هستی، این آگاهی برای تو آسان است.

بُت پرستان به جای پرستش تو به پرستش بُت ها رو آورده اند و هیچ دلیلی برای پرستش بُت ها ندارند. آنان می گویند: «خدا این بُت ها را شریک خود قرار داده است». امّا این سخن، باطل است. آنان به دروغ این سخن را به تو نسبت می دهند، تو هیچ شریکی نداری، تو خدای یگانه و بی نیاز هستی.

آنان گرفتار جهل و نادانی شده اند، به خود ظلم می کنند، سرمایه های وجودی خویش را تباه می کنند و فکر می کنند که این بُت ها آنان را یاری خواهند کرد. این خیالی باطل است، وقتی عذاب تو فرا رسد، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد.

* * *

حج: آیه ۷۲

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَات تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۲)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) برای کافران قرآن می خواند، آنان از روی انکار، چهره در هم می کشیدند. هر کس به صورت آنان نگاه می کرد می توانست آثار انکار را

ببیند. کافران آن قدر عصبانی می شدند که نزدیک بود از شدّت خشم به محمّد(صلی الله علیه وآله) حملهور شوند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «آیا می خواهید شما را به عذابی بدتر از این خبر دهم؟ آن آتش سوزان جهنّم است که خدا به کافران وعده داده است و به راستی که جهنّم بدترین جایگاه است».

* * *

حج: آیه ۷۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (۷۳)

بُت پرستان مکّه در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند و در مقابل آن ها سجده می کردند، یکی از رسوم آنان این بود که در روزهای مخصوصی، بت های خود را با عسل می پوشاندند. آنان این کار را برای تبرّک انجام می دادند. در این هنگام مگس ها به سوی بُت ها می رفتند تا آن عسل ها را بخورند، بُت پرستان هرکاری می کردند نمی توانستند آن مگس ها را از بُت ها دور کنند.

اکنون تو این آیه را نازل می کنی تا شاید وجدان خفته آنان بیدار شود: «ای مردم ! من برای شما مثالی می زنم تا شاید از آن مثال پند بگیرید: این بُت هایی که شما آن را می پرستید، نمی توانند حتّی مگسی بیافرینند، اگر آنان برای این کار، همه دست به دست هم بدهند، نمی توانند چنین کاری بکنند. اگر مگسی چیزی از آنان برباید، آن را نمی توانند پس بگیرند. چرا فکر نمی کنید؟ چرا

قطعه های سنگ و چوب بی جان را می پرستید، شما و بُت های شما، هر دو ناتوان هستید».

تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، هزاران موجود زنده در دریا و خشکی آفریدی. تنها تو شایسته پرستش هستی، امّا این انسان چقدر جاهل و نادان است، او پرستش تو را رها می کند و بُت ها را می پرستد، بُت هایی که نمی توانند مگسی را بیافرینند.

* * *

امروزه علم و دانش پیشرفت کرده است و اختراعات زیادی در سطح جهانی صورت گرفته است، امّا هیچ کدام از اختراعات انسان نمی توانند تولیدمثل کنند، تولیدمثل مگس عجیب است، اگر در ابتدای فصل تابستان دو مگس را در شرایط مناسب قرار دهیم، با فرا رسیدن پاییز، تعداد آنان به بیش از سیصد هزار میلیارد مگس می رسد.(با توجّه به این که عمر متوسّط مگس، سه هفته است).(۷۰)

چشم مگس از چهار هزار واحد تشکیل شده است، هر کدام از این واحدها، یک دوربین پیچیده است، در واقع مغز مگس، هر لحظه، چهارهزار تصویر از مجموع این واحدها دریافت می کند و آن تصویرها را پردازش می کند و فرمان مناسب را به اعضای بدن مگس ارسال می کند. امروزه دانشمندان برای ساختن بهترین دوربین های فیلمبرداری، تلاش می کنند از چشم مگس الگو بگیرند.

حسّ بویایی مگس بسیار قوی است، او از فاصله دور بوی غذای خود را تشخیص می دهد. کف پای مگس چسبناک است و به راحتی می تواند روی

دیوار، سربالایی راه برود.(۷۱)

دانشمندان حشره شناس می گویند ساختمان مغز و سیستم اعصاب مگس از مجهّزترین هواپیماها پیچیده تر است.

* * *

حج: آیه ۷۴ – ۷۷

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷)

عدّه ای فرشتگان را دختران تو می دانند، یهودیان هم که «عُزَیر» را پسر خدا می دانند، مسیحیان هم عیسی(علیه السلام) را پسر تو می داننـد، تو هرگز فرزنـدی نـداری، کسانی که چنین اعتقادات باطلی دارند تو را آن طور که باید بشناسـند، نشـناختند. تو خدای توانا و نیرومند هستی.

فرشـتگان را خلق کردی، از میان فرشـتگان بعضـی را به عنوان فرستاده خود انتخاب می کنی تا وحی تو را به پیامبران برسانند، همچنین تو از میان مردم، عدّه ای را به عنوان پیامبر مبعوث می کنی تا مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند.

مأموریّت فرشـتگان رسانـدن پیام تو به پیامبران است، مأموریّت پیامبران هم رسانـدن پیام تو به مردم است، فرشـتگان و پیامبران بندگان تو هستند و تسلیم فرمان تو می باشند، تو کردار آنان را می بینی و سخنشان را می شنوی، گذشته و

آینده آنان را می دانی.

کسانی که فرشتگان و عیسی(علیه السلام) و عُزَیر را فرزندانِ تو می دانند، در گمراهی هستند، هرگز فرشتگان و عیسی(علیه السلام) و عُزَیر چنین سخنی نگفته اند، آنان بارها به بندگی تو اعتراف کرده اند.

تو در این دنیا به کسانی که این سخنان باطل را گفته اند، مهلت دادی، در روز قیامت همه آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. آن روز تو آنان را به خاطر این سخنان کفرآمیز به عذاب گرفتار می سازی.

من باید یکتاپرست باشم و فقط تو را بپرستم و فقط از تو یاری بطلبم، به من فرمان می دهی تا نماز بخوانم و در مقابل عظمت تو به رکوع و سجود بروم و کارهای نیک و شایسته انجام دهم تا رستگار و سعادتمند شوم.

* * *

حج: آیه ۷۸

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

از مؤمنان می خواهی تا با مال و جان در راه تو (آن گونه که شایسته است) تلاش کنند، تلاش آنان باید با اخلاص همراه باشد، آنان باید از ریا دوری کنند که تو ریاکاران را دشمن می داری.(۷۲)

تو مؤمنان را برای پیروی از دین اسلام برگزیدی، در حقّ آنان لطف کردی و

در دین بر آنان سخت نگرفتی. احکام دین اسلام با فطرت پاک انسان هماهنگ و سازگار است و سبب رشد و کمال انسان می شود، برای مثال اگر مسلمانی به مسافرت رفت، روزه را از او برداشتی و به او فرمان دادی تا نماز را شکسته بخواند.

دین اسلام، ادامه دین ابراهیم(علیه السلام) است، دین ابراهیم(علیه السلام) هم اسلام بود، ابراهیم(علیه السلام)، پدر معنویِ مسلمانان است، هر کس پیرو ابراهیم(علیه السلام) باشد، فرزند معنوی او حساب می شود.

تو کسانی را که پیرو دین اسلام هستند در کتاب های آسمانی قبل و در قرآن، مسلمان نامیدی، تو این نام را برای آنان انتخاب کردی.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری فرستادی تا پیام تو را به مؤمنان برساند، سپس از مؤمنان خواستی تا این پیام را به دیگران برسانند، تو از آنان خواستی تا به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) گوش فرا دهند و آن را به دیگران و نیز کسانی که محمّد(صلی الله علیه وآله) را ندیدند، منتقل کنند. مؤمنان در هر زمانی وظیفه دارند تا پیام قرآن و اسلام را برای نسل بعد از خود بگویند.

در پایان این سوره از مؤمنان می خواهی تا نماز را به پا دارند و زکات بدهند و در همه کارها به تو توکّل کنند و از غیر تو یاری نطلبند که تو یار و یاور آنان هستی و تو بهترین یاری کننده می باشی.(۷۳)

ص:۱۶۱

…

…

ص:۱۶۲

سوره مؤمنون

اشاره

ص:۱۶۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۲۳** قرآن می باشد.

۲ - در این سوره از ویژگی هـای مومنان واقعی سـخن به میان آمـده است و برای همین آن را با نام «مؤمنون» می خواننـد، آیه اول این سوره می گوید: «مؤمنان رستگار شدند».

۳ - موضوعـات مهم این سوره چنین است: ویژگی هـای مؤمنـان، نشـانه های قـدرت خـدا در جهان، اشاره ای به مراسم حـجّ، نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، اشاره ای به سرگذشت مردمی که گرفتار عذاب آسمانی شدند...

ص:۱۶۴

مؤمنون: آیه ۹ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِینَ هُمْ
لِلزَّکَاهِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَـافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَـا مَلَکَتْ أَیْمَـانُهُمْ فَـإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (۶) فَمَنِ ابْتَغَى
وَرَاءَ ذَلِکَ فَأُولَئِکَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِینَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ (۹)

سخن خود را با وعده ای که به مؤمنان می دهی آغاز می کنی، وعده رستگاری و سعادت. مؤمنان رستگارند، آنان در دنیا و آخرت به هدف خود که همان رضایت و خشنودی توست می رسند.

اکنون برای مؤمنان هفت ویژگی ذکر می کنی:

* ویژگی اوّل: فروتنی در نماز

ص:۱۶۵

مؤمنان هنگامی که نماز می خوانند، فروتن هستند. آنان توجّه دارند چه می خوانند و با چه کسی مناجات می کنند و خود را ذرّه ای در برابر عظمت تو می یابند و با تمام وجود، تواضع و خشوع می کنند.

* ویژگی دوم: پرهیز از بیهودگی

مؤمنان از هر گونه کار لغو و بیهوده دوری می کنند، آنان در زندگی به دنبال هدفی مشخّص هستند و آن هدف، رضایت توست، همه کارهای خود را با توجّه به آن هدف می سنجند، آنان از گناهان دوری می کنند، زیرا می دانند گناه، آنان را از هدف دور می کند.

انسانی که در زندگی هدف بزرگی ندارد، به بیهودگی رو می آورد، خودش هم احساس بیهودگی می کند. فرهنگ غرب از جهت مادی به انسان همه چیز می دهد، امّا انسان را به پوچی می رساند، برای همین است که روز به روز، آمار خودکشی در غرب بیشتر می شود.

مؤمن هدفی مقدّس را برای خود انتخاب کرده است، همه کارهای او رنگ و بوی تو را دارد، شاید او کاری به ظاهر کوچک انجام دهد، امّا این کار کوچک با عشقی بزرگ انجام شده است و این است که به کار او ارزش می دهد، او در جستجوی رضایت توست.

چقدر تفاوت است بین انسانی هایی که کارهای بزرگ را با احساس بیهودگی انجام می دهند و سرانجام به خودکشی می رسند و بین انسان هایی که کارهای کوچک خود را نیز با عشقی بزرگ انجام می دهند و سرانجام آرامش را تجربه می کنند. آرامش فقط در گرو ایمان به توست.

* ویژگی سوم: پرداخت زکات

مؤمنان از آنچه که به آنان داده ای، به دیگران انفاق می کنند و زکات پرداخت می نمایند، آنان نیازمندان را فراموش نمی کنند. آنان می دانند که از خود چیزی

ندارنـد، این تو هستی که به آنـان علم و دانش یـا ثروت و دارایی داده ای، آنـان خود را صاحب دارایی های خود نمی داننـد، وقتی آنان به دیگران کمک می کنند، جلوه مهربانی تو می شوند.(۷۴)

* ویژگی چهارم: پاکدامنی

مؤمنان از هر گونه آلودگی جنسی دوری می کنند و هرگز دامن خود را به گناه آلوده نمی کنند. آمیزش جنسی مردان فقط با همسـر یا کنیزشان جایز است، زنان هم فقط با شوهر خود می توانند رابطه جنسـی داشـته باشند. اگر کسی با مراعات قانون تو، آمیزش جنسـی داشـته باشد، هیچ ملامت و سرزنشـی بر او نیست. کسـی که از قانون تو پا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

* ویژگی پنجم: امانت داری

مؤمنان هرگز در امانت خیانت نمی کننـد، اگر کسـی نزد آنان چیزی را به امانت گذاشت از آن به خوبی محافظت می کنند و هنگامی که صاحب امانت آن را درخواست کرد به او تحویل می دهند.

* ویژگی ششم: وفای به عهد

مؤمنان به عهد و پیمانی که با دیگران بسته اند، پایبندند و هرگز آن را فراموش نمی کنند.

* ویژگی هفتم: مواظبت بر نماز

مؤمنـان نمـاز خود را در اوّل وقت می خواننـد، آداب و شـرایط نمـاز را مراعـات می کننـد. آنان می داننـد که نماز، معراج دل انسان است، با خواندن نمازهای پنج گانه (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء) دل خود را از آلودگی های دنیا پاک می کنند و با تو به مناجات می پردازند.

این هفت ویژگی مؤمنانی بود که تو وعـده دادی آنان سـعادتمند می شونـد، جالب است که ویژگی اوّل و ویژگی آخر آن ها درباره نماز است: «فروتنی در

نمـاز، مواظبت بر نمـاز». این اهمیّت ویژه نماز را می رسانـد، نماز انسان را از بـدی ها و زشتی ها بازمی دارد، نماز سـتون دین است، نماز معراج مؤمن است.

* * *

ویژگی چهارم مؤمنان، پاکدامنی بود، در دین اسـلام بر عفّت و پاکدامنی تأکید زیاد شده است و بی بندوباری جنسـی و زنا به عنوان گناهان بزرگ معرّفی شده است.

در اینجا لازم است چند نکته بنویسم:

۱ - زنا و داشتن رابطه نامشروع جنسی باعث می شود تا پیوندهای خانوادگی گسسته شود و جامعه به تباهی برسد.

در جـامعه ای که زنـا رواج دارد، میـل و رغبت به ازدواج کمـتر می شـود، آمـار طلاـق زیـاد می شـود و روز به روز بر تعـداد فرزندان نامشروع اضافه می شود.

سلامت جامعه به سـلامتی خانواده بسـتگی دارد، اگر نهاد خانواده آسـیب ببینـد، جامعه روی سـعادت را نخواهد دید. زنا، نهاد خانواده را نابود می کند.

۲ - اگر کسـی با مراعات قانون دین، آمیزش جنسـی داشـته باشد، هیچ ملامت و سرزنشـی بر او نیست. کسی که از قانون تو پا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

در دین مسـیحیّت، ازدواج نکوهش شـده است و تجرّد را فضـیلت بزرگی برای انسـان می داننـد، مقـام هـای روحـانی این دین ازدواج نمی کنند. آنان اعتقاد دارند رابطه جنسی اگر چه با همسر باشد، خلاف ارزش های انسانی است.

امّا در اسـلام، ازدواج پیمان مقدّسـی است، این سـخن پیامبر است: «ازدواج، سنّت و شیوه من است، هر کس ازسنّت من دوری کند، از من نیست». در سخنان بزرگان دین آمده است که ازدواج باعث می شود نصف دین مسلمان حفظ شود.(۷۵)

وقتی مرد یا زن، ازدواج (دائم یا موقّت) می کنند، می توانند با هم رابطه جنسی داشته باشند و این امر، هرگز در اسلام، مخالف ارزش های انسانی معرّفی نشده است. غریزه جنسی برای بقای نسل انسان است و اگر به صورت صحیح و با حفظ حرمت ها ارضا شود، زمینه آرامش روحی و روانی انسان را فراهم می سازد.

۳ – مرد مسلمان می تواند با همسر یا کنیزِ خود رابطه جنسی داشته باشد.

منظور از «کنیز» چیست و چرا در آیه ۷ این سوره از «کنیز» سخن به میان آمده است؟

اگر زن غیر مسلمانی در جنگ اسیر شود، به مجرّد اسارت، رابطه زناشویی او با شوهرش قطع می شود و او باید «عدّه» نگاه دارد، «عدّه» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عدّه این زنان یک بار حالت زنانگی (پریود) است، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند.

به هر حال، زن غیر مسلمانی که در جنگ اسیر شده است، بعد از گذشت زمان «عدّه» می تواند به عنوان کنیز به مرد مسلمانی داده شود.

به راستی فلسفه این قانون چیست؟

درباره زن شوهردارِ غیر مسلمان که در جنگ اسیر شده است، سه کار می توان کرد:

الف. او را به محیط کفر بازگرداند که مشخّص است این کار سبب تقویت کفر می شود و بر خلاف اصول تربیتی اسلام است.

ب. در میان مسلمانان باشد و هرگز ازدواج نکند. این راه حل ظالمانه است و مفاسدی را به دنبال دارد.

ج. رابطه او با شوهر سابقش قطع شود و بعد از گذشت زمان «عدّه» اگر

ص:۱۶۹

مسلمان شد از نو ازدواج نماید، اگر در کفر خود باقی ماند، به عنوان کنیز به مسلمانی داده شود. اسلام این راه حل را برگزیده است.

* * *

مؤمنون: آیه ۱۱ – ۱۰

أُولَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۱۱)

آن مؤمنان وارثانی هستند که بهشت را به ارث می برند و برای همیشه در آنجا خواهند بود. وقتی آنان مهمان نعمت های زیبای تو می شوند، شکر تو را به جا می آورند، تو به آنان چنین می گویی: «این همان بهشتی است که من به بندگان پرهیزکار خود عطا می کنم».

آری، تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنّم آماده کرده ای، وقتی کسی که کفر بورزد به جهنّم برود، جایگاه بهشتی او چه می شود؟

تو آن جایگاه را به مؤمنان می دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می شوند که به بهشت نیامده اند. این معنای سخن توست: «این همان بهشتی است که من به بندگان پرهیزکار خود عطا می کنم».(۷۶)

* * *

مؤمنون: آیه ۱۶ – ۱۲

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَه مِنْ طِین (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِی قَرَار مَکِین (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَامًا فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذَلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

اکنون برایم از نعمت های خود سخن می گویی تا معرفت و شناخت من به تو بیشتر شود و من هم راه مؤمنان را بپیمایم، مؤمنان راه ایمان به تو را انتخاب کردند چون به معرفت و شناخت بهتر رسیده بودند.

اگر من در خلقت خود فکر کنم به آن معرفت می رسم. آدم(علیه السلام) را از خاک آفریدی، فرزندان او را از نطفه آفریدی، نطفه از غذاهایی که انسان می خورد، تشکیل می شود، همه غذاهای انسان، ریشه اش به خاک برمی گردد. تو نطفه انسان را در رحم مادر (که جایگاه مطمئنی بود) قرار دادی.

سپس آن نطفه به خون، بعد به پاره گوشت، سپس آن را تبدیل به استخوان کردی و آن استخوان ها را با گوشت پوشاندی. پس از آن روح در آن دمیدی و این گونه انسان را آفریدی، آفرین بر تو باد که تو بهترین آفرینندگان هستی !

این آغاز زندگی انسان است و سرانجام او، مرگ است، همه انسان ها مرگ را تجربه می کنند، آن ها در روز قیامت زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، خوبان به بهشت می روند و کافران به عذاب جهنّم گرفتار می شوند.

* * *

در آیه ۱۳ برای خلقت انسان هفت مرحله ذکر شده است:

۱ - خاک: موادی که اسپرم پدر و تخمک مادر را تشکیل می دهند در خاک می باشند.

۲ - نطفه: پدر و مادر از میوه ها و غذاها می خورند و اسپرم پدر و تخمک مادر شکل می گیرد، اسپرم پدر با تخمک مادر ترکیب می شود و نطفه به وجود می آید.

۳ - خون: نطفه کم کم به صورت خون بسته شده ای به دیواره رحم آویزان می شود و رشد می کند.

ص:۱۷۱

۴ - پاره گوشت: بعد از چهل روز، نطفه تبدیل به پاره گوشت کوچکی می شود.

۵ - سلّول های استخوانی: در این مرحله آن پاره گوشت دچار تغییراتی اساسی می شود و همه سلّول های آن به سلّول های استخوانی تبدیل می شود و استخوان ها شکل می گیرد.

۶ - روییدن گوشت: در این مرحله گوشت اعضای بدن روییده می شود و رگ های کوچک و بزرگ شکل می گیرد.

۷ - دمیده شدن روح: جنین انسان چهارماهه که شد، روح انسانی در آن دمیده می شود و این جنین به رشد خود ادامه می دهد و پنج ماه بعد به دنیا می آید.

* * *

مؤمنون: آیه ۲۰ - ۱۷

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹) وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ (۲۰)

تو هفت آسمان را آفریدی، فرشتگان از آسمان ها به زمین رفت و آمد می کنند، تو از حال آفریده های خود باخبر هستی، انسان را روی زمین آفریدی و هر لحظه به نیازهای او آگاه هستی و آنچه را که او برای زندگی نیاز دارد برایش آماده می کنی.

تو از آسمان آب باران و برف را به اندازه کافی فرو می فرستی، این آب در زمین فرو می رود و سپس به صورت چشمه می جوشد و انسان با حفر چاه

ص:۱۷۲

از آن بهره می گیرد، کوه های بلند، برف را در خود ذخیره می کنند و در فصل بهار و تابستان با ذوب شدن آن، نهرها جاری می شود. آب، نعمت بزرگی از سوی توست، اگر تو بخواهی می توانی این نعمت را از انسان بگیری.

به برکت آب برای انسان باغ هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردی که در آن باغ ها، میوه های بسیار است و انسان از آن می خورد.

برای اوّلین بار درخت زیتون را در طور «سینا» رویاندی که از آن روغن به دست می آمد و هم میوه آن، غذایی بود که مردم از آن استفاده می کردند، (بعدها انسان ها درخت زیتون را از طور سینا به مکان های دیگر بردند و آن را کاشتند).

* * *

در اینجا فقط از میوه خرما، انگور و زیتون نام بردی، چه رازی در این کلام توست؟ من باید درباره این سه میوه بیشتر بدانم:

۱ - زیتون

تمام املاح و ویتامین هایی که بدن نیاز دارد در زیتون یافت می شود، همچنین روغن آن برای سوخت و ساز بدن ارزش زیادی دارد و کالری زیادی تولید می کند. مصرف زیتون، بهترین راه برای پیشگیری از سکته های قلبی و مغزی است.

۲ - خرما

خرما به خون سازی بدن کمک زیادی می کند، املاح و ویتامین های زیادی دارد و قند سالم را در اختیار بدن قرار می دهد. خرما به آرامش فکری و اعصاب کمک بزرگی می کند.

۳ - انگور

کسانی که انگور مصرف می کنند، سیستم دفاعی بدنشان، بسیار قوی خواهد

ص:۱۷۳

بود. انگور خون را صاف می کند، از سرطان جلوگیری می کند. در طبیعت فقط یک چیز به شیر مادر شباهت دارد و آن هم انگور است. انگور داروخانه طبیعی است.

* * *

مؤمنون: آیه ۲۲ – ۲۱

وَإِنَّ لَكُمْ فِی الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

در چهارپایان نشانه هایی از قدرت تو وجود دارد، تو به انسان از شیر آنان می نوشانی، چهارپایان فواید دیگری هم برای انسان دارند، از پشم، چرم و گوشت آنان استفاده می شود. انسان از چهارپایانی مثل شتر برای حمل و نقل هم استفاده می کند.

تو کشتی را به خدمت انسان گماشتی، به فرمان تو کشتی ها در دریاها روان می شوند. اگر کشتی ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.(۷۷)

ص:۱۷۴

مؤمنون: آیه ۲۵ – ۲۳

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (۲۵)

تو نوح(علیه السلام) را برای هدایت مردمی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند، فرستادی. نوح(علیه السلام)، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید ! (۷۸)

مردم نوح(علیه السلام) را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه

ص:۱۷۵

روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد.(۷۹)

او بـه مردم چنین می گفت: «ای مردم ! خـدای یکتـا را بپرستیـد که خـدایی غیر از او نیست، چرا بُت هـا را می پرستیـد، آیـا از عذاب خدا نمی ترسید؟».

صاحبـان قـدرت و ثروت که منـافع خود را در خطر می دیدنـد به مردم گفتنـد: «ای مردم ! نوح انسـانی ماننـد شـماست، او می خواهد بر شـما برتری جوید و بر شـما ریاست کند، اگر خدا می خواست پیامبری به سوی ما بفرستد، حتماً یکی از فرشتگان را برای ما می فرستاد. ما از نیاکان خود چنین چیزهایی که او می گوید نشنیده ایم».

گروهی دیگر گفتند: «ای مردم ! نوح دیوانه است. اگر مدّتی صبر کنید بر سر عقل می آید و دست از این سخنان برمی دارد».

* * *

مؤمنون: آیه ۳۰ – ۲۶

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ (۲۶) فَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا وَوَحْیِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُکْ فِیهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَأَهْلَکَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۲۷) فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (۲۸) وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبَارَکًا وَأَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ (۲۹) إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ وَإِنْ کُنَّا لَمُبْتَلِینَ (۳۰)

نوح(علیه السـلام) برای هـدایت آنان تلاش زیادی نمود، او دیگر از هـدایت آنان ناامیـد شـد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! در برابر آنانی که مرا دروغگو

خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی:

ای نوح ! با راهنمایی من یک کشتی بساز ! وقتی که فرمان من برای غرق کردن کافران فرا رسید، آب از تنور می جوشد. این علامت طوفان است. تو از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود بگیر و اهل خودت را غیر از کسانی که وعده عذاب به آنان داده شده است، سوار کشتی کن. ای نوح ! درباره کسانی که به خود و دیگران ظلم کردند با من سخن مگو، به زودی همه آنان در طوفان غرق می شوند.

ای نوح ! وقتی تو و کسانی که ایمان آورده اند، سوار بر کشتی شوید، طوفان فرا می رسد، شما در آن هنگام بگویید: «ستایش خدایی را که ما را از دست ستمکاران نجات داد».

ای نوح ! وقتی طوفان کافران را نابود کرد، چنین بگو: «بارخدایا ! مرا بر مکانی پربرکت فرود آور که تو بهترین مهمان نوازان هستی».

* * *

به راستی در داستان نوح(علیه السلام) نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، این قانون توست، تو انسان را آزاد آفریدی، راه خوب و بد را نشانش می دهی، او باید راه خود را انتخاب کند، به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو با فرستادن پیامبران انسان ها را امتحان می کنی، عدّه ای در این امتحان قبول می شوند و عدّه ای هم مردود. این دنیا، محلّ امتحان انسان ها می باشد و آخرت هم محلّ پاداش ها و کیفرها. تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی و کافران را به عذاب جهنّم گرفتار می سازی.

* * *

تو جبرئیل را فرستادی تا نوح(علیه السـلام) را در ساختن کشتی راهنمایی کند، نوح(علیه السلام)و یارانش برای ساختن کشتی زحمت زیـادی کشـیدند. وقتی کار ساختن کشتی به پایان رسـید، تو به قـدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده شد.(۸۰)

نوح(علیه السـلام) در انتظار فرا رسـیدن وعـده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه ات، آب جوشـید بـدان که زمان وعده من فرا رسیده است.

زن نوح(علیه السـلام) از کـافران بود و به او ایمان نیاورده بود، یک روز زن نوح(علیه السـلام) برای پختن نان سـراغ تنور رفت دید که از تنور آب می جوشد.

بیشتر اوقـات داخـل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیـچ رطوبتی، داخل تنور نیست، زن نوح(علیه السـلام) از دیـدن این منظره تعجّب کرد، به نوح(علیه السـلام) خبر داد، نوح(علیه السـلام)فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده تو فرا رسیده است، نوح(علیه السلام) به یاران خود خبر داد که هرچه سریع تر سوار کشتی شوند.(۸۱)

سه پسـر نوح(علیه السـلام) و یک دختر او همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح(علیه السـلام)، همسر خود را سوار کشتی نکرد چون او کافر بود. نوح(علیه السـلام)، پسر دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادّعای ایمان می کرد، امّا ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

وقتی نوح(علیه السـلام) سوار کشتی شـد، بـاران سـیل آسا از آسـمان باریـد، رودها طغیان کردنـد، آب روی زمین بالا آمـد و کشتی بر روی آب قرار گرفت. نوح(علیه السـلام) از بالای کشتی پسـرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می رود، گاهی می افتد

ص:۱۷۸

و گاهی بلند می شود.

نوح(علیه السلام) کنعان را صدا زد و گفت:

ـــ پسرم ! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش !

ـــ من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات دهد.

کنعان خیال می کرد که آن کوه می توانـد او را نجات بدهـد، او از روی لجاجت سـخن پـدر را نپذیرفت، همین طور که او از کوه بالا می رفت، موجی سهمگین آمد و نوح(علیه السلام) دیگر او را ندید، او در آب ها غرق شد.(۸۲)

نوح(علیه السلام) زمام کشتی را به تو سپرده بود و طوفان، کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت. به زمین وحی کردی که آب ها را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند.(۸۳)

آب هـا در زمین فرو رفت و کشـتی بر کـوه «جُودی» قرار گرفت و نوح(علیه السـلام) و پیروانش زنـدگی جدیـد را روی زمین آغاز کردند.(۸۴)

* * *

مؤمنون: آیه ۳۸ – ۳۱

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲) وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۳۴) أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ

افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸)

پس از قوم نوح(علیه السلام)، مردم دیگری را روی زمین پدید آوردی و برای هدایت آنان پیامبری فرستادی، گویا تو در اینجا از قوم «هود» سخن می گویی که حضرت هود(علیه السلام) پیامبر آنان بود.(۸۵)

قوم هود جمعیّت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند. هود(علیه السلام) با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم ! فقط خدای یگانه را بپرستید که غیر از او برای شما خدایی نیست. چرا بُت ها را می پرستید، آیا از روز قیامت نمی ترسید؟».

رهبران جامعه وقتی فهمیدند که هود(علیه السلام) مردم را از بُت پرستی نهی می کند، موقعیّت و ریاست خود را در خطر دیدند، آنان به قیامت باور نداشتند، تو به آنان نعمت فراوانی داده بودی، امّا آنان به جای شکرگزاری با پیامبر تو دشمنی کردند.

آنان به مردم چنین گفتند:

این مرد که می گوید پیامبر خدا هستم، مانند شما انسان است، از آنچه شما می خورید، می خورد و از آنچه می نوشید، می نوشد. چگونه ممکن است او فرستاده خدا باشد؟

آیا شما می خواهید از انسانی مانند خود اطاعت کنید؟ اگر شما از او اطاعت کنید زیانکار هستید، او به شما وعده می دهد که وقتی مُردید و تبدیل به خاک و استخوان شدید، دوباره زنده می شوید و از قبر بیرون می آیید؟ چنین چیزی امکان ندارد که انسان پس از مرگ، زنده شود.

غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و

نسل دیگری جای آنان را می گیرد، ما هرگز بعد از مرگ، زنده نمی شویم !

این مردی که خود را پیامبر معرّفی کرده است، دروغگویی بیش نیست، او سخنان دروغ به خدا نسبت می دهد، ما هرگز به او ایمان نمی آوریم.

* * *

مؤمنون: آیه ۴۱ – ۳۹

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا كَذَّبُونِ (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

وقتی هود(علیه السلام) از ایمان آوردن آنان ناامید شد دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او چنین گفتی: «به زودی آنان از کار خود پشیمان خواهند شد، امّا آن وقت، دیگر پشیمانی سود نخواهد داشت».

و سرانجام صدای وحشتناک آسمانی (همراه با طوفان شدید و صاعقه) آنان را فرا گرفت و آنان را نابود کرد و هیچ کس از آنان باقی نماند. پس نفرین بر ستمکاران باد !

* * *

مؤمنون: آیه ۴۴ – ۴۲

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (۴۲) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّة أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

پس از نابودی آنان، اقوام دیگری را پدید آوردی (قوم ثمود، قوم لوط و قوم مَدیَن و ...).

تو برای هر قوم و ملّتی، دوره و زمان معیّنی را قرار دادی و راه ایمان و راه گمراهی را برای آنان بیان کردی و به آنان حقّ انتخاب دادی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، آنان در آن مهلتی که به آنان داده ای، آزاد هستند، می توانند راه خوب یا بد را انتخاب کنند، سرانجام زمان آن ها سپری می شود و وقتی زمان مرگ آنان فرا رسید، حتّی یک ساعت هم نمی توانند مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند. تو زمان مرگ آنان را قبلاً مشخّص کرده ای، وقتی آن زمان فرا برسد، مرگ آنان را درمی یابد.

آری، تو پیامبران را یکی پس از دیگری فرستادی، هر زمانی که پیامبری برای هدایت قومی می آمد، آن قوم او را دروغگو خطاب می کردند، تو هم آن کافران را یکی پس از دیگری نابود کردی و داستان آنان را مایه عبرت دیگران قرار دادی، هیچ کس از آنان را باقی نگذاشتی و فقط داستان آنان باقی مانده است، پس بر آن گروهی که ایمان نمی آورند، نفرین باد !

آنان در این دنیا به عذاب تو گرفتار شدند و در آخرت هم آتش سوزان جهنّم نصیب آنان خواهد شد و از رحمت تو دور خواهند بود.

* * *

مؤمنون: آیه ۴۹ – ۴۵

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآَيَاتِنَا وَسُلْطَان مُبِين (۴۵) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا

ص:۱۸۲

عَالِينَ (۴۶) فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

موسی(علیه السلام) و برادرش هارون را با معجزات و دلیل های آشکار به سوی فرعون و پیروان او فرستادی، امّا فرعون و پیروانش ایمان نیاوردند و تکبّر ورزیدند، زیرا آنان مردمی خودخواه و مغرور بودند.

موسی و هارن(علیهما السلام) با آنان سخن گفتند و راه سعادت و رستگاری را نشان دادند، امّا آنان گفتند: «آیا به دو نفر که مثل خودمان انسانی معمولی هستند، ایمان بیاوریم؟ موسی و هارون(علیهما السلام) از قوم بنی اسرائیل هستند، همان قومی که سال های سال است که بردگان ما هستند».

آری، فرعون و فرعونیان موسی و هارون(علیهما السلام) را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و سرانجام همه آنان هلاک شدند. تو به آنان مهلت دادی تا شاید ایمان بیاورند و سرانجام یک شب به موسی(علیه السلام) فرمان دادی تا قوم بنی اسرائیل را از مصر حرکت دهد. موسی(علیه السلام) با یارانش حرکت کردند و به رود نیل رسیدند، فرعون و سپاه بزرگ او نیز به دنبال آنان آمدند تا آنان را قتل عام کنند.

تو از موسی(علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزند، وقتی موسی(علیه السلام) این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی(علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به

دستور تو، رود نیل به حالت اوّلش بازگشت و آن ها در آب غرق شدند.

بعد از آن موسی(علیه السلام) با بنی اسرائیل به سوی فلسطین حرکت کردند، آنان باید به سمت شمال صحرای سینا می رفتند. تو موسی(علیه السلام) را به کوه طور (که در جنوب صحرای سینا بود) دعوت کردی و کتاب تورات را به او دادی تا شاید قوم بنی اسرائیل هدایت شوند.

* * *

مؤمنون: آیه ۵۰

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَه ذَاتِ قَرَار وَمَعِين (۵۰)

هزار و نهصد سال از زمان موسی(علیه السلام) گذشت، دین یهود دچار انحراف های زیادی شد، دیگر وقت آن رسید که تو پیامبری بفرستی تا مردم را از آن انحراف ها برهاند، تو تصمیم گرفتی تا عیسی(علیه السلام) را برای هدایت آنان بفرستی.

تولّد عیسی(علیه السلام) معجزه بود، مادرش مریم(علیها السلام)، ازدواج نکرده بود و در بیت المقدس زندگی می کرد، تو جبرئیل را فرستادی و او در آستین مریم(علیها السلام)دمید و مریم(علیها السلام) به عیسی(علیه السلام) حامله شد. تو این چنین اراده کردی و تو بر هر کاری توانا هستی.

مریم(علیها السلام) به خارج شهر رفت و فرزندش را به دنیا آورد، وقتی او به شهر بازگشت، مردم به او تهمت زنا زدند، اینجا بود که عیسی(علیه السلام) به سخن آمد و از پیامبری خود و پاکدامنی مادرش سخن گفت.

ص:۱۸۴

مـدّتی گـذشت، کسانی که منافع خود را در خطر می دیدنـد، تصـمیم گرفتنـد تا عیسـی(علیه السـلام) را به قتل برسانـند، تو به مریم(علیها السـلام) الهام کردی تا همراه با فرزنـدش از بیت المقدس بیرون رود، تو آنان را به سـرزمینی که آرامش و امنیّت و آب جاری داشت، راهنمایی کردی و شرّ دشمنان را از آنان دور کردی. (گویا آن سرزمین، شهر ناصره می باشد که در صد و پنجاه کیلومتری شمال بیت المقدس واقع شده است).

* * *

مؤمنون: آیه ۵۲ – ۵۱

یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ (۵۱) وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)

در این آیات سرگذشت چهار تن از پیامبران را بیان کردی: نوح، هود، موسی، عیسی(علیهم السلام).

تو به پیـامبران فرمـان دادی تـا از غـذاهای پـاکیزه و حلال بخورنـد و عمل نیک انجام دهنـد، تو به همه کارهای آنان آگاهی داشتی.

آری، پیامبران مانند بقیّه انسان ها نیاز به غذا داشتند، آنان صفات و ویژگی های یک انسان معمولی را داشتند و برای همین تو آنان را الگوی انسان ها قرار داده ای.

پیامبران، همه یک امّت بودنـد و پیرو یک هـدف. تو از آنان خواستی تا تو را عبادت کننـد و مردم را به سوی تو بخواننـد و از عذاب روز قیامت بترسانند. در

ص:۱۸۵

میان پیامبران هیچ اختلافی نبود، ادیان آسمانی، کلاس های بشر در طول تاریخ بوده اند و پیامبران معلّمان این کلاس ها.

پیامبران مردم را به راه راست هـدایت کردنـد، وقتی مردم سـخنان آنان را شـنیدند، عـدّه ای راه کفر را برگزیدند و دین حقّ را نپذیرفتنـد و اختلاف ایجاد کردند و هر گروهی به راهی رفت، آری، هر گروهی به آنچه خود دارد و پسـندیده است، دلخوش می شود.

این ویژگی انسان است که راه و رسم خود را دوست می دارد و آن را زیبا می پنـدارد و به آن دلخوش می شود. این حالت از خودخواهی و خودپسندی سرچشمه می گیرد.

* * *

مؤمنون: آیه ۵۶ – ۵۳

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْب بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِين (۵۴) أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَال وَبَنِينَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَا يَشْعُرُونَ (۵۶)

کـافران به آیین خود، دل خوش کرده انـد، شیطان آیین آنان را برایشان زیبا جلوه داده است، آنان سـخن حقّ را نمی شـنوند، قرآن آنان را به سعادت فرا می خواند ولی آنان گوش نمی دهند، تو از همه کارهای آنان باخبر هستی.

تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در جهل و غفلت باقی بماننـد، آنان به طغیان ادامه می دهند تا لحظه ای که مرگشان فرا رسد یا عذابی آسمانی بر

ص:۱۸۶

آنان نازل شود.

کافران به ثروت و فرزنـدان خود دل خوش کرده انـد و ثروت زیاد را نشانه حق بودن خود می دانند. وقتی به آنان ثروت بیشتر و فرزند می دهی، تصوّر می کنند که تو آنان را دوست داشته ای و خواسته ای که خیر و خوبی به آنان برسانی.

امّـا زهی خیال باطل ! آنان از قانون تو بی خبرنـد، این قانون توست: اگر کسـی راه گمراهی را در پیش بگیرد، تو مال و ثروت او را زیاد می کنی و او را به دنیا مشغول می کنی. او آن چنان غرق دنیا می شود که دیگر توبه را فراموش می کند.

تـو کـافران را از راهی که متوجّه نمی شونـد، آرام آرام به دام می انـدازی و آنـان را مرحله به مرحله، از رحمت خود دور می کنی. آنان تو را فراموش می کنند و پس از آن تو به یکباره به عذاب گرفتارشان می کنی.

* * *

مؤمنون: آیه ۶۱ – ۵۷

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)

از کافران سخن گفتی، اکنون وقت آن است تا از خوبان سخن بگویی، تو

خوبان را در بهشت جای می دهی، آنان در بهشت در کمال آرامش، زندگی جاودانه خواهند داشت.

آنان کسانی هستند که در این دنیا از تو خشیّت دارند و از عذاب روز قیامت می ترسند. خشیّت، حالت معنوی با ارزشی است، اگر این حالت در کسی باشد، سعی می کند وظیفه خود را به درستی انجام بدهد و از گناه دوری می کند.

آنان به قرآن تو ایمان می آورند و هرگز به تو شرک نمیورزند. آنان تو را اطاعت می کنند و اعمال نیکو و شایسته انجام می دهند، امّا نگران هستند که شاید اعمال آنان در روز قیامت پذیرفته نشود.(۸۶)

آنان از روزی که برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، هراس دارند، اگر بهترین اعمال نیک را هم انجام دهند، هرگز مغرور نمی شوند بلکه از کمی زاد و توشه خود برای روز قیامت نگران هستند، آنان در انجام خوبی ها از دیگران پیشی می گیرند.

* * *

مؤمنون: آیه ۶۲

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲)

برایم از مؤمنان واقعی سخن گفتی، چشم اندازی ترسیم کردی، آیا من می توانم مانند آنان باشم؟ من کجا و بندگان خوب تو کجا؟

ص:۱۸۸

اکنون برایم می گویی که به اندازه توانایی هایی که دارم از من انتظار داری !

هرگز بیش از اندازه توانم چیزی از من نمی خواهی !

این قانون توست: «به هر کس استعدادی داده ای و متناسب با همان استعداد از او انتظار داری».

همه انسان ها نتیجه عمل نیک و بد خود را خواهند دید، اعمال هر کس در کتابی که نزد فرشتگان توست، ثبت می شود، این کتاب، همان پرونده اعمال است.

پرونـده اعمال به قـدر کافی گویا می باشـد و نیاز به توضـیح نـدارد، همه جزئیّات در آن به روشـنی نوشـته شده است. در روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و در آن روز به اندازه سر سوزنی به کسی ظلم نمی شود.

* * *

مؤمنون: آیه ۶۷ – ۶۳

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَه مِنْ هَـٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَـالٌ مِنْ دُونِ ذَلِکَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّی إِذَا أَخَـذْنَا مُتْرَفِیهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ یَجْأَرُونَ (۶۴) لَـا تَجْأَرُوا الْیَوْمَ إِنَّکُمْ مِنَّا لَا تُنْصَـرُونَ (۶۵) قَـدْ کَـانَتْ آیَـاتِی تُتْلَی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ تَنْکِصُونَ (۶۶) مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷)

در قرآن انسان ها را از عذاب روز قیامت می ترسانی، انسان ها نتیجه اعمال خود را در آن روز می بینند، امّا دل های کافران از آیات قرآن در غفلت و

بی خبری می باشد، این غفلت و بی خبری، گناه بزرگ آنان است، آنان به غیر از غفلت، کارهای ناشایسته و زشت دیگری هم انجام می دهند، زیرا آنان به روز قیامت ایمان ندارند. آنان به گناهان رو می آورند تا آن لحظه که مرگشان فرا رسد. فرشته مرگ آنان را از همه لذّت ها و خوشی هایشان جدا می کند. وقتی آنان عذاب تو را می بینند ناگاه به زاری می افتند و ناله سر می دهند.

آری، روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را به سوی جهنّم می برند، آن روز صدای ناله آنان بلند می شود.(۸۷)

فرشتگان به آنان می گویند: «امروز ناله و زاری نکنید که ما شما را یاری نمی کنیم، آیا به یاد دارید که در دنیا، سخنان خدا برای شما خوانده می شد، شما با تکبّر روی برمی گرداندید و بر کفر خود می افزودید و پنهانی از قرآن، بدگویی می کردید و کلام خدا را مسخره می کردید».

آن روز، روز ناامیدی کافران است، روز حسرت و پشیمانی، روزی که دیگر پشیمانی سودی ندارد.

ص:۱۹۰

مؤمنون: آيه ۷۱ – ۶۸

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰) وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱)

به محمّد(صلی الله علیه وآله) فرمان می دهی تا مردم مکّه را به یکتاپرستی دعوت کند و برای آنان قرآن بخواند. آن مردم بُت ها را شریک تو می دانند و در مقابل بُت ها سجده می کنند. آنان به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) گوش نمی دهند و به گمراهی خود ادامه می دهند.

چرا آنان در قرآن فکر نمی کنند؟ قرآن آنان را به سعادت فرا می خواند، چرا در آیات قرآن نمی اندیشند؟

ص:۱۹۱

آنان قرآن را انکار می کننـد و می گوینـد: «خـدا هرگز کتابی را به انسانی نازل نمی کنـد»، مگر نمی دانند که تو پیش از این نیز، پیامبران را با کتاب برای هدایت مردم فرستادی؟ به موسی(علیه السلام)تورات دادی و به عیسی(علیه السلام) انجیل !

آنان محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را به خوبی می شناسـند و به او لقب «محمّـد امین» داده اند، در درسـتکاری و امانت داری او شکّی ندارند. محمّد(صلی الله علیه وآله) از خودِ آنان است، سال هاست که او را می شناسند.

آنان می گوینـد محمّد(صـلی الله علیه وآله) دیوانه است، چرا آنان چنین سـخن می گویند؟ آنان می دانند که محمّد(صـلی الله علیه وآله) برای آنـان سـخنان حکیمـانه می گویـد، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) حقّ را برای آنان آورده است. آنان این را می دانند، ولی بیشتر آنان منافع خود را در بُت پرستی می بینند، برای همین از حقّ روی گردان هستند.

آنـان از محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می خواهنـد تـا به اعتقادات آنان احترام بگـذارد و بـدگویی بت ها را نکنـد، آنان حاضر هستند به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان بیاورند به شرط آن که بت ها شریک تو باشند، امّا آیا چنین چیزی ممکن است؟

خواسـته آنان این است که بُت ها شـریک تو باشـند، امّا اگر تو از خواسـته آنان پیروی کنی، آسـمان ها و زمین و آنچه در آن است تباه می شود.

شریک شدن بُت ها یعنی چه؟

یعنی این که بُت ها هماننـد تو، خدایی بکنند و در اداره جهان دخالت نمایند! آخر مگر این بت ها، جان دارند !! مگر می شود این جهان چند خدا داشته باشد؟

این یک حقیقت است: «اگر در این جهان، چند خدا باشد، جهان به تباهی کشیده می شود».

وقتی چند خدا در جهان باشد، طبیعی است که هر کدام تصمیمی برای خود می گیرند.

به چه کسی خدا می گویند؟

خدا کسی است که اراده مستقل دارد.

اگر چند خدا در جهان باشد، یکی می خواهد خورشید از مشرق طلوع کند، دیگری می خواهد خورشید از مغرب طلوع کند، اینجاست که جهان به تباهی کشیده می شود.

تو قرآن را برای آنان فرستادی، در این قرآن آنان را پند و اندرز دادی، امّا آنان همواره از پند و اندرز روی برمی گردانند و خود را از سعادت محروم می کنند.

* * *

مؤمنون: آیه ۷۲

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲)

چرا آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان نمی آورند؟ شاید فکر می کنند که محمّد(صلی الله علیه وآله) از آنان انتظار پاداش دارد.

ولی این خیال باطلی است !

محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز از آنان چنین انتظاری ندارد، او آنان را به یکتاپرستی دعوت می کند، او رسالت خویش را انجام می دهد و به دنبال پول و ثروت دنیا نیست. اجر و مزد او با توست، پاداش تو از همه پاداش ها بهتر است.

مگر این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام روزی ها به دست تو

نیست؟ تو روزی دهنده اصلی هستی.

* * *

مؤمنون: آیه ۷۴ - ۷۳

وَإِنَّکَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَی صِرَاط مُسْتَقِیم (۷۳) وَإِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ (۷۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم را به راه راست دعوت می کند، امّا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه راست، منحرف هستند.

به راستی راه راست چیست؟

این همان راه توحید و یکتاپرستی است، محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم را به این راه راهنمایی می کرد، امّا پس از او، چه کسی این وظیفه را به عهده گرفته است؟

پاسخ این سؤال یک کلمه است: «امام».

راه امامت، ادامه راه نبوّت است. امام کسی است که دست مردم را می گیرد و آنان را به مقصد می رساند.(۸۸)

* * *

امروز هم مهدی(علیه السلام)، امام من است، این آیه قرآن را که می خوانم او را یاد می کنم، او همان راهنمای امروز مردم است.

او حجّت تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود می کنم. (۸۹)

مهدی(علیه السلام) نورِ تو در آسمان ها و زمین است، او مایه هدایتِ همگان است، اگر هدایتِ او نباشد، هیچ کس نمی تواند به مقصد برسد.

هر کس می خواهـد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی(علیه السـلام)رو کند، فقط از راه او می توان به تو رسـید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.(۹۰)

* * *

مؤمنون: آیه ۷۷ – ۷۵

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَاب شَدِيد إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷)

تو به کـافران رحم کردی و گرفتـاری و مشـکلاتشان را بر طرف ساختی، ولی نه تنها بیـدار نشدنـد بلکه در طغیان خود اصـرار ورزیدنـد و در سرکشـی خود بیشتر فرو رفتنـد، سـپس آنان را به بلاها گرفتار کردی تا شاید بیدار شوند، امّا باز هم راه خود را ادامه دادند و در مقابل تو فروتنی نکردند و با توبه و ناله به درگاه تو رو نیاوردند.

هیـچ کدام از لطف و بلا، نعمت و گرفتاری سـبب بیداری آنان نشد، تنها وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان می گشایی و مرگ را جلو چشم خود می بینند، آنان از خواب غفلت بیدار می شوند، آن وقت، دیگر کار از کار گذشـته است و پشیمانی سودی ندارد، آنان دیگر از نجات خود ناامید می شوند.

لحظه مرگ، فرشـتگان پرده از چشم کافران برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله

جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست.(۹۱)

کـافران در آن لحظه توبه می کننـد، امّا توبه در آن لحظه فایـده ای نـدارد، آنـان به التمـاس می افتنـد و بـا ذلّت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشـتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویید که امروز سـخن دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به کارهای شما آگاه است».(۹۲)

ص:۱۹۶

مؤمنون: آیه ۸۰ – ۷۸

وَهُوَ الَّذِی أَنْشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَهَ قَلِیلًا مَا تَشْکُرُونَ (۷۸) وَهُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْاَرْضِ وَإِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَهُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰)

مردم مکّه در جهل و نادانی بودند، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا آنان را هدایت کند. آنان به قیامت باور نداشتند و مرگ را نابودی کامل انسان می دانستند. تو خدایی هستی که برای انسان ها گوش و چشم و عقل آفریدی تا بتوانند حقّ را ببینند و سخن حقّ را بشنوند و به آن ایمان آورند، امّا عدّه کمی تو را سپاس می گویند.

تو انسان ها را از خاک آفریدی و به آنان نعمت زندگی عطا کردی و سرانجام آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند.

ص:۱۹۷

اگر انسان به جهان آفرینش فکر کند، به روز قیامت ایمان می آورد، جهان صحنه مردن و زنده شدن است، تو همان خدایی هستی که به موجودات، هستی و حیات می بخشی و سپس آنان را نابود می کنی، رفت و آمدِ روز و شب، نشانه ای از قدرت توست. چرا انسان در این نشانه ها فکر نمی کند؟

* * *

من باید قدری فکر کنم، این تو هستی که دانه و هسته را می شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می آوری تا گیاهی سرسبز شود. تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آوری، فقط تو شایسته پرستش هستی. از دانه مرده، گیاه تر و تازه به وجود می آوری، از گیاه سرسبز، دانه می آفرینی. تو انسان را از نطفه ای به وجود می آوری و سپس از این انسان، باز نطفه می آفرینی تا نسل انسان ادامه پیدا کند. تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی انتهاست، پس چرا انسان ها از حقّ روی گردان می شوند؟

تو با قدرت خود، صبح و روشنی را از تیرگی شب آشکار کردی و شب را مایه آرامش بشر قرار دادی و برای حرکت خورشید و ماه، برنامه ریزی نمودی، میلیون ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند.

تو در آسمان ها، ستارگان را برای راهنمایی بشر قرار دادی تا در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله آن، راه خود را پیدا کنند، تو نشانه های قدرت خود را برای کسانی که اهل تحقیق و اندیشه اند، بیان می کنی.(۹۳)

ص:۱۹۸

* * *

مؤمنون: آیه ۸۳ – ۸۱

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْاَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ (۸۳)

بُت پرستان به جای آن که در آیات قرآن فکر کنند، همان حرف های جاهلانه پدرانشان را تکرار کردند. پدران آنان به قیامت ایمان نداشتند و در جهل و گمراهی بودند.

به راستی چرا آنان از جهل پدران و نیاکان خویش پیروی می کنند؟ چرا از خواب غفلت بیدار نمی شوند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) از روز قیامت برای آنان سخن گفت، آنان در جواب گفتند: «آیا وقتی ما مُردیم و بدن ما تبدیل به خاک و استخوان های پوسیده شد، دوباره زنده خواهیم شد؟ این وعده ها به پدران ما نیز داده شد، این سخنان فقط افسانه های گذشتگان است».

آنان قرآن تو را افسانه و دروغ خواندند، محمّد(صلی الله علیه وآله) از روی دلسوزی آنان را از عذاب قیامت می ترساند ولی آنان او را مسخره می کردند، امّا سرانجام روزی فرا می رسد که آنان به آتش جهنّم گرفتار شوند.

* * *

مؤمنون: آیه ۹۰ – ۸۴

قُلْ لِمَنِ الْاَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیه ها دقّت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجّه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان !

آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا کنند.

اکنون سه سؤال را بیان می کنی که باید از انسان ها پرسید و فطرت آنان، پاسخ آن را به خوبی می داند:

* سؤال اوّل: «این زمین و آنچه در آن است، از آنِ کیست؟».

انسان ها به فطرت خود جواب می دهند: «زمین و هرچه در آن است، از آنِ خداست».

پس چرا عدّه ای حقّ را انکار می کنند و پند نمی گیرند؟

* سؤال دوم: «هفت آسمان و عرش با عظمت را چه کسی آفریده است».

آنان در پاسخ می گویند: «خداوند آن را آفریده است».

ص:۲۰۰

پس چرا آنان بُت ها را شریک تو قرار می دهند و از عذاب روز قیامت نمی ترسند؟

* سؤال سوم: «فرمانروای بزرگی که اختیار همه چیز در دست اوست، کیست؟ آن فرمانروایی که به بی پناهان پناه می دهد و خود بی نیاز از حمایت دیگران است؟».

آنان می گویند: «آن فرمانروای بزرگ، خداست».

پس چرا عدّه ای از انسان ها فریب می خورند و راه گمراهی را برمی گزینند و بُت ها را می پرستند؟ چرا حقّ را باطل می پندارند و از آن دوری می کنند؟

تو قرآن را که پیام حقّ است برای انسان ها فرستادی ولی آنان بر سخن دروغ خود اصرار کردند و حقّ را انکار کردند. روز قیامت حقّ است، آنان که قیامت را افسانه می پندارند، دروغ می گویند، روزی که برای حسابرسی به پیشگاه تو زنده شوند و فرشتگان آنان را به سوی آتش جهنّم ببرند، می فهمند که سخن باطلی گفته اند و خود را از سعادت محروم کرده اند.

* * *

مؤمنون: آیه ۹۲ – ۹۱

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَد وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَه إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَه بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْض سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

در اینجا از دو اعتقاد کفرآمیز بُت پرستان سخن می گویی:

* اعتقاد اوّل: بُت پرستان فرشتگان را دختران تو می دانستند.

ص:۲۰۱

این اعتقـاد بـاطلی بود که از پـدران خود به آنـان رسـیده بود، تو هرگز فرزنـدی نـداری، کسانی که برای تو فرزنـدی قرار می دهند، دروغ می گویند، این سخن کفر بزرگی است که بر زبان می آورند. مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی.

این انسـان است که نیـاز به فرزنـد دارد، زیرا عمرش محـدود است و برای ادامه نسـل خود، محتاج تولّد فرزنـد است، از طرف دیگر، قـدرت انسـان محـدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمنـد کسـی است که کمکش کنـد، انسان محتاج عاطفه و محبّت است، پس دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا به او انس گیرد، امّا تو بی نیاز از همه این ها هستی.

* اعتقاد دوم: آنان بُت ها را شریک تو می دانستند و در مقابل بُت ها به سجده می افتادند.

تو خدای یکتا و یگانه ای، خدایی جز تو نیست، اگر در این جهان، چند خدا بود، جهان به تباهی کشیده می شد.

در همه اجزای این جهان هماهنگی کامل وجود دارد، این هماهنگی نشانه آن است که یک خـدا این جهان را اداره می کنـد، زیرا اگر چند خدا در جهان بود، آنان هرگز نمی توانستند این یکپارچگی را پدید آورند و جهان از هم پاشیده می شد.

اگر در این جهان خدایان دیگری وجود داشـتند، هر کدام هر آنچه را خلق کرده بود به تصرّف خود در می آورد، همچنین هر خدایی برای گسترش

ص:۲۰۲

قلمرو حکومت خود، سعی می کرد بر دیگری برتری جوید و این سبب از هم گسستگی جهان می شد.

در جهان همواره نظم و هماهنگی برقرار است و این نشانه یگانگی خدا است.

لا اله الا الله.

نیست خدایی جز الله.

* * *

تو از این نسبت های ناروایی که بُت پرستان به تو می دهند پاک و منزّه هستی، تو هرگز فرزند و شریک نداری. تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، تو بر پنهان و آشکار جهانیان آگاهی داری، تو برتر و والاتر از این هستی که شریک داشته باشی.(۹۴)

ص:۲۰۳

...

مؤمنون: آیه ۹۵ – ۹۳

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّی مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴) وَإِنَّا عَلَی أَنْ نُرِيَکَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند و آنان را از بُت پرستی نهی می کرد، گروهی به او ایمان آوردند، امّا بزرگان مکّه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند با محمّد(صلی الله علیه وآله) دشمنی می کردند، آنان مسلمانان را به سختی شکنجه می کردند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو، دیوانه و جادوگر خطاب می کردند، بر سرش خاکستر می ریختند و حتّی برای کشتن او برنامه ریزی کردند.

تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) خبر دادی که او را به مدینه می بری و یاران باوفایی دور او را می گیرند و او در سرزمین «بدر» به جنگ این بزرگان مکّه می رود. این وعده تو بود که در جنگ «بدر»، فرشتگان را به یاری محمّد(صلی الله علیه وآله) می فرستی و در آن

ص:۲۰۴

روز، هفتاد نفر از گردن کشان آنان کشته می شوند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) هنوز در مکّه است، چند سال دیگر باید صبر کند، تو در عذاب دشمنان شتاب نمی کنی، این قانون توست، به آنان مهلت می دهی، امّا وقتی مهلتشان تمام شد به آنان رحم نمی کنی و آنان سزای ستم های خود را می بینند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا چنین دعا کند: «بارخدایا ! من امید دارم که وعده هایی را که به این کافران داده ای نشان من بدهی، بارخدایا ! مرا در میان آن قوم ستمکار وامگذار !».(۹۵)

آری، تو می توانی آن عذابی را که به کافران وعده دادی به محمّد(صلی الله علیه وآله) نشان بدهی.

* * *

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا امروز برای استقامت و پایداری یاران خود دعا کند، جنگ «بدر» در سال دوم هجری واقع خواهد شد، هنوز محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه است و به مدینه هجرت نکرده است، امّا تو از او می خواهی به یارانش بگوید: «در آن روز استوار باشید و مرا در میان کافران تنها رها نکنید».

چند سال گذشت و روز جنگ بدر فرا رسید، سپاه مکّه نهصد نفر بودند و همه نوع امکانات نظامی داشتند، امّا مسلمانان ۳۱۳ نفر بودند و فقط ۲۰ شمشیر داشتند !

تعدادی از مسلمانان وقتی شنیدند که لشکری بزرگ به سوی آنان آمده است، ترس وجود آنان را فرا گرفت، عدّه ای به فکر تسلیم شدن افتادند. اینجا

بود که مقداد از جا بلند شد و گفت: «ما به تو ایمان آورده ایم، اگر به ما دستور دهی که میان آتش برویم یا روی تیغ های بیابان راه برویم، این کار را می کنیم، ما در همه حال تو را همراهی می کنیم».

وقتی مقداد این سخن را گفت، لبخند بر لب های پیامبر نشست و در حقّ مقداد دعا کرد. سپس یکی از یاران پیامبر بلند شد و گفت: «ای پیامبر ! ما به تو ایمان آورده ایم، به خدا اگر دستور دهی که وارد دریا شویم، این کار را می کنیم، بدان که ما تا پای جان تو را یاری می کنیم».(۹۶)

اینجا بود که همه مسلمانان روحیّه گرفتند، این اثر دعای پیامبر در چند سال قبل بود: «بارخدایا ! مرا در میان آن قوم ستمکار وامگذار». اگر تو مسلمانان را یاری نمی کردی و به آنان قوّت قلب نمی دادی، آنان پیامبر را در آن شرایط سخت تنها می گذاشتند و پیامبر اسیر کافران می شد و آنان پیامبر را به قتل می رساندند.

مسلمانان تصمیم گرفتند تا پای جان، پیامبر را یاری کنند. آنان برای جنگ آماده شدند. وقتی جنگ آغاز شد، تو فرشتگان را به یاریشان فرستادی و آنان بر کافران پیروز شدند. در آن روز هفتاد نفر از بزرگان مکّه کشته شدند. آری، این همان وعده تو بود، تو از کافران انتقام گرفتی، یکی از کسانی که در آن روز کشته شد، ابوجهل بود، او مسلمانان زیادی را شکنجه داده بود و بارها پیامبر را اذیّت و آزار کرده بود.

* * *

ص:۲۰۶

مؤمنون: آیه ۹۸ – ۹۶

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸)

اکنون محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه است، تا جنگ بدر، زمان زیادی مانده است، از او می خواهی فعلاً با کافران مدارا کند و بدی های آنان را با رفتار نیک دفع کند، تو می دانی که آنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو، دیوانه و جادوگر می خوانند، تو می دانی که بر سرش خاکستر می ریزند، امّا از او می خواهی صبر کند.

بعضی از مسلمانان از شکنجه های کافران به تنگ می آیند و تصمیم های احساسی می گیرند، آنان از پیامبر می خواهند تا به آنان اجازه جهاد بدهد، امّا این کار به صلاح نیست، در این شرایط، مبارزه مسلّحانه یعنی خودکشی !

اگر مسلمانان دست به شمشیر ببرند، کافران بهانه پیدا می کنند و همه آنان را قتل عام می کنند، مسلمانان باید صبر کنند تا زمان مناسب برای جهاد فرا برسد.

فکر حمله مسلّحانه به کافران، وسوسه ای شیطانی است، شیطان می خواهد با این کار، بهانه ای دست کافران بدهد، تو از پیامبر می خواهی تا این گونه دعا کند: «بارخدایا ! من از وسوسه های شیطان به تو پناه می آورم، خدایا ! از این که شیطان به من نزدیک شود به تو پناه می برم».

پیامبر که معصوم است و هرگز شیطان نمی تواند او را وسوسه کند، این دعا درسی برای مسلمانان است، در واقع تو این سخن را به پیامبر می گویی امّا منظور تو، این است که مسلمانان این گونه دعا کنند.

چه دعای زیبایی !

شایسته است هر مسلمان در هر زمان و مکان، این دعا را فراموش نکند،

ص:۲۰۷

شیطان تلاش می کند تا من وظیفه خود را خوب تشـخیص ندهم. باید به هوش باشم، جهاد خوب است، امّا در چه زمانی؟ اگر زمانی که باید صبر کنم، دست به شمشیر ببرم، دچار وسوسه شیطان شده ام !

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که «توّابین» در راه حسـین(علیه السـلام) کشته شدند، آنان با شمشیر خود قیام کردند، امّا دیر اقدام کردند. وقتی حسین(علیه السلام) آنان را به یاری طلبید در خانه های خود ماندند، آنان به وظیفه خود عمل نکردند، چند سال بعد از شـهادت حسـین(علیه السـلام) دست به شمشـیر بردند، امّا آن وقت زمان مناسبی برای این کار نبود، خون همه آنان هدر رفت و هیچ نتیجه ای نداد.

مسلمان واقعی می داند که در چه زمانی، چه کاری انجام دهد. قدرت تشخیص وظیفه، بزرگ ترین نعمت است.

ص:۲۰۸

مؤمنون: آیه ۱۰۱ – ۹۹

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فَإِذَا نُفِخَ فِى الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱)

کافران همچنان راه باطل خویش را ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ آنان فرا برسد. در لحظه مرگِ کافر چه اتّفاقی می افتد؟ پرده ها از مقابل چشم او کنار می رود، فرشتگان آتش سوزان جهنّم را به او نشان می دهند، آن وقت است که او به التماس می افتد، ابتدا می گوید: «ای خدا ! ای خدا !». سپس به فرشتگان می گوید: «به من اجازه دهید به زندگی برگردم تا با مال و ثروتی که باقی گذاشته ام، کاری نیک انجام دهم».

آیا فرشتگان به سخن او گوش فرا می دهند؟

ص:۲۰۹

هرگز.

این سخنی است که او از روی حسرت بارها می گوید، امّا هیچ فایده ای ندارد، او دیگر به دنیا باز نمی گردد، فرصت او تمام شده است، تو به اندازه کافی به او فرصت دادی، امّا به خودش ستم کرد و سرمایه وجودی خویش را تباه کرد و اکنون وقت مرگ اوست.

بعد از مرگ چه اتّفاقی برای آنان می افتد؟

اوّلین مرحله، «برزخ» است. از زمان مرگ تا روزی که قیامت برپا شود، آنان در برزخ هستند، سپس آنان در روز قیامت برای حسابرسی زنده می شوند و به پیشگاه تو می آیند.

* * *

در این آیه از «برزخ» سخن گفتی. برزخ چیست؟

وقتی انسان می میرد، روح او از جسمش جدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارند و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود. امّا روح انسان چه می شود؟

روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالَم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله ای است که بین این دنیا و قیامت وجود دارد.

در زبان عربی به چیزی که بین دو شیء فاصله می اندازد، برزخ می گویند. وقتی من به مسجد می روم، می بینم که صف های مردان و زنان را با پرده ای جدا کرده اند. به این پرده، برزخ می گویند.

اکنون فهمیدم که چرا به مرحله ای که بین دنیا و آخرت است، برزخ می گویند.

ص:۲۱۰

* * *

انسان در برزخ چه می کند؟ زندگی در آنجا چگونه است؟

بدن انسان، داخل قبر است، این روح انسان است که به برزخ می رود و در آنجا زندگی می کند.

در برزخ، خدا برای هر انسانی، جسمی که مانند جسم او در این دنیا است قرار می دهد، هر کس در آنجا او را ببیند، می فهمد که او کیست.

این جسم از این دنیایِ خاکی نیست، وزن ندارد، فضایی را اشغال نمی کند، جسمی است که لطافت دارد و مناسب با برزخ و شرایط آنجا می باشد.

درک ویژگی های برزخ برای ما ممکن نیست، کودکی که در رحم مادر است، نمی تواند ویژگی های این دنیا را درک کند، او باید به دنیا بیاید تا این دنیا را بفهمد، همین طور ما هم الآن نمی توانیم برزخ را درک کنیم.

در برزخ باغ های زیبا وجود دارد که همانند بهشت است. مؤمنان به آن باغ های زیبا می روند و از نعمت های بیشمار آن بهره می برند، در آنجا از میوه های آن باغ ها می خورند و از نوشیدنی های آن می نوشند.(۹۷)

آن باغ ها، بهشت نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج نمی شود، کسی که در برزخ به آن باغ ها می رود، قبل از قیامت از آن خارج می شود.

همچنین در برزخ قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می شود، کافر در آن گودال ها در آتش می سوزد و به سختی عذاب می شود.

این آتش از جنس آتش دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده نمی شود، این آتش از جنس برزخ است.(۹۸)

ص:۲۱۱

* * *

وقتی تو بخواهی روز قیامت را برپا کنی به اسرافیل دستور می دهی تا در صور خود بدمد. صور اسرافیل، ندای ویژه ای است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند. اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. این دنیا به پایان می رسد. همچنین برزخ نیز نابود می شود، روح و جسم لطیف کسانی که در برزخ هستند، از بین می رود. (باغ ها و گودال های آتش در برزخ نیز نابود می شوند).

آری، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

در روز قیامت، جسم خاکی هر انسانی به حالت اوّل باز می گردد. یعنی همین جسمی که در قبر پوسیده شده است، این جسم شکل اوّل خود را پیدا می کند و روح انسان هم بار دیگر خلق می شود و به این جسم دمیده می شود و انسان سر از قبر خود بیرون می آورد.

* * *

در روز قیامت هر کس به فکر نجات خود است، همه، رابطه خویشاوندی را فراموش می کنند. انسان ها در دنیا به پیوندهای خانوادگی خود افتخار می کردند، امّا در آن روز، دیگر این حرف ها به کار نمی آید.

برادر، برادر را از یاد می برد، مادر فرزندش را فراموش می کند. آنان چنان در

وحشت فرو می روند که از حال یکدیگر نمی پرسند.

* * *

درباره این آیه، دو نکته باید بنویسم:

* نکته اوّل: روزی پیامبر در مسجد نشسته بود، او به یارانش رو کرد و فرمود: «در روز قیامت همه پیوندهای خویشاوندی از بین می رود، امّا پیوند خویشاوندی با من در آن روز باقی می ماند».(۹۹)

این افتخاری است که خدا به پیامبر داده است، پیامبر برای دین خدا در دنیا زحمت زیادی کشید، خدا اراده کرده است که این گونه از او تقدیر کند.

در روز قیامت، کسانی که از نسلِ پیامبر باشند (به شرط آن که اهل ایمان باشند) به این پیوند خود افتخار خواهند کرد.

* نکته دوم: این آیه شرح حال انسان ها در صحرای قیامت است، همان وقتی که همه از خاک برخاسته اند و ترس و اضطراب همه را فرا گرفته است، امّا وقتی کافران به جهنّم رفتند، از حال یکدیگر می پرسند، در آیه ۲۷ سوره «صافات» چنین می خوانیم: «آن ها به یکدیگر رو می کنند و از یکدیگر سؤال می کنند». مؤمنان نیز در بهشت با یکدیگر سخن می گویند.

* * *

مؤمنون: آیه ۱۱۱ – ۱۰۲

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴) أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا

ص:۲۱۳

ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱)

روز قیامت، روز سنجش اعمال است، در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حقّ انجام می گیرد و به هیچ کس ظلم نمی شود.

کسانی که کارهای نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می شوند و به بهشت می روند و از نعمت های زیبای آنجا بهره مند می شوند.

امّا کسانی که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند. آنان برای همیشه در جهنّم خواهند بود.

شعله های سوزان جهنّم، صورت آنان را می سوزاند و آنان روسیاه و بدچهره می شوند، آنان در میان آتش ها فریاد و ناله سرمی دهند و انتظار دارند تو آنان را نجات بدهی.

تو به آنان چنین می گویی:

___ آیا شما نبودید که وقتی قرآن من برای شما خوانده می شد، آن را دروغ می شمردید؟

___ بارخدایا ! به سبب گناهانی که انجام دادیم، بدبختی بر ما چیره شد و ما

قومی گمراه بودیم. خـدایا ! ما را از این جهنّم نجات بـده و به دنیا بازگردان، اگر ما به اعمال بدِ گذشـته برگشتیم، آن وقت ما را مجازات کن.

ـــ برویـد در این آتش گم شوید و دیگر با من سـخن مگویید ! آیا به یاد دارید که بندگان مؤمن مرا مسـخره می کردید و به آنـان می خندیدیـد؟ مگر آنـان چه می گفتنـد؟ آنـان با من مناجات می کردنـد و می گفتنـد: «خـدایا ! ما ایمان آوردیم، ما را ببخش و بر ما مهربانی کن که تو مهربان ترین مهربانان هستی»، چرا آنان را مسـخره می کردیـد؟ با مسـخره کردن آنان، از یاد من غافل شدید. من به آنان به پاس صبرشان، پاداش نیک دادم و آنان رستگار شدند و در بهشت من جای گرفتند.

بعد از این سـخن، دیگر آن کافران نمی توانند با تو سـخن بگویند، آنان در آتش جهنّم می سوزند و ناله و فریاد سر می دهند. (۱۰۰)

* * *

مؤمنون: آیه ۱۱۴ – ۱۱۲

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْاَرْضِ عَدَدَ سِنِینَ (۱۱۲) قَالُوا لَبِثْنَا یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْم فَاسْأَلِ الْعَادِّینَ (۱۱۳) قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴)

زنـدگی انسان در دنیا نسـبت به زنـدگی او در آخرت، لحظه ای بیش نیست، اگر کافران در این لحظه کوتاه از حقّ پیروی می کردند، هرگز گرفتار آتش نمی شدند، آتشـی که هرگز خاموش نمی شود و برای همیشه آنان را می سوزاند. روز قیامت، روز پشیمانی و حسرت است، برای آن که کافران حسرت بیشتری بخورند، یکی از فرشتگان به آنان چنین می گوید:

ـــــ شما چند سال روی زمین زندگی کردید؟

ـــــ فقط به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز. از آنان که می توانند بشمارند، بپرس !

ـــــ اگر شما نسبت دنیا و آخرت را می دانستید، می فهمیدید که جز زمانی کوتاه در دنیا نبودید.

آن وقت است که آنان به حسرت بزرگی گرفتار می شوند، آنان می فهمند که با خوش گذرانی دنیا (که لحظه ای بیش نبوده است)، عذاب جاودان را برای خود خریده اند. این حسرت، بزرگ ترین عذاب برای آنان است. آنان می توانستند با اطاعت و بندگی خدا در دنیا، سعادت ابدی را از آنِ خود کنند.

* * *

مؤمنون: آیه ۱۱۶ – ۱۱۵

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

کافران در این دنیا خیال می کنند که بیهوده آفریده شده اند و تو از خلقت آنان هیچ هدفی نداشته ای، آنان به روز قیامت ایمان ندارند، امّا این خیال باطلی است، تو انسان و جهان را هدفمند آفریدی، تو خدای والا و بزرگ هستی، خدایی که پادشاهی او بر جهان حقّ است، خدایی جز تو نیست، تو خدایِ عرش کریم هستی.

عرش کریم !

در اینجا باید این دو واژه را معنا کنم:

ص:۲۱۶

* واژه اوّل: عرش

عرش به معنای «تخت» است، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی ! تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار بگیری !

منظور از «عرش»، در اینجا، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

آری، تو به همه جهان تسلّط داری و از همه چیز باخبری.

* واژه دوم:

«کریم» به معنای «خوب و پسندیده» می باشد، فرمانروایی تو بر جهان، پر از خوبی و خیر است و در آن بیهودگی و نابسامانی وجود ندارد.

* * *

مؤمنون: آیه ۱۱۷

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷)

هر کس خدایِ دیگری را با خدای یگانه شریک قرار دهد، کم ترین دلیلی برای این کار خود ندارد. در روز قیامت، حسابرسی این کار او با توست و تو او را کیفر می کنی و هرگز کافران رستگار نمی شوند.

این سوره با بیان حال مؤمنان آغاز شد و با بیان حال کافران به پایان می رسد، آری، سرانجامِ کافران چیزی جز جهنّم نیست.

* * *

مؤمنون: آیه ۱۱۸ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ

ص:۲۱۷

الرَّاحِمِينَ (١١٨)

این آیه آخر سوره است، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا وظیفه خود را به خوبی انجام دهد و پیام تو را به کافران برساند و منتظر نباشد که حتماً آنان ایمان بیاورند.

تو انسان ها را آزاد آفریده ای و هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، مهم این است که حقّ به انسان ها برسد و آن را بشناسند، پس از آن، دیگر اختیار با خود آن هاست.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) وظیفه خود را انجام داد، باید خود را به رحمت تو بسپارد و چنین دعا کند: «بارخدایا ! مرا ببخش و بر من رحم کن که تو بهترین رحم کنندگان هستی».(١٠١)

ص:٢١٨

سوره نور

اشاره

ص:۲۱۹

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۲۴ قرآن می باشد.

۲ – در آیه ۳۵ این سوره آیه ای زیبا بیان شده است که چنین می گوید: «خدا نور آسمان ها و زمین است». به همین جهت این سوره را سوره نور می خوانند.

۳ – این سوره از پاکدامنی زنان و حجاب و عفّت آنان، سخن می گوید. عدّه ای به یکی از همسران پیامبر تهمت ناروایی زدند، در این سوره به آن ماجرا اشاره شده است و پاکدامنی همسر پیامبر بیان شده است.

ص:۲۲۰

نور: آیه ۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِیهَا آیَات بَیِّنَات لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۱) الزَّانِیَهُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِد مِنْهُمَا مِئَهَ جَلْدَه وَلَا تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْاخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ (۲)

این سوره را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی و عمل به آن را بر مسلمانان واجب نمودی و در آن آیات روشن فرو فرستادی، باشد که آنان پند گیرند !

احکام این سوره برای نیل جامعه به عفّت و پاکدامنی ضروری است.

زنا و داشتن رابطه نامشروع با زنان، سبب می شود پیوندهای خانوادگی از

هم گسسته شود و جامعه به تباهی کشیده می شود. در جامعه ای که زنا رواج دارد، میل و رغبت به ازدواج کمتر می شود، آمار طلاق زیاد می شود و روز به

ص:۲۲۱

روز بر تعداد فرزندان نامشروع اضافه می شود.

سلامت جامعه به سلامتی خانواده بستگی دارد، اگر نهاد خانواده آسیب ببیند، جامعه روی سعادت را نخواهد دید. زنا، نهاد خانواده را از هم می پاشد.

تو می خواهی جامعه به فساد و تباهی کشیده نشود، برای همین دستور می دهی اگر زنی که شوهر ندارد، زنا کند به او صد تازیانه بزنند.

اگر مردی که زن ندارد، زنا کند او را صد تازیانه بزنند. (اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد، زنا کند، حکم آنان، اعدام است. البتّه باید مرد یا زن به همسر خود دسترسی داشته باشد و بتواند از او بهره جنسی ببرد، پس اگر مردی به مسافرت رفت و در آنجا مرتکب زنا شد، مجازاتش اعدام نیست، همچنین اگر زنی شوهرش به مسافرت رفت و آن زن مرتکب زنا شد، حکمش اعدام نیست).

* * *

از مسلمانان می خواهی که در اجرای این حکم تو، مهربانی بی جا از خود نشان ندهند و دلشان برای زناکاران نسوزد، مبادا دلسوزی سبب شود حکم تو اجرا نشود. اگر آنان به تو و روز قیامت ایمان دارند، باید دلشان برای سلامتی جامعه بسوزد، اگر زنا در جامعه ای ریشه بدواند، آن جامعه روی سعادت را نمی بیند.

مجازات زناکاران باید در آشکار و در مقابل چشم دیگران باشد تا برای دیگران درس عبرت باشد.

* * *

نور: آیه ۳

الزَّانِی لَا یَنْکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لَا یَنْکِحُهَا

ص:۲۲۲

إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

این قانون توست: اگر زنی به زنا مشهور شد مؤمنان نباید با او ازدواج کنند، همچنین اگر مردی به زنا مشهور شد، نباید به او زن بدهند، ازدواج با زناکار، ننگی برای مؤمن است.

مرد زناکار فقط باید با زن زناکار یا زن مشرک ازدواج کند، همچنین زن زناکار فقط باید با مرد زناکار یا مرد مشرک ازدواج کند. (مشرک همان بُت پرست است، کسی که خدا را به یگانگی قبول ندارد).

آری، مؤمن حقّ ندارد با زناکار ازدواج کند، امّا اگر زناکار واقعاً توبه کند و از این کار زشت دست بردارد، ازدواج با او اشکالی ندارد.

* * *

نور: آیه ۵ – ۴

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

تو می دانی که ممکن است افراد بی تقوا به خاطر حسادت و دشمنی به عدّه ای تهمت زنا بزنند.

تهمت زنا، گناه بزرگی است. اگر کسی زن پاکدامنی را به زنا متّهم کرد باید چهار شاهد بیاورد و آن چهار شاهد گواهی بدهند که آن زن زنا کرده است، امّا اگر چهار شاهد پیدا نشد، باید به تهمت زننده هشتاد تازیانه زد.

ص:۲۲۳

این قانون تو برای مجازات کسی است که به دیگران تهمت زنا می زند. به تهمت زننده باید هشتاد تازیانه زد و دیگر گواهی او قبول نمی شود و او فاسق و تبهکار است و عذاب سختی در روز قیامت در انتظار اوست.

تو به گواهی و شهادت دادن مسلمان اهمیّت زیادی دادی، اگر کسی وصیّت کرد باید کسی را گواه بگیرد و اگر زنی از شوهرش طلاق گرفت باید دو نفر گواه باشند(در هنگام طلاق باید دو نفر به عنوان شاهد وجود داشته باشند و به آن طلاق گواهی بدهند، این حکم اسلام است).

کسی که به زن یا مردی تهمت زنا زد و نتوانست چهار شاهد بیاورد، دیگر گواهی و شهادت او پذیرفته نمی شود و نباید به سخن او توجّهی نمود، البتّه اگر او از تهمت زدن توبه کرد و به جبران گذشته پرداخت و اعمال و رفتار خود را اصلاح نمود، عفو و بخشش تو شامل حال او می شود که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

* * *

زنا، گناه بزرگی است و تو مجازات آن را بیان کردی، امّا برای اجرای این مجازات، شرایط سختی قرار داده ای.

اکنون سؤالی مطرح می شود: چگونه ثابت می شود کسی زنا کرده است؟

زنا به یکی از دو روش زیر ثابت می شود:

* روش اوّل: اعتراف کردن: وقتی که خود زناکار، چهار بار به گناه زنا اعتراف کند، گاهی پیش می آید که زناکار از گناه خود پشیمان می شود و

تصمیم می گیرد تا در این دنیا، مجازات شود و از عذاب جهنّم نجات پیدا کند. او خودش چنین تصمیمی می گیرد و نزد قاضی می رود و چهار بار به گناه خود اعتراف می کند، او حقّ ندارد نام طرف مقابل خود را بیان کند، اعتراف او فقط برای خود او قبول است و بعد از چهاربار اعتراف، مجازات می شود.

* روش دوم: شهادت دادن: وقتی چهار نفر زناکار را در حال زنا ببینند و آن چهار شاهد نزد قاضی بیایند و با هم شهادت بدهند که فلان شخص زنا کرده است.

آن چهار نفر باید به صورت دقیق و جزئی، عمل جنسی زناکار را گزارش بدهند. اگر چهار نفر نزد قاضی بیایند و بگویند: «دیدیم که زناکار با زنی در یک بستر خوابیده بودند»، این سخن آنان پذیرفته نمی شود و به این چهار نفر هشتاد تازیانه می زنند.

اگر سه نفر آنان نزد قاضی آمدند و شهادت دادند و نفر چهارم روز بعد آمد، باید هر چهار نفر را هشتاد تازیانه بزنند. شهادت باید در یک مجلس باشد.

اگر چهار نفر با هم آمدند و گفتند: «ما به چشمان خود دیدیم که فلان مرد با فلان زن، زنا می کرد، ما عمل جنسی آنان را به صورت دقیق دیدیم»، در این صورت است که شهادت آنان قبول می شود و مرد و زن زناکار مجازات می شوند. البتّه اگر ثابت بشود که مرد زن را مجبور به زنا کرده است، فقط مرد مجازات می شود.

* * *

وقتی این مطلب را خواندم به این سؤال رسیدم: چرا اسلام این قدر در شرایط اثبات زنا سخت گرفته است؟

هرچه فکر می کنم می بینم چنین چیزی بسیار کم اتّفاق می افتد: این که مرد و زنی زنا کنند و چهار نفر، این کار آنان را به صورت دقیق و جزئی ببینند.

گویا هدف اسلام چیز دیگری است، اسلام می خواهد که زنا علنی و آشکار نباشد.

اسلام نمی خواهد انسان ها را زود مجازات کند، اسلام درِ توبه را باز گذاشته است، گناهکاران می توانند از گناه خود توبه کنند و خدا گناه آنان را می بخشد.

آری، اگر جامعه به سوی بی بندوباری جنسی پیش رفت، وقت مجازات فرا می رسد. اگر وضع جامعه به جایی رسید که مرد و زن آشکارا زنا کنند، باید آنان را مجازات سختی کرد.

* * *

نور: آیه ۱۰ – ۶

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

این قانون توست: «اگر کسی به زنی پاکدامن تهمت زنا بزند، باید چهار شاهد بیاورد، اگر این کار را نکند، هشتاد تازیانه می خورد».

گاهی پیش می آید که مردی به زنِ خود تهمت زنا می زند و چهار شاهد هم ندارد، در اینجا چه باید کرد؟

آیا باید سخن مرد را به این دلیل که شوهر آن زن است، پذیرفت و زن را مجازات کرد؟ احتمال دارد که آن مرد، دروغ بگوید. از طرف دیگر، اگر به سخن مرد هیچ توجّهی نشود، این زندگی زناشویی دیگر زندگی واقعی نیست.

راه حل چیست؟

در این آیه تو قانون خود را بیان می کنی:

* * *

اگر مرد به زن خود تهمت زنا زد و چهار شاهد آورد و آنان شهادت دادند، زن مجازات می شود، امّا اگرمرد نتوانست چهار شاهد بیاورد، او همراه با همسرش نزد قاضی می روند.

قاضی از آنان می خواهد که هر دو رو به روی هم بایستند و سپس این دو مرحله را اجرا می کند:

* مرحله اوّل:

مرد چهار بار می گوید: «به خدا قسم ! در این نسبت زنا که به همسرم دادم، راستگو هستم»، بعد یک بار می گوید: «اگر دروغگو باشم، لعنت خدا بر من

باشد».

* مرحله دوم:

وقتی سخن مرد تمام شد، قاضی از زن می خواهد تا یکی از این سه گزینه را انتخاب کند:

۱ - سکوت

زن سکوت کند و این نشانه آن است که مرد راستگو بوده است و در آن صورت، زن مجازات می شود.

۲ - اعتراف

زن اعتراف به گناه خود می کند، در این صورت هم او مجازات می شود.

۳ - انکار

زن سخن مرد را انکار می کند. او چهار بار می گوید: «به خدا قسم، شوهر من در نسبت زنا که به من داده است، دروغ می گوید». بعد یک بار می گوید: «اگر شوهرم راستگو باشد، لعنت خدا بر من».

بعد از انکار زن، قاضی حکم به جدایی این زن و شوهر می دهد، آنان برای همیشه از هم جدا می شوند و دیگر هرگز نمی توانند با هم ازدواج کنند. مرد به جرم تهمت زدن، هشتاد تازیانه نمی خورد، زن هم به جرم زنا مجازات نمی شود.

به این نوع جدایی زن و شوهر «لِعان» می گویند. (لِعان، یعنی دور کردن از خود. مرد این گونه زن را از خود دور می کند).

ص:۲۲۸

زن از آن تاریخ، باید «عدّه» نگاه دارد.

«عـدّه» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عدّه او این است که سه بار حالت زنانگی (پریود) ببینـد و پـاک شود، اگر معلوم شـد که باردار است بایـد تا زمان زایمان صبر کنـد. پس از آن می توانـد با مرد دیگری ازدواج کند.

اگر آن زن بـاردار بـود، وقـتی بچّه به دنیـا آمـد، هیـچ کس حقّ نـدارد آن بچّه را «حرام زاده» بخوانـد ولی این بچّه به آن مرد نسبت داده نمی شود و از او ارث نمی برد.

اگر کسی به آن بچّه بگوید: «تو حرام زاده ای، تو زنا زاده ای»، باید هشتاد تازیانه بخورد.(۱۰۲)

* * *

این قـانون تو، نمونه ای از لطف و رحمت توست، که تو توبه پـذیر هستی و همه قـانون های تو از روی حکمت است. اگر این لطف و رحمت تو نبود، کارِ جامعه به مشکل برمی خورد. تو مصلحت زن و شوهر را در این قانون مراعات کردی.

اگر این قـانون تو نبود، وقتی مردی به خانه می آمـد و همسـرش را در حال زنا می دیـد و شاهـدی هم نـداشت، با این درد بی درمان چه می کرد؟

تو راه را برای او باز گذاشتی.

اگر این قانون تو نبود، وقتی زنی گرفتار شوهر بی ایمانی می شد و آن شوهر

به او تهمت زنا می زد، چه می کرد؟

تو این گونه او را از مجـازات زنـا نجـات دادی، همچنین او را از دست این مردِ نامرد آزاد کردی، او بـدون طلاق، از شوهرش جدا می شود.

اگر آن مرد پشیمان هم بشود، هرگز نمی تواند با این زن ازدواج کند.

ص:۲۳۰

نور: آیه ۱۱

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)

اوّلین باری بود که می خواستم به مدینه سفر کنم، برای خداحافظی نزد یکی از استادان خود رفتم. او به من گفت:

ــــ وقتی به مدینه رفتی حتماً به مَشرَبه برو !

ــــ مشربه؟ این نام را تا به حال نشنیده ام.

ــــ مشربه به باغی می گویند که در آن اتاقی بنا شده باشد. آنجا باغ پیامبر بوده است.

ــــ علّت این سخن شما چیست؟

ــــ امام صادق(علیه السلام) از شیعیان خود خواسته است که هر وقت به مدینه آمدند به

مشربه هم بروند.(۱۰۳)

من از استاد خود تشکّر کردم. از او خواستم تا برایم از این موضوع بیشتر بگوید. او برایم گفت که پیامبر در میان نخلستان های مـدینه، باغی داشت، وقتی پیامبر با «ماریه» ازدواج کرد، ماریه را به مشـربه برد. بعـد از مدّتی خدا به پیامبر و ماریه، پسـری داد، پیامبر نام او را «ابراهیم» نهاد و به او علاقه زیادی داشت.

آن باغ به «مشربه امّ ابراهیم» مشهور شد، یعنی «باغ مادر ابراهیم»، چون ماریه که مادر ابراهیم بود، در آنجا زندگی می کرد.

یک سال و نیم از عمر ابراهیم گذشت، او بیمار شد و از دنیا رفت.

مشربه مکان مقدّسی است، پیامبر حدود یک ماه در آنجا زندگی کرد، در آنجا پیامبر شب ها به نماز می ایستاد. آنجا مناجات های پیامبر را به یاد دارد.

* * *

در مدینه با چند نفر از دوسـتان خود سخن گفتم، قرار شد با هم به مشربه برویم، عصر روز جمعه بود، ماشین گرفتیم و حرکت کردیم، راننده شماره همراه خود را به ما داد و گفت:

ــــ من شما را نزدیک مشربه پیاده می کنم و برمی گردم، هر وقت که خواستید برگردید به من زنگ بزنید.

ــــ برای چه؟

ــــ اگر پلیس مرا ببیند که کسی را برای زیارت مشربه برده ام، مرا جریمه سنگینی می کند.

تعجّب کردم امّا چیزی نگفتم. به مشربه رسیدیم، راننده ما را پیاده کرد و

سریع رفت. ما ماندیم و یک دیوار سیمانی بلند !

جلو رفتیم تا به در بسته ای رسیدیم، چیزی پیدا نبود، من به یکی از دوستان گفتم مرا بلند کند تا از سرِ دیوار داخل را ببینم. او مرا بلند کرد، نگاه کردم، داخل آنجا یک زمین صاف بود که در وسط آن مقداری سنگ ریخته شده بود، در آنجا قبلاً مسجد کوچکی بوده است که وهابی ها آن را خراب کرده بودند و دور آن را دیوار کشیده بودند.

در همین هنگام صدای آژیر ماشین پلیس به گوشمان خورد، پلیس آمد و ما را از آنجا دور کرد. ما به خیابان رفتیم، وقتی کمی از آنجا دور شدیم به راننده زنگ زدیم، او ما را سوار ماشین کرد و به هتل برگرداند.

آن شب خیلی فکر کردم، چرا امام صادق(علیه السلام) از شیعیان خود می خواهد به مشربه بروند؟ چرا وهابی ها این قدر به زیارت آنجا حسّاس هستند؟ چرا آنان با یاد و نام «ماریه» مخالف هستند؟ مگر ماریه، همسر پیامبر نبود؟ چه رازی در این میان است؟

تصمیم گرفتم وقتی به ایران بازگشتم در این باره تحقیق کنم...

* * *

من به سال هشتم هجری سفر کردم و به ماجرای «اِفْک» رسیدم !

«اِفک» یعنی تهمت بزرگ !

عدّه ای به ماریه، همسر پیامبر تهمت زنا زدند.

ماریه، همسر مظلوم پیامبر ! ماریه، زنی که به او ظلم کردند، به او حسودی کردند.

پیامبر تا خدیجه(علیها السلام) زنده بود با زن دیگری ازدواج نکرد، خدیجه(علیها السلام) بانوی

بزرگواری بود که برای پیامبر دو پسر آورد، قاسم و عبدالله. امّا این دو پسر در کودکی از دنیا رفتند.(۱۰۴)

پنج سال از نبوّت پیامبر گذشت و خدا به پیامبر و خدیجه(علیها السلام)، دختری داد که نام او را فاطمه(علیها السلام) نهادند، پیامبر دخترش را بسیار دوست می داشت. در سال دهم بعثت خدیجه(علیها السلام) از دنیا رفت.

پیامبر بعد از آن با چند زن ازدواج کرد، یکی از آنان عایشه بود، امّا هیچ کدام از آنان برای پیامبر فرزندی نیاوردند. سال ششم هجری فرا رسید. پیامبر نامه ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. پادشاه مصر دعوت پیامبر را نپذیرفت امّا به رسم آن روزگار، هدیه هایی برای پیامبر فرستاد، یکی از آن هدیه ها، کنیزی بود که ماریه نام داشت. پادشاه مصر ماریه را همراه با خدمتکاری به مدینه فرستاد. ماریه به مدینه آمد، پیامبر او را به حال خود گذاشت، ماریه آیات قرآن را شنید و در آن فکر کرد و سرانجام مسلمان شد. ماریه کنیز پیامبر بود و خدا چنین اراده کرده بود که به ماریه و پیامبر، پسری عطا کند. آری، تنها پسر پیامبر (بعد از رسالت پیامبر)، از همین ماریه بود.(۱۰۵)

پیامبر به ماریه علاقه زیادی داشت و همین باعث شد که عایشه به ماریه حسد بورزد.

برای این که ماریه از دست حسادت عایشه راحت باشد، پیامبر ماریه را از شهر مدینه به مشربه برد و محلّ زندگی او را در آنجا قرار داد.

مشربه، همان باغ پیامبر بود و در اطراف مدینه واقع شده بود و در وسط آن، اتاقی برای سکونت بود.

ص:۲۳۴

سرانجام سال هشتم هجری فرا رسید و ماریه حامله شد، اینجا بود که آتش حسد در دل عایشه روشن شد.

امان از حسد !

راست گفته اند که حسد آتشی است که ایمان فرد را می سوزاند.

عـایشه فکرهای شـیطانی کرد، گویا او با خود چنین گفت: «پیامبر چنـدین سال زودتر از ماریه با من ازدواج کرد، چرا من از او حـامله نشـدم، بر فرض که من نـازا هسـتم، در این سال ها پیامبر چنـد زن دیگر هم داشـته است، امّا هیـچ کـدام از پیامبر حامله نشدند، حالا چطور شده است که ماریه از پیامبر حامله شده است؟».

شیطان عایشه را وسوسه کرد تا آنجا که او را واداشت که به ماریه نسبت زنا بدهد. پادشاه مصـر همراه با ماریه، خدمتکاری را فرسـتاده بود، آن خـدمتکار در مـدینه مانـد و در کارهای ماریه او را کمک می کرد، عایشه به این نتیجه رسـید بچّه ای که در رحم ماریه است از پیامبر نیست، بلکه از آن، خدمتکار است و ماریه زنا کرده است !

* * *

این فکر تـا زمـانی که در ذهن عـایشه بود، یـک بـد گمانی بود، امّا افسوس که عایشه این فکر را به زبان آورد و برای اطرافیان خود نقل کرد، خبر دهان به دهان گشت، مسـلمانان که تا چنـد روز پیش از خوشـحالی پیامبر، خوشـحال بودنـد، شـگفت زده شدند، عدّه ای این سخن را باور کردند، آنان نیز شریک جرم شدند.

عایشه گرفتار حسادت زنانه شده بود، امّا منافقان چرا به این مسأله دامن

زدند؟

این همان «اِفْک» بود، «اِفک» یعنی تهمت بزرگ !

کسانی که این ماجرا را با آب و تاب نقل کردند، منافقان بودند. عدّه ای هم آن را انکار کردند، آخر چگونه می شود که ناموس پیامبر زنا کند؟ این خبر به گوش پیامبر رسید و از این ماجرا بسیار ناراحت شد. مدّتی گذشت و تو حقیقت را آشکار کردی، آن خدمتکار اصلاً نمی توانست با هیچ زنی رابطه جنسی برقرار کند، او اصلاً عضو جنسی نداشت، به همین علّت، شاه مصر او را به عنوان خدمتکار همراه ماریه فرستاده بود.

ماجرایی پیش آمد و یکی از مسلمانانی که مورد اعتماد پیامبر بود به مشربه رفت و به صورت کاملاً ـ اتّفاقی فهمید که آن خدمتکار، عضو جنسی مردانه ندارد. آن فرد نزد پیامبر آمد و آنچه را که دیده بود، بیان کرد و گفت: «من به مشربه رفتم... آن خدمتکار به بالای درخت خرمایی رفت، من پایین درخت بودم و به او نگاه می کردم، بادی وزید و لباس او کنار رفت...».
اینجا بود که همه فهمیدند که عایشه به ماریه تهمت زده است.

پس از آن، خداوند جبرئیل را فرستاد تا آیات ۱۱ تا ۲۰ این سوره را برای پیامبر بخواند، در این آیات به پاکدامنی ماریه اشاره شده است و از کسانی که این تهمت بزرگ را باور کردند و در جامعه نقل کردند، نکوهش شده است.

* * *

وقتی از این ماجرای تاریخی باخبر شدم، فهمیدم که چرا وهابی ها می خواهند نام و یاد «ماریه» از خاطره ها محو شود. اکنون فهمیدم که چرا امام صادق(علیه السلام) از شیعیان خواسته است تا هر وقت به مدینه رفتند، به مشربه هم

بروند.

مشربه، سند ظلمی است که عایشه به همسر دیگرِ پیامبر روا داشت !

مشربه و ماجرای ماریه، سخن های نهفته زیادی دارد، خیلی حرف ها را می توان فهمید.

اهل سنّت می گویند عایشه از «اهل بیت» است !

این شعار آنان است، آنان به عایشه قداستی عجیب داده اند و سخنان او را در دین و اعتقادات خود، محور می دانند.

قرآن می گوید: «اهل بیت کسانی هستند که از هر گناهی به دور هستند».

چگونه می شود که عایشه از اهل بیت باشد در حالی که به ماریه آن نسبت ناروا را داده است؟

هر کس ماجرای ماریه را بداند، می فهمد که عایشه گناهکار بوده است و هرگز نمی تواند از «اهل بیت» باشد. اهل بیت، فاطمه و علی و حسن و حسین(علیهم السلام) هستند.

ماجرای ماریه و مشربه او، حقیقتی است که وهابی ها می خواهند آن را از خاطره ها پاک کنند. آیا آنان موفّق خواهند شد؟ (۱۰۶)

* * *

اکنون تو این آیات را نازل می کنی، تو می دانی که مؤمنان واقعی از این ماجرا ناراحت هستند و بسیار غصّه می خورند، آنان با خود می گویند چرا باید ناموس پیامبر این گونه مورد تهمت قرار گیرد. اکنون با آنان چنین سخن می گویی: «کسانی که آن تهمت بزرگ را به آن بانوی پاکدامن زدند، گروهی از شما بودند، امّا این ماجرا، برای شما خیری داشت و آن این که منافقان شناخته

شدند. هر کس به اندازه تهمتی که زده است مجازات می شود و کسی که فتنه اصلی زیر سر او بوده است، سهمش از مجازات بیشتر خواهد بود».

آری، شناخته شدن منافقان، نعمت بزرگی برای مؤمنان بود و به آنان هشیاری سیاسی و اجتماعی داد، این ماجرا به آنان این درس را داد که نباید از شایعات پیروی کنند.

* * *

نور: آیه ۲۰ – ۱۲

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ (۱۲) لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

درست است که منافقان این تهمت را رواج دادند، امّا چرا وقتی مردان و زنان مؤمن این تهمت ناروا را شنیدند، به آن زن پاکدامن گمان خوب نبردند؟ چرا آنان نگفتند: «این تهمت و دروغی آشکار است».(۱۰۷)

ص:۲۳۸

آنان که چنین تهمتی را زدند، چرا چهار شاهد برای اثبات سخن خود نیاوردند؟ اکنون که چهار شاهد نیاوردند، پس نزد تو دروغگویند و شایسته عذاب می باشند.

گروهی از مسلمانان زود باور بودند و آن شایعه را باور کردند، اگر لطف و رحمت تو نبود به خاطر این که آن شایعه را منتشر کردند، به عذاب بزرگی گرفتار می شدند.

آری، گناه آنان بزرگ بود، زیرا آن شایعه را پذیرفتند و سخنی را که به آن یقین نداشتند، دهان به دهان گفتند و گمان کردند که این کارشان، ساده و بی اهمیّت است، در حالی که این کار، نزد تو گناهی بسیار بزرگ بود.

چرا وقتی آنان این دروغ بزرگ را شنیدند، نگفتند: «سزاوار نیست که ما در این موضوع سخن بگوییم». چرا آنان نگفتند: «شگفتا ! این یک تهمت بسیار ناروا می باشد».

آری، تو پاک و منزّهی از این که نسبت به آبروی مؤمنان بی تفاوت باشی !

تو مسلمانان را پند و موعظه می کنی و به آنان می گویی: «اگر ایمان دارید، دیگر چنین کاری را تکرار نکنید». تو این گونه آیات خود را برای مردم بیان می کنی که تو خدای دانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

در جامعه افرادی هستند که دوست دارند درباره مؤمنان شایعه های زشت را رواج بدهند، آنان منافقان هستند. تو آنان را در دنیا و آخرت به عذاب دردناکی گرفتار می کنی، سرانجام مرگ سراغ آنان می آید و آنان عذاب تو را می بینند و در روز قیامت هم در آتش سختی گرفتار می شوند. تهمت زدن به زنان و مردان پاکدامن گناه بزرگی است، تو از بزرگی این گناه باخبر هستی و

دیگران نمی دانند.

اگر فضل و رحمت تو نبود، مجازات شدیدی دامن گیر کسانی می شد که آن شایعه را باور کرده بودند، امّا تو خدای مهربان هستی و آن مؤمنان را بخشیدی، زیرا آنان فریب منافقان را خورده بودند و از روی جهالت و نادانی این تهمت را باور کردند. آنان از عمل خود پشیمان شدند و به درگاه تو توبه کردند و عهد کردند که دیگر زودباور نباشند، پس تو آنان را بخشیدی.

امّا منافقان را هرگز نمی بخشی و آنان را به عذاب گرفتار می سازی، زیرا آنان در این کار به دنبال بهره های سیاسی و اجتماعی خود بودند، آنان می خواستند مقام پیامبر و جایگاه او را خراب کنند و از این راه به دین او ضربه بزنند، آنان هرگز از کار خود پشیمان نشدند، بلکه در دل آرزو کردند که کاش بار دیگر زمینه چنین شایعه ای پیش بیاید تا بتوانند ضربه ای اساسی به آبروی پیامبر بزنند.

آری، شرط توبه این است که انسان از عمل خود پشیمان شود، اگر آن منافقان واقعاً پشیمان شوند و به درگاه تو رو کنند، تو آنان را هم می بخشی.

* * *

نور: آیه ۲۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَد أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

ماجرای «اِفک» و تهمت به همسر پیامبر، دسیسه شیطان بود، این درسی

ص:۲۴۰

برای مؤمنان شد که همواره مواظب باشند مبادا فریب شیطان را بخورند.

اکنون از مؤمنان می خواهی تا از وسوسه های شیطان پیروی نکنند، زیرا شیطان انسان را به زشت کاری و گناه فرمان می دهد، اگر فضل و رحمت تو نبود، هیچ انسانی از گناه و معصیت پاک نمی شد، این تو هستی که درِ توبه را به روی بندگان خود باز گذاشتی و توبه آنان را می پذیری.

آری، هر کس واقعاً از گناه خود توبه کند و به درگاه تو رو نماید، تو گناهان او را می بخشی، این قانون توست: انسان باید به اختیار خودش تصمیم بگیرد توبه کند و گذشته اش را جبران کند. تو گناهان چنین انسانی را می بخشی و روح او را از آلودگی ها پاک می گردانی، امّا اگر کسی اصلاً از کردار خود پشیمان نبود و بر گناه خود اصرار ورزید، تو توبه او را نمی پذیری.

تو شنوا و دانا هستی و از راز دل آنان باخبری، وقتی بنده تو از کردار خود پشیمان شد، تو پشیمانی او را می فهمی، به همین خاطر به او توفیق توبه و جبران گذشته را می دهی.

* * *

نور: آیه ۲۲

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲)

در ماجرای «اِفک»، تعدادی از مؤمنان زودباور فریب شیطان را خورده بودند و به نقل آن شایعه پرداخته بودند، آنان از کار خود پشیمان شدند و توبه کردند، اتّفاقاً بعضی از آنان فقیر و بیچاره بودند و نیاز به کمک دیگران داشتند.

(فقیرانی که بعضی از آنان با ثروتمندان خویشاوند بودند، فقیرانی که از مکّه به مدینه مهاجرت کرده بودند). آنان انسان های بدی نبودند، قصد ضربه زدن به آبروی اسلام و پیامبر را نداشتند، از روی جهل و نادانی فریب منافقان را خوردند.

وقتی این ماجرا پیش آمد، ثروتمندانی که به آن فقیران کمک می کردند، از این کار آنان بسیار ناراحت شدند و سوگند یاد کردند که دیگر به آنان کمک نکنند.

اکنون تو این آیه را نازل می کنی و از آن ثروتمندان می خواهی که خطا و اشتباه فقیران را نادیده بگیرند و به آنان کمک کنند. آری، ثروتمندان نباید در حقّ خویشاوندان و فقیران و مهاجران کوتاهی کنند، آن ها باید عفو داشته باشند، آیا آن ثروتمندان دوست ندارند تو آنان را ببخشی؟ معلوم است که آنان در جستجوی بخشش تو هستند، پس باید از خطای دیگران چشم پوشی کنند. تو خدای بخشنده و مهربان هستی، گناه آن فقیران و نیازمندان را بخشیدی، ثروتمندان هم باید آنان را ببخشند و بار دیگر به آنان کمک کنند.

* * *

نور: آیه ۲۵ – ۲۳

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵)ص:

ص:۲۴۲

کسانی که به زنان پاکدامن و بی خبر از توطئه ها، تهمت می زنند، در دنیا و آخرت از رحمت تو دور هستند و عذاب بزرگی در انتظار آنان است.

قانون تو این است: «اگر کسی به زنی تهمت زنا زد و چهار شاهد نیاورد، باید به تهمت زننده هشتاد تازیانه بزنند»، گاهی آن تهمت زننده از قانون فرار می کند، امّا روز قیامت هرگز نمی تواند از عذاب تو فرار کند، او نمی تواند گناه خود را انکار کند، زیرا در آن روز به قدرت تو، زبان و دست ها و پاهای آن ها به آنچه انجام دادند، گواهی می دهد.

آن روز معلوم می شود که با زبان به چه کسی تهمت زدند؟ با دست به کدام زن پاکدامن اشاره کردند و به او تهمت زدند؟ با پا به کدام مجلس رفتند و دور هم جمع شدند و آبروی زنان پاکدامن را بردند؟

در آن روز تو کیفر اعمالشان را بر اساس حقّ و به طور کامل می دهی، در آن روز می فهمند که تو خدای عادل هستی و حقّ را از باطل آشکار می کنی و به هیچ کس ظلم نمی کنی.

* * *

نور: آیه ۲۶

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

اکنون می خواهی سخن خود را درباره تهمت زدن به زنان پاکدامن به پایان ببری پس یک قانون کلّی را بیان می کنی: اهل فحشا با هم می سازند، اهل عفّت هم با هم هماهنگ هستند، برای همین کسانی که پاکدامن هستند، هرگز نباید

ص:۲۴۳

با اهل فحشا ازدواج کنند.

آری، زنان پلید برای مردان پلید می باشند و مردان پلید هم برای زنان پلید می باشند.

زنـان پـاک برای مردان پاکنـد و مردان پـاک برای زنـان پاکنـد، مردان و زنان پاکـدامن از نسـبت هایی که پلیـدها به آنان می دهنـد، برکنارنـد، برای آنان آمرزش و روزیِ نیک خواهد بود، تو آنان را در روز قیامت وارد بهشت می کنی و از نعمت های زیبای خودت به آنان روزی می دهی.(۱۰۸)

ص:۲۴۴

نور: آیه ۲۹ – ۲۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَه فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹)

اکنون بعضی از آداب معاشرت اجتماعی که با عفّت عمومی جامعه ارتباط دارد، بیان می کنی:

از مؤمنان می خواهی تا قبل از اجازه گرفتن به خانه دیگران وارد نشوند، حتماً از صاحب خانه اجازه بگیرند، همچنین به صاحب خانه سلام کنند، رعایت این امر برای آنان بهتر است، امید است که آنان پند بگیرند و با آداب

ص:۲۴۵

اجتماعی اسلام آشنا شوند.

وقتی من به خانه دوستم رفتم و اتّفاقاً درِ خانه او باز بود، نبایـد بدون اجازه وارد شوم، باید صبر کنم، اگر به من اجازه داد، می توانم وارد خانه شوم.

اگر کسـی در خانه نبود، هرگز نباید وارد خانه شوم، همچنین اگر دوسـتم عذر مرا خواست و به من اجازه ورود به خانه اش را نـداد، بایـد سـخن او را بپـذیرم و برگردم، این رفتـار برای من شایسـته تر و بهتر است که تو به همه رفتار بنـدگان خود آگاهی داری.

البتّه بعضـی از ساختمان ها جنبه عمومی دارد، مثل مغازه، فروشگاه، رستوران...، وقتی من در این مکان ها، کاری دارم و یا می خواهم چیزی از آنجا تهیّه کنم، نیاز نیست اجازه بگیرم، زیرا مغازه و فروشگاه و رستوران، «اماکن عمومی» محسوب می شوند.

این قانون توست، هر کسی باید در خانه خود احساس امنیّت کند، خانه هر کس، حریم خصوصی اوست، نباید بدون اجازه به حریم خصوصی کسـی وارد شـد. همسر، خواهر و دختر یک مسـلمان، ناموس او هسـتند و در خانه او زندگی می کنند، هیچ کس نباید بدون اجازه وارد خانه یک مسلمان شود.

تو به همه کارهای آشکار و پنهان انسان ها آگاه هستی، کسانی را که بدون اجازه به حریم خصوصی دیگران وارد می شوند، عذاب خواهی کرد.

اگر کسـی بـدون اجـازه وارد خـانه مسـلمانی شـد تـا به نـاموس او نگاه کنـد، مسـلمان حقّ دارد با او برخورد شدیـد کنـد و از ناموسش دفاع کند.

* * *

نور: آیه ۳۱ – ۳۰

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا

فُرُوجَهُمْ ذَلِکَ أَزْکَی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلَی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعًا أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

اکنون درباره نگاه کردن مرد و زن به یکدیگر سخن می گویی، از مردان می خواهی تا چشم خود را از نگاه ناروا به زنان بپوشانند و بر میل جنسی خود مسلّط باشند که این امر، برای آنان بهتر و شایسته تر است و تو بر آنچه آنان انجام می دهند دانا هستی.

مرد باید شرمگاه خود را از نگاه مردان و زنان (چه زنان مَحرم مثل مادر، خواهر و چه زنان نامحرم) حفظ کند، مرد فقط در مقابل همسرش لازم نیست شرمگاه خود را بپوشاند.

به زنان فرمان می دهی تا آنان نیز چشم خود را از نگاه ناروا به مردان بپوشانند و بر میل جنسی خود مسلّط باشند. زن باید شرمگاه خود را از نگاه زنان و مردان (چه مردان مَحرم مثل پدر، برادر، چه مردان نامحرم) حفظ کند، زن فقط در مقابل شوهرش لازم نیست شرمگاه خود را بپوشاند.

* **

تو از مردان و زنان نمی خواهی که چشم خود را ببندنـد، در جامعه مرد و زن با هم ارتباط دارنـد و از این گریزی نیست، تو از آنـان می خواهی نگـاه نـاورا به هم نداشـته باشـند، به یکـدیگر خیره نشونـد، از نگـاه تیز بپرهیزنـد. نگاهی که از روی هوس و شهوت باشد، حرام است، این نگاه مقدّمه ای برای فسادهای بعدی می شود.

تو می دانی که جامعه ای که در آن نگاه شـهوت آمیز رواج داشـته باشد، به تباهی کشـیده می شود، شـیطان وسوسه خود را از راه نگاه ناروا آغاز می کند.

آری، نگاه ناروا، گذرگاه ورود به منجلاب فساد جنسـی است. نگاه آلوده، تخم شهوت را در دل بارور می سازد و انسان را به گناه می کشاند.

* * *

این چشم می توانـد مرا به تباهی بکشانـد، امّا همین چشم می توانـد مرا نزد تو عزیز و محترم کنـد. اگر من از نامَحرم چشم فرو بنـدم، تو به من پاداش بزرگی می دهی، در روز قیامت همه چشم ها گریان هسـتند، امّا در آن روز چشـمی که به نامحرم نگاه آلوده نکرده است، گریان نخواهد بود.(۱۰۹)

اگر من نگاهم به نامحرمی افتاد و به احترام سخن تو، نگاهم را به زمین انداختم، تو پاداشی بس بزرگ به من می دهی.

شایـد فرشـتگان از این پاداش تو تعجّب کننـد و بگویند: «این ثواب بسـیار زیادی است، امّا چرا باید این کار کوچک، این همه ثواب داشته باشد» !

آری، فرشـتگان نمی دانند که چشم از نامحرم پوشـیدن چقدر عظمت دارد، فرشـتگان شـهوت نداردند، آن ها نمی دانند وقتی جوانی که در اوج شهوت است، به خاطر تو نگاه از نامحرم برمی گیرد، چه کار بزرگی انجام داده است !

ص:۲۴۸

* * *

اکنون از «حجاب» سخن می گویی و از زنان می خواهی تا زینت های خود را از دید مردان نامحرم بپوشانند و با روسری یا مقنعه، خود را بهتر بپوشانند و هنگام راه رفتن، توجّه مردان را به خود جلب نکنند.

این خواسته های تو از زنان مؤمن است، برای روشن شدن این سخن تو، باید این سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل: زینت

زینت های زنان به دو دسته تقسیم می شود:

الف. زینتی که آشکار است، وقتی زنِ مسلمان در جامعه حضور پیدا می کند، صورت و دست ها او (تا مچ دست آشکار است)، بر زن واجب نیست تا صورت و دست های خود را تا مچ بپوشاند، آری، هر چند که صورت زن، زیبایی دارد، اما این زینت و زیبایی، پوشاندن آن، واجب نیست، البتّه اگر زنی این زینت ها را بپوشاند، اشکال ندارد.(۱۱۰)

ب. زینتی که معمولاً زنان مسلمان آن را می پوشانند، مثل گردنبند، گوشواره.

در اینجا از زنان می خواهی تا این زینت ها را از دید مردان نامحرم بپوشانند.

* نکته دوم: حجاب

زنان در زمان پیامبر معمولاً از چهار لباس استفاده می کردند که در اینجا به آن اشاره می کنم:

۱ - آنان لباسی همانند شلوار کوتاه زیر لباس خود می پوشیدند و به آن «سروال» می گفتند.

۲ - آنان پیراهن بلندی به تن می کردند که بدن آنان را می پوشاند، امّا

سینه آنان آشکار بود. به این پیراهن، «قمیص» می گفتند.

آنان این پیراهن بلند را از سر می پوشیدند، طبیعی است که یقه آن پیراهن گشاد بود تا بتوانند هنگام پوشیدن، سر را از آن عبور دهند.

۳ – آنان وقتی می خواستند به بیرون خانه بیایند، نوعی روسری به سر می انداختند و به آن «خِمار» می گفتند.

آنان دامنه روسری خود را پشت شانه های خود می انداختند و برای همین گردن و مقداری از سینه آنان نمایان بود، همچنین گوشواره و گردنبند آنان نیز آشکار بود. در واقع آنان با آن روسری فقط موهای خود را می پوشاندند.

۴ – آنان لباس دیگری داشتند که از روسری بزرگتر و از چادر کوتاه تر بود و به آن «جِلباب» می گفتند.

وقتی آنان می خواستند از خانه بیرون بیایند، آن را بر روی سر می انداختند خود را با آن می پوشاندند، البتّه این لباس، گردن و قسمت بالای سینه آنان را نمی پوشاند.

اکنون می توان تصوّر کرد که زنان مدینه چگونه در بیرون از خانه ظاهر می شدند، اگر من یکی از آنان را می دیدم، چهره، گوش، گوشواره، گردن، بالای سینه، گردنبند را می توانستم به راحتی ببینم.

تو این آیه را نازل می کنی و از زنان می خواهی تا دامنه روسری خود را تا روی سینه پایین آورند، با این کار، گردن، گردنبند، بالای سینه، گوش و گوشواره آنان پوشیده می شد.

پس از نزول این آیه، زنان مسلمان به وظیفه خود آشنا شده بودند، تو از آنان خواسته بودی که اعضای بدن خود در مقابل نامحرم بپوشانند، البتّه آنان

می توانستند گردیِ صورت و دو دست (از انگشتان تا مچ) را نپوشانند.(۱۱۱)

* نکته سوم: پرهیز از عشوه گری

در آن روزگار رسم بود که زنان «خلخال» به پا می کردند. خلخال، حلقه هایی از طلا یا نقره بود که برای زینت از آن استفاده می شد، عدّه ای از زنان وقتی به بیرون خانه می رفتند از روی عشوه گری و برای این که توجّه مردان را به خود جلب کنند، پاهای خود را محکم به زمین می زدند و صدای خلخال ها به گوش مردان می رسید.

تو از زنان مؤمن خواستی تا هنگام راه رفتن، پای خود را به زمین نزنند تا صدای خلخالی که به پا دارند به گوش نامحرم نرسد.

امروزه کمتر زنی از خلخال استفاده می کند، امّا سخن تو برای همه زمان ها می باشد، هدف تو از این سخن این است: زنان نباید به گونه ای در جامعه حاضر شوند که توجّه مردان را به خود جلب کنند.

آری، هر چیزی که توجّه مردان را به خود جلب کند و نگاه ها را برانگیزد و زمینه فساد را فراهم کند، حرام است. زن نباید با عشوه گری در جامعه ظاهر شود، عطر تندی که یک زن می زند و به خیابان می آید، کفش های پاشنه بلندی که صدای آن توجّه مردان را به خود جلب می کند و...

* * *

سخن از این به میان آمد که زن باید در مقابل مردان نامحرم خود را بپوشاند. زن در مقابل چه کسانی می تواند مثلاً روسری از سر بردارد؟

من در اینجا مردانی که به زن محرم هستند را در سه گروه ذکر می کنم:

۱ – شوهر، پدر، پدرشوهر، پسر، برادر، پسرِبرادر، پسرِخواهر.

۲ – پسرِ شوهر. (مثلاً اگر مردی که پسری دارد، از همسرش طلاق بگیرد و بعد آن مرد با زنِ دیگری ازدواج کند. آن زن به آن پسر محرم است).

۳ – مردانی که میل جنسی ندارند (مردی که بیمار است و اصلاً غریزه شهوت ندارد، مردی که بسیار پیر شده است). همچنین پسر بچّه ای که نمی داند غریزه جنسی چیست.(۱۱۲)

۴ – محرم بودن عمو و دایی نیز از این آیه فهمیده می شود.(۱۱۳)

* * *

اکنون که سخن از پوشش زن است، سؤالی به ذهن می رسد، آیا زن باید در مقابل زنان دیگر پوشش خود را حفظ کند؟

پاسخ این است: زنان می توانند در مقابل زنان دیگر پوشش خود را بردارند، البتّه آنان باید شرمگاه خود را از نگاه هر انسان دیگری (به غیر از شوهر) حفظ کنند.

نکته دیگر این که زنان مسلمان نباید زیبایی های مخفی خود را به زنان کافر نشان بدهند، زیرا زنان کافر ویژگی های زنان مسلمان را برای شوهران خود بیان می کنند.

همچنین زنان می توانند در مقابلِ کنیزان خود، پوشش خود را بردارند. کنیز، زنِ کافری است که در خانه مسلمانان زندگی می کند. اسلام از زنان مسلمان خواسته است که در مقابل زنانِ کافر، پوشش خود را برندارند، کنیز گرچه کافر است، امّا چون زیر سلطه مسلمانان است، اشکال ندارد که زنان مسلمان در مقابل او پوشش خود را بردارند.

* * *

ص:۲۵۲

در پایان آیه از همه مؤمنان (زن و مرد) می خواهی تا به درگاه تو رو کنند و از گناهان خود توبه کنند تا رستگار شوند.

* * *

در جامعه ای که زنان با عشوه گری و بی حجابی، همواره غریزه جنسی مردان را شعلهور می سازند، طلاق و فساد زیاد می شود و زن به ابزاری برای هوسرانی مردان بی بندوبار تبدیل می شود.

تجربه جهان غرب نشان می دهد که با برهنگی زنان، طلاق رشد می کند و زندگی زناشویی از هم می پاشد. در بسیاری از موارد، شخصیّت زنان به اندازه یک عروسک یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، ارزش های والای انسانی او فراموش می شود و تنها افتخار او، زیبایی ظاهرش می شود.

اسلام می خواهد احساسات و عواطف جنسی فقط در خانواده و به صورت سالم شکل بگیرد و کانون خانواده سالم بماند که سلامتی جامعه به سلامتی این کانون بستگی دارد.

وقتی زن با حجاب در جامعه ظاهر می شود، جامعه به ارزش های وجودی او توجّه می کند و انرژی زن صرف کمالاتی مانند علم و هنر می شود و دیگر او همه انرژی خود را صرف ظاهر و زیبایی نمی کند.

چقدر تفاوت است بین جامعه ای که به زن به چشم یک کالای جنسی نگاه می شود و جامعه ای که در سایه حجاب به زن نگاه آلوده ندارد و او را انسانی می داند که در مسیر رشد و کمال قرار دارد.

* * *

نور: آیه ۳۳ – ۳۲

وَأَنْكِحُوا الْاَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ

ص:۲۵۳

عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳)

از حجاب سخن گفتی تا جامعه صحنه هوس بازی نشود، اکنون از ازدواج سخن می گویی، تو غریزه جنسی را باعث بقای نسل قرار دادی و اگر این غریزه به صورت صحیح و با حفظ حرمت ها ارضا شود، زمینه آرامش روحی و روانی انسان را فراهم می سازد.

آری، در دین اسلام، ازدواج پیمان مقدّسی است. این سخن پیامبر است: «ازدواج، سنّت و شیوه من است، هر کس از سنّت من روی برگرداند، از من نیست». «کسی که ازدواج می کند، نصف دین خود را حفظ کرده است».(۱۱۴)

به پدران و مادران فرمان می دهی تا به موقع، برای ازدواج پسر و دختر خود اقدام کنند و به آنان کمک کنند تا همسر شایسته انتخاب کنند.

همچنین دستور می دهی اگر کسی برده یا کنیزی دارد و می داند آن برده یا کنیز می تواند مسئولیّت زندگی مشترک را به عهده بگیرد، اسباب ازدواج آن ها را فراهم کند.

کسی که می خواهد ازدواج کند، اگر از فقر می ترسد به او وعده می دهی که هر کس ازدواج کند تو از فضل و لطف خویش او را بهره مند می سازی که رحمت تو وسیع است و تو به حال بندگان خود دانا هستی.

ص:۲۵۴

* * *

گـاهی انسان با تمام تلاشـی که می کنـد، وسـیله ازدواجش فراهم نمی شود و ناچار است بـدون همسـر زنـد گی کنـد، در این صورت او بایـد تقوا و عفّت خود را حفظ کنـد تا تو او را از فضل و رحمت خود از دیگران بی نیاز کنی و به او کمک کنی تا بتواند ازدواج کند.

مؤمنان در هیچ شرایطی نباید به گناه آلوده شوند، آنان باید به احترام فرمان تو، صبر کنند که تو آنان را حتماً یاری می کنی و از دست وسوسه های شیطان نجاتشان می دهی و به یاری تو، دامن آنان به گناه آلوده نمی شود.

* * *

از آن جهت که بردگان به دلیل وابسـته بودن به صاحبان خود نمی توانسـتند ازدواج کنند و برای ازدواج کردن نیاز به استقلال داشـتند تا بتوانند مسـئولیّت یک زندگی مشترک را بپذیرند. پس در اینجا از روشی برای آزادی بردگان و استقلال آنان سخن می گویی.

در روزگـار پیامبر در میان مسـلمانان، برده هایی زنـدگی می کردنـد، تو برای آزاد کردن بردگان راه های مختلف قرار دادی، مثلاً اگر کسی یک روز، عمداً روزه خود را می خورد کفّاره آن را شصت روزه یا آزاد کردن یک برده قرار دادی.

در اینجا از روش «مکاتبه» سخن می گویی.

روش «مکـاتبه» این گونه بود: برده بـا صـاحب خود یـک قرارداد می نوشت. طبق آن قرارداد، برده بایـد مبلغی به صاحب خود می داد، او متعهّد می شد که این مبلغ را به صورت قسط پرداخت نماید.

اینجا بود که صاحب برده، آن برده را آزاد می کرد، آن برده شروع به کار می کرد و قسط های خود را پرداخت می کرد تا وقتی که او همه بدهی خود را به صاحب خود می داد. این قرارداد را «مکاتبه» می گفتند.

ازدواج نیاز به استقلال مالی دارد، برده ای که می خواهد ازدواج کند بهتر است آزاد شود و کار و کسبی راه بیندازد تا بتواند زندگی زناشویی خود را اداره کند.

بردگان نزد مسلمانان می آمدند و درخواست می کردند که با روش «مکاتبه» آزاد شوند، تو از مسلمانان می خواهی که بررسی کنند، اگر آنان واقعاً قدرت پرداخت قسط های خود را دارند، با درخواست آنان موافقت کنند و حتّی به آنان مقداری پول بدهند تا بتوانند با آن سرمایه کار و تلاش خود را فراهم کنند.

* * *

سخن از بردگان به میان آمد، اکنون درباره کنیزان سخن می گویی، وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، بعضی افراد، کنیزان خود را مجبور به زنا می کردند تا از این راه پول به دست بیاورند، آن کنیزان خواستار پاکدامنی بودند، امّا صاحبانشان از آنان می خواستند تن به زنا بدهند، این نشان می دهد که مردم در روزگار جاهلیّت چقدر گرفتار سقوط اخلاقی شده بودند که اثرات آن حتّی تا سال های اوّلیّه ظهور اسلام باقی مانده بود.

اکنون تو در این آیه این کار را حرام اعلام می کنی و به این وضع ننگین پایان می دهی.

تو با آن مردم چنین سخن می گویی: شما خود را برتر از کنیزان می دانید و

ص:۲۵۶

کنیزان و بردگـان را انسـان های عقب افتاده می دانیـد، اگر کنیزان علاقه به فحشا هم داشـتند، شـما بایـد مانع آنان می شدیـد، اکنون که کنیزان شـما خواستار پاکدامنی هستند، چرا این کار زشت را می کنید؟ شما که این همه ادّعا دارید و خود را بهتر از آنان می دانید، پس چرا آنان را مجبور به فحشا می کنید؟

اگر کسی کنیزان خود را به فحشا مجبور کند، گناه این کار با اوست و کنیزان گناهی ندارند، زیرا آنان مجبور به این کار شده اند. تو آن کنیزان را عذاب نمی کنی، تو خدای مهربان هستی و به هیچ کس ظلم نمی کنی.

* * *

نور: آیه ۳۴

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَات مُبَيِّنَات وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۳۴)

در این سوره، احکـام مهمّی که برای عفّت عمومی جـامعه لازم بود بیـان کردی، اگر مسـلمانان به قرآن عمل کننـد، در دنیا و آخرت به سعادت و رستگاری می رسند.

اکنون وقت آن است که از قرآن خود تقدیر کنی و چنین بگویی: «ای مردم ! من آیاتی را برای شـما فرستادم که حقایق زیادی را بیان می کند و اخبار کسانی را که پیش از شما بودند، بازگو می کند و پندی برای پرهیزکاران است».(۱۱۵)

نور: آیه ۳۵

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاه فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَه الزُّجَاجَهُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَه مُبَارَكَه زَيْتُونَه لَا شَرْقِيَّه وَلَا غَرْبِيَّه يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُور يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

«خدا نور آسمان ها و زمین است».

در این سخن فکر می کنم، آیا تو نور هستی؟ آیا تو نوری هستی که زمین و آسمان ها را در برگرفته ای؟

آیـا حقیقت تو از نور است؟ تو در همه جـا وجود داری، پس اگر تو نور هستی، چرا شب هـا همه جا تاریک می شود؟ اگر تو نور آسمان ها و زمین می باشی، پس چرا در بعضی مکان ها تاریکی وجود دارد؟

ص:۲۵۸ص:

اگر من همین الآن، داخل اتاقی بروم که پنجره ای ندارد، آنجا تاریک است، آیا من می توانم بگویم تو در آن اتاق نیستی؟ اگر تو نور هستی، پس هرجا که تاریکی هست، تو نباید باشی !

معلوم است که تو همه جا هستی ! این سخن قرآن است: «شما هر کجا که باشید، خدا با شما هست».(۱۱۶)

باز فکر می کنم، به این نتیجه می رسم که نور، خودش یک آفریده است و صفات آفریده ها را دارد، هر نوری ناگزیر روزی خاموش می شود، چطور تو می توانی نور باشی؟

آیا کسی می تواند جواب مرا بدهد؟ چرا در قرآن، تو خود را «نور» معرّفی می کنی؟

باید مطالعه کنم، سخنان اهل بیت(علیهم السلام) را بخوانم، حتماً پاسخ سؤال خود را خواهم یافت.

* * *

اسم او عبّاس شامی بود، از شام (سوریه) به مدینه آمده بود تا از امام رضا(علیه السلام)همین سؤال را بپرسد.(۱۱۷)

او رو به امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت:

___ آقای من ! معنای یک آیه برای من معمّا شده است، آیا به من کمک می کنید؟

___ کدام آیه را می گویی؟

ـــــ قرآن در سوره نور، آیه ۳۵ می گوید: «خدا نور آسمان ها و زمین است».(۱۱۸)

ـــــ منظور این است که خـدا، هدایت کننده اهل آسـمان ها و اهل زمین به سوی روشـنایی ها و زیبایی ها می باشد. فرشـتگان که در آسـمان ها هسـتند، خـدا آن ها را به سوی کمال و خوبی ها هـدایت می کنـد، همچنین این خـداست که انسان ها را به خوبی ها هدایت می کند.(۱۱۹)

* * *

وقتی این پاسـخ امام رضا(علیه السـلام) را می خوانم، احساس کسـی را دارم که گمشده اش را یافته است، نمی دانم چگونه از تو تشکّر کنم که تفسیر واقعی این آیه را به من آموختی.

آری، اگر هدایت تو نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد. وقتی که شبی تاریک، در بیابان راه را گم می کنم، به دنبال نوری می گردم تا بتوانم راه را پیـدا کنم، در آن تاریکی، فقط نور می توانـد مرا راهنمایی و هـدایت کنـد. وقتی نوری را از دور می بینم، به سوی آن می روم، زیرا می دانم در آنجا کسی هست که می تواند به من کمک کند.

تو هدایت کننده همه جهان می باشی، همه نیازمند هدایت تو هستند. اکنون دیگر معنای این آیه را می دانم، من فهمیدم که تو هـدایت کننـده آفریـده هـا می باشـی، برای همین به تو، نور گفته می شود، امّـا حقیقت تو از نور نیست، چون هیـچ کس نمی تواند ذات تو را درک کند.

ص:۲۶۰

***

در ادامه سخن خود، مثال نورِ خود را بیان می کنی و از «فانوس» سخن می گویی.

در روزگار قدیم برای روشن کردن مسجد از «فانوس» استفاده می کردند، فانوس را از سقف آویزان می کردند و داخل آن، چراغ می گذاشتند، نور چراغی که داخل فانوس بود، فضای مسجد را روشن می کرد، البتّه گاهی به خودِ چراغ هم، فانوس می گفتند.

در این آیه سخن از چراغدان است نه چراغ. به فضایی که در آن چراغ بزرگی قرار داده می شود تا کشتی ها در شب به ساحل هدایت شوند، «فانوس دریایی» می گویند، این نشان می دهد که فانوس به معنای «جایگاه چراغ» استفاده می شود.

شاید بتوان گفت که امروزه «لوستر» جایگزین «فانوس» شده است، لوسترهای امروزی چراغ هایی دارند که با برق روشن می شوند، امّا فانوس ها با چراغ هایی که با روغن می سوخت، روشنایی می دادند.

اکنون که معنای «فانوس» روشن شد، درباره چراغ روغنی که داخل فانوس می گذاشتند، توضیحی می دهم: چراغ برای افروخته شدن نیاز به این داشت که فتیله آن همواره در روغن باشد.

فتیله با آتش افروخته می شد، به کمک فتیله، روغن کم کم می سوخت و روشنایی می داد.

بهترین و گران ترین روغن برای این کـار، روغن زیتون بود. برای این که باد، شـعله فتیله را خاموش نکنـد، روی شـعله، حبابی شیشه ای قرار می دادند که بالای آن باز بود و هوا را عبور می داد.

اکنون که این نکته را دانستم، سخن تو را می خوانم:

* * *

نور تو، همانند فانوسـی است که در وسط آن، چراغی قرار دارد. آن چراغی که دارای حبابی درخشـنده است و همچون ستاره ای می درخشد.(۱۲۰)

این چراغ با روغنی افروخته می شود که در نوع خود بی نظیر است، زیرا این روغن از میوه درخت زیتون گرفته شده است.

درختـی که از میوه آن، این روغن تهیّه شـده است درختـی پربرکت بوده است و در وسـط بـاغ قرار داشـته است و نه در طرف شرق یا غرب باغ. درختی که در سمت شرق باغ باشد، صبح در سایه است، درختی که در سمت غرب باغ باشد، عصر در سایه است و روغن میوه آن، خوب و زلالـ نیست، امّـا درختی که این روغن از میوه آن گرفته شـده است، در وسط باغ بوده است و به مقـدار کافی از آفتاب بهره برده است، برای همین این روغن، آن قدر زلال و صاف است که نزدیک است خود به خود نور بدهد، هر چند آتش به آن نرسد.

این ویژگی های این چراغ است، معلوم است که نور چنین چراغی دو برابر است !

تو هر کس را که بخواهی به نورِ خود هدایت می کنی و این گونه برای مردم

مثال ها را بیان می کنی و تو به همه چیز دانا هستی.

* * *

قرآن، نورِخدا را به فانوس مثال زد، من آن مثال را فهمیدم، حالا باید بدانم «نور خدا» چیست؟

به مطالعه و بررسی خود ادامه می دهم، به نکته ای عجیب می رسم، کمتر آیه ای در قرآن پیدا کردم که این قدر درباره آن، حدیث از اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده باشد.

من پانزده حدیث در تفسیر این آیه پیدا کردم که همه آن ها به یک نکته اشاره داشتند.

واقعاً برایم جالب بود، پانزده حدیث از اهل بیت(علیهم السلام) در تفسیر یک آیه !

همه این احادیث یک مطلب را به من می گفتند: «منظور از نورِ خدا همان نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) است».

در این احادیث از چهارده معصوم نام برده شده است، محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین... مهدی(علیهم السلام).(۱۲۱)

من به تحقیق خود ادامه دادم...

* * *

تو خدای یگانه هستی، هیچ شریکی نداری، تو بودی و هیچ آفریده ای با تو نبود، زمین و آسمان ها نبود، هیچ چیز نبود.

پس از آن تو اراده کردی تا جهان را خلق کنی، ابتدا حقیقتی را آفریدی که

مخلوق و آفریده تو بود، آن حقیقت، نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) بود، حقیقت ولایت بود.

آن نور، اوّلین آفریـده تو بود، آن روزی که تو آن نور را آفریـدی، هنوز زمین و آسـمان ها را خلق نکرده بودی، آن نور تو را حمد و ستایش می کرد.

آن نور بود و تو ! هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، تو عرش خود را آفریدی، آن وقت بود که آن نور را در عرش خود قرار دادی.(۱۲۲)

این سـخن درباره خلقت نور محمّـد و آل محمّـد(علیهم السـلام) است، هزاران سال بعـد، زمین آفریـده شـد و بعد از سال های سال، تو جسم آنان را آفریدی، من از آفرینش نورِ محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)سخن می گویم، نوری که جسم نبود.

آن نور، سالیان سال، در عرش تو و ملکوت تو بود، آن نور در آنجا عبادت تو را می نمود، بعد از آن تو اراده کردی و آن نور به این دنیا منتقل شد و در جسم محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسـین(علیهم السـلام) تا مهدی(علیه السـلام) قرار گرفت، چهارده معصوم پاک.

تو آن نور را نورِ خودت قرار دادی، آن نور، آفریده تو بود. فکر می کنم با مثالی، مطلب روشن تر بشود:

تو کعبه را خانه خودت قرار دادی !

«خانه خدا».

معنای «خانه خدا» چیست؟

ص:۲۶۴

یعنی خانه ای که تو آن را به عنوان خانه خود انتخاب کرده ای و به آن شرافت و عظمت دادی و آن را باشکوه قرار دادی.

نـور محمّـد و آل محمّـد(علیهم السـلام)، نور توست، یعنی تو آن نور را آفریـدی و آن را به عنوان نور خود برگزیـدی، به آن شرافت و عظمت دادی. تو خود نور نـداری، نور، یـک آفریـده است، تو نمی توانی نور باشـی، تو از هرچه به ذهن بشـر بیایـد، بالاتری. تو نور نـداری زیرا ویژگی های آفریده های خود را نداری، امّا نور محمّد و آل محمّد(علیهم السـلام) را به عنوان نور خودت انتخاب کردی.

تو دوست داشتی تـا بنـدگانت به وسـیله آنـان هـدایت شونـد و به کمـال برسـند، پس آن هـا را به این دنیـا آوردی، آنان را از ملکـوت خود به این دنیـا آوردی، آنـان را از بزمِ مخصوص خود به این ظلمتکـده منتقـل نمودی تـا دست همه را بگیرنـد و به سوی تو راهنمایی کنند.

آنان آمـده انـد تا راه تو را نشان انسان ها دهنـد، آمده اند تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند، آمده اند دسـتگیری کنند و همه را به سعادت و رستگاری برسانند، آمده اند تا خداجویان در این دنیا، بی یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند.

وقتی این مطالب را دانستم، مثال آن فانوس را خوب می فهمم:

تو در جهان، این فانوس را قرار دادی، همه می تواننـد از نور آن اسـتفاده کننـد و در پرتو آن هدایت شوند، چراغی که در این فانوس است، هیچ گاه خاموش نمی شود، نور آن درخشنده است.

ص:۲۶۵

تو در هر زمانی، امامی قرار دادی، بعد از محمّد(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام)را برای هدایت انسان ها برگزیدی.

امروز هم مهدی(علیه السلام) امام زمان من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم، به هدایت رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود می کنم.(۱۲۳)

مهدی(علیه السلام) نورِ تو در آسمان ها و زمین است، او مایه هدایتِ همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می کند، اگر هدایتِ او نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی(علیه السلام)رو کند، فقط از راه او می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.(۱۲۴)

آری، مهدی(علیه السلام) همانند آن فانوس درخشان است که در این آیه درباره اش سخن گفتی.

* * *

در قسمت آخر این آیه چنین می گویی: «من هر کس را که بخواهم به نورِ خود هدایت می کنم».

تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی، راه خوب و بد را نشان می دهی، این اوّلین مرحله هدایت است، هدایتی که برای همه انسان ها است.

ص:۲۶۶

پس از آن، برای کسانی که مرحله اوّل هـدایت را پذیرفتند و راه حقّ را برگزیدند، هدایت دیگری قرار می دهی و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی، این دوّمین مرحله هدایت است و همان هدایت به نورِ خودت است. این همان هدایت به نور ولایت اهل بیت(علیهم السلام) است.

* * *

نور: آیه ۳۸ – ۳۶

فِی بُیُوت أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاهِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاهِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَاب (۳۸)

نور تو کجاست؟

من کجا در جستجوی نور تو باشم؟

نور تو، در خـانه هـایی است که اجـازه دادی آن خـانه هـا، محترم و با عظمت باشـند، داخل آن خانه ها، افرادی هسـتند که هر صبح و شام نام تو را یاد می کنند.

تو درباره آن افراد برایم بیشتر توضیح می دهی: کسانی که تجارت، آنان را از یاد تو و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی کنـد، آنان از روز قیامت بیم دارند، روز قیامت روزی است که دل ها و دیدگان، مضـطرب و پریشان می شوند. تو در آن روز به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند، پاداش می دهی و از فضل و کرم خویش به آنان پاداشـی افزون می بخشی، تو به هر کس که

بخواهی، روزیِ بیشمار می دهی.

* * *

وقتی جبرئیل برای پیامبر این آیات را خواند، پیامبر این آیات را برای مردم خواند، مردم به فکر فرو رفتند، به راستی تو از کدام خانه ها سخن می گویی؟

یکی از مسلمانان از پیامبر پرسید: «ای پیامبر ! این خانه ها کدامند؟». پیامبر در جواب فرمود: «منظور از آن خانه ها، خانه های پیامبران است».

در این میان یکی بلند شد و با دست به خانه علی و فاطمه(علیهما السلام) اشاره کرد و گفت:

ـــــ ای پیامبر ! آیا این خانه هم از آن خانه ها می باشد؟

ـــــ آری. خانه علی و فاطمه(علیهما السلام) از بهترین آن خانه ها می باشد.(۱۲۵)

آن روز همه فهمیدند که تو خانه ولایت را محترم داشته ای و اراده کردی تا خانه ولایت با عظمت باشد.

* * *

نور: آیه ۳۹

وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَاب بِقِیعَه یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّی إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ (۳۹)

اکنون درباره اعمال کافران سخن می گویی، کارهای آنان همچون سرابی در بیابان است که انسان تشنه، آن را آب می پندارد، او به سوی سراب می رود تا آب بنوشد، امّا وقتی به آن می رسد، آبی نمی یابد. کافر در این دنیا کارهایی

انجام می دهد و فکر می کند که کارهای او نیک است، امّا چنین نیست، شیطان کارهای او را برایش زیبا جلوه داده است، روز قیامت که فرا رسد، او برای حسابرسی به پیشگاه تو می آید، آن روز حقیقت را می فهمد و تو به حساب او خیلی سریع رسیدگی می کنی.

کافر در بیابان خشک و سوزانِ زندگی به جای آب دنبال سراب می رود و از تشنگی جان می دهد، امّا مؤمن در پرتو ایمان، چشمه زلال هدایت را می یابد و به سعادت می رسد.

* * *

نور: آیه ۴۰

أَوْ كَظُلُمَات فِی بَحْر لُجِّیّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْض إِذَا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَكَدْ یَرَاهَا وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُور (۴۰)

کافر مانند کسی است که در دریای پهناوری غرق شده است و در تاریکی ها گرفتار شده است، شب است و هوا ابری. موج به دنبال موج می آید، تاریکی بر تاریکی افزوده می شود، او حتّی نمی تواند دست خود را ببیند، او نمی داند ساحل نجات کجاست !

* * *

اگر در اقیانوس مسیر ساحل را گم کنم، نگران و مضطرب می شوم، از طوفانی که در راه است، می ترسم، نمی دانم به کدامین سو بروم، هوا ابری است، هیچ ستاره ای نمی بینم، همه جا تاریک است، خودم را هم نمی توانم

ص:۲۶۹

ببینم، قطب نما را هم نمی بینم، من چه کنم؟

من به این مثال تو فکر می کنم، تو در اینجا از دریا و تاریکی آن سخن گفتی، فقط فانوس دریایی می تواند مرا نجات بدهد !

برای اوّلین بـار که فانوس دریایی را در ساحل دریای سـرخ دیـدم، مـدّت ها به آن نگاه کردم، آن شب، شبی رؤیایی برای من بود، من از مکّه برگشـته بودم، به شـهر «جـدّه» آمـده بودم تـا بـا هواپیما به ایران پرواز کنم، به من خبر دادنـد که پرواز، بیسـت سـاعت تأخیر دارد، من به ساحل دریا رفتم. برای اوّلین بار، فانوس دریایی را دیـدم. نورش از کیلومترها دورتر، دیـده می شـد، همه کشتی ها با نور آن راهنمایی می شدند.

آن شب به فکر فرو رفتم، این دنیـا دریـای بزرگی است، انسـان هم بر کشتی زنـدگی خود سوار است، تو برای او یـک فانوس دریایی قرار داده ای تا با نورِ آن ،انسان هدایت شود.

تو به انسان اختیار داده ای، هر کس به سوی این فانوس دریایی بیاید، از طوفان و غرق شدن نجات پیدا می کند، امّا اگر کسی لجاجت کند و به سوی این فانوس نیاید راه به جایی نخواهد برد، ساحل نجات فقط اینجاست.

نور حقیقی در زنـدگی انسان، نور نبوّت و امامت است، نور محمّد و آل محمّد(علیهم السـلام) است، بدون آن، زندگی انسان تیره و تاریک خواهد بود.

* * *

اکنون جمله آخر این آیه را می خوانم: «هر کس که من نوری برای او قرار

ندهم، در آخرت هم نوری برای او نخواهد بود».

منظور تو از این سخن چیست؟

امام صادق(علیه السلام) در تفسیر این سخن تو چنین فرمود: «هر کس که خدا در این دنیا امامی برای او قرار نداد، در آخرت هم امامی نخواهد داشت تا او را به بهشت راهنمایی کند».(۱۲۶)

آری، در روز قیامت کسانی می توانند به بهشت بروند که حجّت و نماینده تو را شناخته اند و از او پیروی کرده اند، تو در هر زمانی برای مردم حجّت و نماینده ای قرار دادی و از مردم خواستی تا از او اطاعت کنند. هر کس امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است.

بعد از وفات پیامبر، تو علی(علیه السلام) را به عنوان امام معرّفی کردی، در روز غدیر خُمّ، مسلمانان با علی(علیه السلام) بیعت کردند و فهمیدند که علی(علیه السلام) جانشین پیامبر است، امّا عدّه ای بر پیمان خود ثابت قدم نماندند، آنان از ولایت علی(علیه السلام) روی برگرداندند و با او مخالفت کردند، آنان با ولایت دشمنی کردند، هر کس در این دنیا از امام زمان دوری کند، در روز قیامت امامی ندارد تا او را به بهشت راهنمایی کند.

امروز مهدی(علیه السلام) امام زمان من است، من از او پیروی می کنم، تو این توفیق را به من دادی تا قلب من با ولایت او آشنا شود، در پرتو ولایت او، قلب من روشن است.

نور: آیه ۴۲ – ۴۱

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّات كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲)

آنچه در زمین و آسمان است، تو را تسبیح می کنند، همچنین پرندگانی که در آسمان بال گشوده اند ، تو را تسبیح می کنند، هر کدام از موجودات، راه و رسم دعا و تسبیح خود را می دانند، تو بر آنچه آنان انجام می دهند، دانایی.(۱۲۷)

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را ستایش می کند و تو را به پاکی می ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم.

موجوداتی مثل ماه و خورشید و کوه و درخت، طبق بهره وجودی خود،

ص:۲۷۲

درکی از تو دارنـد، البتّه درک و شـعور آنان قابل مقایسه با درک انسان نیست، تو انسان را با درک و آگاهی بالایی آفریدی، امّا به موجودات دیگر به اندازه ظرفیّت خودشان، بهره ای از درک و شـعور دادی، آنان با همان شـعور مخصوص خود دعا می کنند و تو را ستایش می کنند.

فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ توست، تو با قدرت خود روز قیامت را برپا می کنی، همه انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند.

* * *

چرا در اینجا از «پرندگان» نام بردی؟ در پرندگان کدام ویژگی ای وجود دارد که نامشان را جداگانه می آوری؟

خلقت پرنـدگان پُر از اسـرار و شـگفتی است، ویژگی هـای آنان چشم و دل هر انسان عاقلی را به سوی خود جـذب می کنـد. پرندگان بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان ها پرواز می کنند.

بعضـی از آنـان به صورت دسـته جمعی از قـارّه ای به قـارّه دیگر مهـاجرت می کننـد، آگاهی عجیب آنان در پیش بینی هوا و اطّلاع دقیقشان از جغرافیای زمین بسـیار عجیب است، آنان هرگز راه خود را گم نمی کننـد، همه این ها نشانه هایی از قـدرت توست.

در اینجا از پرندگان نام بردی تا مرا با درس مهمّی از درس های توحید آشنا کنی.

* * *

در این آیه از تسبیح و دعای موجودات سخن گفتی، در آیاتِ دیگر قرآن از

حمد و سجده آنان یاد کردی.

موجودات جهان، چهار عبادت دارند که قرآن از آن ها سخن گفته است:

۱ – تسبیح: همه موجودات می دانند که کمبود دارند و به تو نیاز دارند، وقتی موجودی نقص های خود را می فهمد، تو را از آن نقص ها پاک می داند. در واقع، او درک می کند که کمبود دارد و برای ادامه حیاتش به تو نیاز دارد و تو بی نیاز هستی. این معنای تسبیح اوست.

۲ – دعا: آنان در وجود خود به تو نیاز دارند، این نیاز را احساس می کنند، این معنای دعای آن ها است. (منظور از کلمه «نماز موجودات» در این آیه همین دعای آن هاست).

۳ – حمد: وقتی موجودی، وجود خود را درک می کند، می فهمد که تو این وجود را به او داده ای و تو او را آفریده ای. او درک می کند که وجود او از تو سرچشمه گرفته است، این معنای حمد اوست.(۱۲۸)

۴ – سجده: کسی که به سجده می رود، می خواهد تواضع و فروتنی خود را نشان بدهد، موجوداتی که در آسمان ها و زمین هستند، تسلیم فرمان قوانینی هستند که تو در این جهان قرار دادی، آنان در برابر فرمان تو، فروتن هستند، این معنای سجده آنان است.(۱۲۹)

* * *

نور: آیه ۴۳

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحَابًا ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکَامًا فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَال فِیهَا مِنْ بَرَد فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشَاءُ وَیَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشَاءُ یَکَادُ سَنَا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳)

ص:۲۷۴

تو ابرها را در آسمان به حرکت در می آوری و آنان را به هم پیوند می دهی و بعد آن ها را متراکم می سازی. تو از لابه لای ابرها، قطرات باران را فرو می فرستی، همچنین از ابرهایی که در آسمان همچون کوه ها انباشته شده اند، دانه های تگرگ نازل می کنی، این تگرگ به هر کس که تو بخواهی زیان می رساند و به باغ ها و محصولات کشاورزی آسیب می رساند، تو از هر کس که بخواهی زیان تگرگ را دور می کنی، مهار ابر و باران و همه این جهان در دست توست، سود و زیان، مرگ و زندگی هم در دست توست.

تو با قدرت خود از ابر، رعد و برق ایجاد می کنی، برقی که گاهی نورش آن قدر شدید است که ممکن است به بینایی چشم انسان آسیب برساند. این نشانه قدرت توست، ابر از ذرّات آب تشکیل شده است، امّا تو از این ذرّات آب، رعد و برقی می آفرینی که می تواند همه چیز را بسوزاند.

در هر دقیقه در دنیا حدود شش هزار رعد و برق کوچک و بزرگ اتّفاق می افتد، رعد و برق های بزرگ می توانند در یک لحظه، گرمای ۳۰ هزار درجه سانتیگراد تولید کنند، گرمایی که تقریباً پنج برابر گرمای سطح خورشید است !!

برقی که در رعد و برق تولید می شود می تواند به ۱۰۰ میلیون ولت برسد !

* * *

نور: آیه ۴۵ – ۴۴

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۴) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّة مِنْ مَاء فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَع يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ (۴۵)

تـو خـدایی هسـتی که شب و روز را آفریـده ای، روز را از پی شب و شب را از پی روز پدیـدار می کنی، برای اهـل بصـیرت، پیدایش شب و روز، نشانه ای از قدرت توست.

تو همه جنبنـدگان را از آب آفریدی، با این که همه آن ها از یک چیز آفریده شده اند، امّا تنوّع زیادی دارند، گروهی از آنان بر روی شکم خود می خزند، گروهی روی دو پا و گروهی هم بر روی چهارپا راه می روند. تو هرچه را بخواهی می آفرینی و بر هر کاری توانا هستی.

* * *

نور: آیه ۴۶ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آَيَات مُبَيِّنَات وَاللَّهُ يَهْدِی مَنْ يَشَاءُ إِلَی صِرَاط مُسْتَقِيم (۴۶)

قرآن را برای انسان ها فرسـتادی، این قرآن، آیاتی بسـیار روشن دارد که مردم می تواننـد به آسانی آن را درک کننـد، تو همه انسـان هـا را هـدایت می کنی، پیـام و سـخن خود را به آنـان می رسـانی و راه خوب و بـد را نشـان می دهی، این اوّلین مرحله هدایت است، هدایتی که برای همه انسان ها می باشد.

پس از آن، برای کسانی که مرحله اوّل هـدایت را پذیرفتنـد و راه حقّ را انتخاب کردنـد، هدایت دیگری قرار می دهی و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی، این دوّمین مرحله هدایت است، تو آنان را به راه راست، هدایت می کنی، راه راسـت همان راه اطاعت از پیامبر و امام است.

* * *

نور: آیه ۴۷

وَيَقُولُونَ آَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّی

مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ وَمَا أُولَئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ (۴۷)

سخن از راه راست به میان آمد، راه راست، پیروی از راه نبوّت و امامت است، مؤمنان می دانند که اگر بخواهند به رستگاری برسند، باید از پیامبر و امام اطاعت کنند، امّا منافقان چنین نیستند، منافقان می گویند: «به خدا ایمان آوردیم و از پیامبر اطاعت می کنیم»، امّا وقت عمل از این سخن خود روی برمی گردانند، آنان ایمان نیاورده اند.

* * *

نور: آیه ۵۴ – ۴۸

وَإِذَا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ (۴۹) أَفِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ یَخَافُونَ أَنْ یَحِیفَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا کَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَخْشَ اللَّهَ وَیَتَّقْهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۵۳) قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَیْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَیْکُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ (۵۴)

گروهی از منافقان در مدینه زندگی می کردند، آنان خطر بزرگی برای اسلام بودند، تو آنان را به مسلمانان معرّفی کردی و از نشانه های آنان سخن به

آوردی.

منافقـان کسـانی بودنـد که هر وقت دین برای آنـان نفع مادّی داشت، ادّعای ایمان می کردنـد، امّا اگر می فهمیدنـد دین برای آنان سودی ندارد، از ایمان دست برمی داشتند.

وقتی یکی از آن منافقـان بـا مسـلمانی اختلاـف پیـدا می کرد، آن مسـلمان می گفت: «بیـا بـا هم نزد پیـامبر برویم تا او میان ما قضـاوت کنـد»، اگر پیامبر حقّ را به مسـلمان می داد، آن منافق سـخن پیامبر را نمی پـذیرفت، امّا اگر پیامبر به نفع او حکم می داد، سخن پیامبر را با اشتیاق می پذیرفت.

آیا دل هایشان بیمار بود؟ آیا دچار شکّ و تردید شده بودند؟ آیا می ترسیدند که تو و پیامبرت در حقّ آنان ظلم و ستم کنی؟ تو و پیامبر هرگز به کسـی ظلم نمی کنیـد، این منافقان هسـتند که به خود ظلم می کننـد، از پـذیرش حقّ روی برمی گردانند و سرمایه های وجودی خویش را تباه می کنند.

آری، منافقان تسـلیم سـخن و قضاوت پیامبر نبودند، امّا به راستی مؤمنان چگونه بودند؟ وقتی مؤمنان به حکم تو و حکم پیامبر تو فراخوانده شدند، چنین گفتند: «حکم خدا را شـنیدیم و اطاعت می کنیم»، این مؤمنان به سعادت رسیدند، آری، هر کس از تو و پیامبرت اطاعت کند و از تو بیم داشته باشد و تقوا پیشه کند، به رستگاری می رسد.

مؤمنان از پیامبر تو با تمام وجود اطاعت می کردنـد و حاضـر بودند جان خویش را فدای پیامبر کنند، امّا منافقان در لحظه های حسّاس پیامبر را تنها می گذاشـتند، آنان نزد پیامبر می آمدنـد و به نام تو سوگنـدهای سـخت یاد می کردند که پیامبر را یاری کنند، آنان چنین می گفتند: «ای پیامبر ! به خدا

ص:۲۷۸

قسم، هر وقت تو فرمان بدهی ما برای مقابله با دشمن به میدان مبارزه می رویم».

تو از پیامبر خواستی تا به آن منافقان چنین بگویـد: «این قـدر قسم بیهوده نخورید، اگر راست می گویید در عمل، اطاعت خود را نشان بدهید، بدانید که خدا بر همه کارهای شما آگاهی دارد، از فرمان خدا و فرمان من که پیامبر او هستم اطاعت کنید».

وقتی زمان جنگ فرا می رسید، منافقان به یاری پیامبر نمی آمدنـد و به عهـد خود وفا نمی کردند، آنان مسئول کارهای خود بودنـد، پیامبر وظیفه خود را انجام داد، اگر منافقان از پیامبر اطاعت می کردنـد، هـدایت می یافتند و رستگار می شدند، پیامبر وظیفه ای جز پیام رسانی آشکار نـداشت، او هیـچ کس را مجبور به ایمان نمی کند، او فقط حقّ و باطل را برای مردم بیان می کند، این مردم هستند که باید به اختیار خود، راه خود را انتخاب کنند.

آری، این که عـدّه ای از کسـانی که اطراف پیامبر بودنـد، منافق باشـند، نشانه شکست تلاش پیامبر نیست. پیامبر وظیفه ای جز رساندن پیام نداشت، او وظیفه اش را به خوبی انجام داد و تو به او پاداش می دهی.

* * *

نور: آیه ۵۵

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

ص:۲۷۹ص:

منافقان در مدینه از هر فرصتی برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کردند، پیامبر علی(علیه السلام) را به عنوان جانشین خود معرّفی کرد، منافقان روز عید غدیر با علی(علیه السلام) بیعت کردند، امّا تو می دانستی که آنان بر سر این پیمان خود باقی نمی مانند، تو از نیّت آنان آگاه بودی. تو می دانستی که بعد از پیامبر ظلم و ستم به اهل بیت(علیهم السلام) آغاز می شود.

منافقان منتظر بودند تا پیامبر از دنیا برود تا نقشه های خود را عملی کنند، آنان پس از رحلت پیامبر، به خانه علی(علیه السلام) حمله کردند، درِ خانه او را آتش زدند، دست های او را بستند و او را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کند. آنان راهی را آغاز کردند که سرانجامش شهادت حسین(علیه السلام) در کربلا بود، کسانی به خلافت رسیدند که برای حکومت چند روزه دنیا، امامان را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند...

تو همه این وقایع را می دانستی، برای همین، اکنون تو از وعده ای بزرگ سخن می گویی.

تو به مؤمنانی که عمل نیک انجام دادند، وعده می دهی که حکومت زمین را نصیب آنان کنی. تو قبل از این، حکومت را به کسانی همچون سلیمان(علیه السلام) داده بودی.

این وعده توست، مؤمنان سرانجام روی زمین به حکومت می رسند و دین اسلام را همان طور که تو می پسندی در همه زمین پابرجا و استوار خواهند ساخت، در آن روز، ترس مؤمنان به امنیّت و آرامش تبدیل می شود، آنان فقط تو را می پرستند و هیچ شریکی برای تو قرار نمی دهند. در آن روزگار هر کس راه کفر را در پیش گیرد، تبهکار است و روی خوشی و سعادت را نمی بیند.

ص:۲۸۰

* * *

اسم او، ابن سَـِنان بود، او نزد امـام صـادق(علیه السـلام) آمـد تـا دربـاره این آیه سؤال کنـد، او می خواست بدانـد منظور تو از «مؤمنان» در این آیه چه کسانی می باشند؟ تو از چه کسانی سخن می گویی؟

امام صادق(علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: «منظور خدا در این آیه ظهور مهدی(علیه السلام)می باشد».(۱۳۰)

آری، این وعده توست، سرانجام مهدی(علیه السلام) ظهور می کند و بر سرتاسر جهان حکومت می کند، او و یارانش، عدل و داد را در همه جا می گسترانند و همه مردم جهان، مسلمان می شوند.

* * *

دوست دارم بدانم وقتی مهدی(علیه السلام) ظهور می کند، دنیا چگونه خواهد بود و تو به بندگانت چه نعمت هایی می دهی؟

در آن روزگـار، از ظلم و سـتم هیـچ خبری نیست، فقر از میان می رود، مردم دیگر فقیری را نمی یابنـد تا به او صـدقه بدهنـد.(۱۳۱)

فرشـتگان همواره بر انسان ها سـلام می کنند; با آن ها معاشرت دارند و در مجالس آن ها شرکت می کنند، دل های مردم آن قدر پاک می شود که می توانند فرشتگان را ببینند.(۱۳۲)

تو آن روز، دست رحمت خویش را بر سر مردم می کشی و عقل همه انسان ها کامل می شود.(۱۳۳)

تو قوای بینایی و شـنوایی مردم را زیاد می کنی تا آنجا که مردم بـدون هیچ واسـطه ای، در هر کجای دنیا که باشـند می توانند مهدی(علیه السلام) را ببینند و کلام او را

ص:۲۸۱

بشنوند.(۱۳۴)

در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نمی شود و همه در سلامت کامل زندگی می کنند.(۱۳۵)

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی خورد و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می کنند.(۱۳۶)

روزگار ظهور، شکوه زیبایی ها و روز نعمت ها می باشد، اکنون من تو را سپاس می گویم که مرا مشتاق آن روزگار کرده ای، من چشم به راه آمدن مهدی(علیه السلام) هستم تا او را یاری کنم.

* * *

نور: آیه ۵۷ – ۵۶

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

از من می خواهی تا نماز را به پا دارم و زکات را پرداخت کنم و از سخنان پیامبر اطاعت کنم، باشد که مشمول لطف و مهربانی تو گردم !

من نباید فکر کنم که کافران در زمین قدرت و مقام خواهند یافت بلکه تو به آنان مهلت می دهی، امّا وقتی مهلت آنان به پایان آمد به عذاب سختی گرفتارشان می کنی و در روز قیامت هم، جایگاه آنان جهنّم است و به راستی جهنّم چه بد جایگاهی است !

ص:۲۸۲

نور: آیه ۵۹ – ۵۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّات مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَات لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْض كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹)

محور اصلی سخن تو در این سوره، حفظ عفّت عمومی جامعه است، از حجاب، کنترل غریزه شهوت و حفظ چشم از نگاه ناروا سخن گفتی، اکنون قانون وارد شدن فرزندان به اتاق خصوصی پدر و مادر را بیان می کنی.

کودکان خیلی از مسائل را می فهمند و روی آن ها حساسیّت زیادی دارند،

ص:۲۸۳

سهل انگاری پدر و مادر در این زمینه سبب شده است تا فرزندان، منظره هایی را ببینند و سلامت روحی و اخلاقی آنان، دچار آسیب شود، عمل به این قانون سبب حفظ عفّت در خانواده می شود.

تو فرزندان را به دو گروه تقسیم می کنی:

* گروه اوّل: فرزندان نابالغ

تا وقتی پسر یا دختر به سنّ بلوغ نرسیده است، می تواند بیشتر وقت ها به اتاق خصوصی پدر و مادر بیاید، امّا او باید در سه وقت حتماً اجازه بگیرد:

الف. قبل از نماز صبح.

ب. نزدیک ظهر که پدر و مادر در اثر گرما لباس از تن بیرون می آورند.

ج. بعد از نماز عشاء.

این سه وقت آنان نباید بدون اجازه وارد اتاق خصوصی پدر و مادر بشوند. جز این سه وقت، اجازه لازم نیست، زیرا اگر هر رفت و آمدی نیاز به اجازه داشته باشد، زندگی مشکل می شود.

* گروه دوم: فرزندان بالغ

وقتی پسر و دختر به سنّ بلوغ رسیدند، برای وارد شدن به اتاق خصوصی پدر و مادر باید حتماً اجازه بگیرند، برای وارد شدن به اتاق غیر خصوصی، اجازه لازم نیست.

تو این گونه احکام خود را برای انسان ها بیان می کنی که تو به همه چیز آگاه هستی و همه قوانین تو از روی حکمت است.

* * *

اگر یک آقا، خدمتکارِ مرد دارد، آن خدمتکار می تواند غیر از این سه وقت،

بـدون اجازه وارد اتاق خصوصـی آن آقا بشود. اگر یک خانم، خـدمتکارِ زن دارد، آن خدمتکار به غیر این سه وقت می تواند بـدون اجازه وارد اتاق آن خانم بشود. طبیعی است اگر زن و شوهری با هم زنـدگی می کننـد، خـدمتکار مرد یا خـدمتکار زن هرگز نباید بدون اجازه وارد اتاق خصوصی آن ها شود.

* * *

نور: آیه ۶۰

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَات بِزِینَه وَأَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۶۰)

در این سوره حجـاب را بر زنان واجب کردی و از آنان خواستی تا مو و بـدن خود را از مردان نامحرم بپوشاننـد (البتّه آنان می توانند گردی صورت، دست ها از انگشتان تا مچ و پاها از انگشتان تا مچ را نپوشانند).

در این آیه حکم حجـاب زنـان سـالخورده و از پـا افتاده را بیان می کنی: این زنان دیگر امیـدی به ازدواج ندارنـد، برای همین آنان می توانند پوشش خود را کنار بگذارند به شرط آن که خودآرایی نکرده باشند.

اگر آنان خود را بپوشانند برای آنان زیبنده تر است که تو خدای شنونده و دانا هستی و از همه رفتار بندگان خود باخبر هستی.

آری، زنان پیری که معمولاً کسـی به آنان برای مسائل جنسـی رغبت نمی کند، می توانند روسری از سر برگیرند، امّا آنان حقّ ندارند بدن خود را برهنه کنند.

همچنین یک زن سالخورده حقّ ندارد پس از خودآرایی بدون روسری در مقابل مردان ظاهر شود.

ص:۲۸۵

***

نور: آیه ۶۱

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱)

امروزه در جوامع غربی روابط خویشاوندی فراموش شده است تا آنجا که فرزندان، پدر و مادر خود را از خانه بیرون می کنند و پدران، جوانان خود را به حال خود رها می کنند.

تو دوست داری که رابطه انسان با خویشانش محکم و استوار باشد، انسان نباید نسبت به خویشاوندان خود بی تفاوت باشد، او نباید پدر، مادر، فرزند و بستگانش را فراموش کند. پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی از صفا و صمیمیّت جامعه حکایت می کند و دیگر انسان در چنین جامعه ای، احساس تنهایی نمی کند و خودخواهی ها و انحصارطلبی ها از او دور می شود.

تو به من اجازه می دهی تا بدون اجازه از یازده خانه غذا بخورم، از طرف دیگر در جامعه افرادی نابینا و بیمار وجود دارند، آنان نمی توانند کار کنند و نیازمند هستند، من می توانم آنان را همراه خود به این خانه ها ببرم و بدون

اجازه صاحبخانه به آن ها غذا بدهم.

امّا این یازده خانه کدام است؟

۱ – خانه همسر و خانه فرزندان (که در واقع خانه خودم محسوب می شود).

۲ – خانه پدر

۳ – خانه مادر

۴ – خانه برادر

۵ – خانه خواهر

۶ – خانه عمو

۷ – خانه عمه

۸ – خانه دایی

۹ – خانه خاله

۱۰ – خانه ای که کلیدش در اختیار من است. گاهی بعضی از افراد به خاطر ارتباط نزدیک و اعتمادی که به من دارند، مثلاً وقتی به مسافرت می روند کلید خانه خود را به من می دهند. وقتی من به آن خانه می روم، می توانم بدون اجازه صاحبخانه از غذایی که در آن خانه است، بخورم.

۱۱ – خانه دوست. منظور از دوست، کسی که با من آشنا می باشد، نیست، دوست کسی است که در دوستی اش با من صادقانه رفتار می کند، اگر کسی دوست من است، هرگز از این که من در خانه اش غذا بخورم، ناراضی نیست، این یازده خانه بود که تو در این آیه از آن ها نام بردی، من می توانم خودم به این خانه ها بروم و بدون اجازه از غذای آنان بخورم، همچنین می توانم افراد نابینا، شل و بیمار را به آن خانه ها ببرم و بدون اجازه صاحبخانه به آنان

غذا بدهم.(۱۳۷)

نکته مهم این است که من نمی توانم بـدون اجـازه صاحب این خانه ها، غـذا را از خانه آنان بیرون ببرم، فقط می توانم به قـدر نیاز غذا بخورم یا به بیمار و کور و.. به اندازه ای که گرسنگی آن ها برطرف شود، غذا بدهم. من نباید اسراف کنم.

* * *

از من می خواهی وقتی وارد خانه خودم می شوم به خانواده خودم سلام کنم، وقتی من به خانواده ام سلام می کنم، در واقع به خودم سلام کرده ام، خودم از آثار این سلام بهره مند می شوم.

تو دوست داری حتّی اگر خانواده در خانه نبودند، هنگام ورود به خانه، سلام کنم.

«سـلام» یکی از نام های توست، مایه برکت زندگی من می شود. «سـلام» یعنی من برای خانواده ام آرزوی سـلامتی و آرامش می کنم !

در اینجـا این جمله زیبـا را به من یاد می دهی تا هنگام ورود به خانه ام بگویم: «سـلامی از طرف خـدا ! سـلامی پر از برکت و نیکویی».

تو این گونه سخنان خود را برایم بیان می کنی، شاید من از آن ها پند بگیرم.

* * *

من چقدر افرادی را دیده ام که در جامعه به همه مهربانی می کنند، امّا دریغ از یک سـلام که به همسـر و فرزندان خود داشـته باشـند ! چرا بعضـی هـا این طور تربیت شـده انـد که چیزهـای زیبـا و خوب را برای غریبه هـا می گذارنـد و خانواده خود را از خوبی ها محروم می کنند ! به دیگران لبخند می زنند و سلام می کنند،

امّا وقتی وارد خانه می شوند، اخم می کنند، آنان فرزندان خود را از سلام محروم می کنند.

کاش آنان با این سخن تو آشنا بودند، کاش همه وقتی وارد خانه خود می شدند، چنین می گفتند:

سلامی از طرف خدا !

سلامی پر از برکت و نیکویی !

به راستی اگر مسلمانان به این دستور عمل می کردند، زندگی آنان زیبا می شد، وقتی مردی وارد خانه می شود و این جمله را می گوید، همه خستگی زن برطرف می شود و عشق و نشاط جایگزین آن می شود.

چرا ما این قدر با قرآن تو فاصله داریم ! چرا قرآن را می خوانیم، امّا معنای آن را نمی فهمیم، چرا به قرآن تو عمل نمی کنیم. قرآن، کتاب زندگی است، افسوس که ما آن را برای زندگی نمی خوانیم.

* * *

نور: آیه ۶۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲)

در آیات قبل درباره ارتباط با دوستان و خویشاوندان سخن گفتی، به مسلمانان آموختی تا با هم رابطه صمیمی داشته باشند، الآن وقت آن است تا از رابطه مسلمانان با پیامبر سخن بگویی. تو از مؤمنان می خواهی تا در همه

چیز از پیامبر اطاعت کنند و در کارهای مهم بدون اجازه او از جمعیّت جدا نشوند.

آری، کسانی که به تو و پیامبر تو ایمان آوردند کسانی هستند که وقتی پیامبر فرمان جهاد می داد به یاری او می آمدند، اگر کسی مشکلی داشت و نمی توانست به جهاد بیاید، نزد پیامبر می آمد و اجازه می گرفت و پیامبر هم دقّت می کرد و اگر مصلحت می دید به او اجازه می داد، تو از پیامبر خواسته بودی تا در اجازه دادن دقّت کند، مبادا با اجازه دادن به گروه زیادی، لشکر اسلام تضعیف شود.

برخی از کسانی که با اجازه پیامبر به جهاد نمی آمدند، کار دنیایی را بر جهاد مقدّم کرده بودند، تو از پیامبر خواستی تا برای آنان طلب بخشش کند که تو بخشنده و مهربان هستی.

* * *

نور: آیه ۶۳

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)

پیامبر کسی است که امر و نهی او با امر و نهی دیگران فرق می کند، اگر او مسلمانان را برای مسأله ای فرا خواند، حتماً موضوع مهمّی پیش آمده است. مسلمانان باید سخن او را مهم بشمارند، آری، به درستی که فرمان او، فرمان توست، وقتی او مردم را فرا می خواند، در واقع تو آنان را فراخوانده ای، هرگز نباید فراخواندن او را ساده و عادی گرفت.

ص:۲۹۰

پیامبر مردم را فرا می خواند، همه نزد او جمع می شدند، سپس پیامبر به آنان خبر می داد که باید برای مقابله با دشمن به جهاد بروند، مؤمنان با تمام وجود آمادگی خود را اعلام می کردند، امّا منافقان پشت سر دیگران مخفی می شدند و یکی پس از دیگری فرار می کردند، آنان به گونه ای فرار می کردند که پیامبر آنان را نبیند، امّا تو که آنان را می دیدی و از حال آنان باخبر بودی، آنان به خیال خود، جانشان را نجات داده بودند، امّا نمی دانستند که تو آنان را به بلای سختی در این دنیا گرفتار می کنی و در روز قیامت هم عذاب دردناکی در انتظارشان است.

* * *

نور: آیه ۶۴

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ وَیَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۶۴)

در این سوره دستورهای مختلفی را بیان کردی: حجاب، پرهیز از نگاه ناروا، روابط صمیمی با خویشاوندان و دوستان، اطاعت از سخنان پیامبر و...

در اینجا به سه نکته اشاره می کنی تا در من انگیزه عمل به این دستورها ایجاد شود:

اول: آنچه در آسمان ها و زمین است از آن توست، تو به اطاعتِ بندگانت نیاز نداری، تو خدای بی نیاز هستی.

دوم: تو از همه کردار بندگان خود آگاهی، کوچک ترین عمل آنان از تو پنهان

نمی ماند.

سوم: روز قیامت حقّ است، تو همه انسان ها را زنده می کنی، آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو آنان را از حقیقت کارهایشان باخبر می کنی، خوبان را به بهشت می بری و بدان را گرفتار جهنّم می کنی.

وقتی من بدانم تو به تمام کردار من آگاهی داری، سعی می کنم از گناه دوری کنم، آری، تو به هر چیز دانا هستی.(۱۳۸)

ص:۲۹۲

سوره فُرقان

اشاره

ص:۲۹۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۲۵** قرآن می باشد.

۲ - «فُرقان» به معنای «جداکننده حق از باطل» می باشد، قرآن کتابی است آسمانی که حق را از باطل جدا می کند. در آیه اوّل قرآن به عنوان «فرقان» یاد شده است و به همین خاطر این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: توحید، نبوّت، حق و باطل، روز قیامت، نعمت های خدا، عظمت جهان آفرینش...

ص:۲۹۴

فُرقان: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْارْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِى الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا (۲) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (۳)

تو خدای بزرگواری هستی که این قرآن را بر بنده ات، محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی،

قرآن حقّ را از باطل جدا می کند، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا جهانیان را از عذاب روز قیامت بترساند.

فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ توست، تو هرگز فرزندی نداری، تو بی نیاز از همه چیز هستی، تو در فرمانروایی خود، هیچ شریکی نداری، هر

ص:۲۹۵

چیزی که در این جهان وجود دارد، آفریده توست، تو این جهان و هر چه در آن است را آفریدی و زمان نابودی آن را نیز مشخّص کردی.

اگر من چیزی را بسازم، نمی دانم چه زمانی نابود خواهد شد، دیگر اختیار آن از دست من خارج می شود، اگر ساختمانی را بسازم، نمی دانم آن ساختمان کی خراب می شود، شاید زلزله ای بیاید و ساختمان با خاک یکسان شود، اختیارِ وجود و نابودی آن ساختمان در دست من نیست !

ولی وقتی تو چیزی را آفریدی، از همان ابتدا زمان نابودی آن را هم مشخّص می کنی، آفریده تو هرگز نمی تواند از قدرت تو خارج شود، تو هر لحظه به آفریده های خود تسلّط داری.

لحظه ای فکر می کنم، کره زمین با همه آن عظمت هایی که دارد; کوه ها، دریاها، اقیانوس ها، در مقابل خورشید ذرّه ای بیش نیستند. می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد. کهکشان راه شیری که سیّاره زمین و منظومه شمسی در آن می باشد، ۲۰۰ میلیارد برابر بزرگ تر از حجم خورشید است.

قطر کهکشان راه شیری ۱۰۰ هزار سال نوری است، امّا تو کهکشان دیگری هم را خلق کرده ای که قطر آن ۶ میلیون سال نوری است، دانشمندان به آن کهکشان «آی. سی ۱۰۱۱» می گویند.

قطر این کهکشان ۶۰ برابر کهکشان راه شیری است و در آن صد هزار میلیارد ستاره وجود دارد.

این کهکشان بیش از یک میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد، نور می تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور

با این سرعت، یک میلیارد سال طول می کشد تا از آن کهکشان به زمین برسد !

این تنهـا گوشه ای از جهـان هستی است، تو همه این ها را آفریـدی، زمان نابودی آن ها را هم می دانی، وجود همه این ها در دست قدرت توست.

* * *

تو چنین خـدایی هستی که جهانی با این عظمت آفریـدی، به راستی که کافرانی که خـدایان دروغین را می پرسـتند در جهل و نادانی هسـتند، کافران بت هایی را می پرسـتند که قطعه ای از سـنگ یا چوب هسـتند، آن بُت ها توانِ آفریدن چیزی را ندارند بلکه خودشان هم آفریده شده اند.

کسـی شایسـته پرسـتش است که به مخلوقات خود سود می رسانـد و به آنان نعمت، ارزانی می دارد، خدا کسـی است که می آفرینـد، می میرانـد و بار دیگر زنده می کند. این بُت ها اختیار سود و زیانی برای خویش ندارند، نه می توانند بیافرینند، نه می توانند بمیرانند و نه می توانند بار دیگر زنده کنند، به راستی چرا کافران در مقابل این بُت ها سـر به سـجده می برند و آن ها را پرستش می کنند؟

* * *

فُرقان: آیه ۶ – ۴

وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَـٰذَا إِلَّا إِفْکٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴) وَقَالُوا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَى عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلًا (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُورًا رَحِیمًا (۶)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت این بُت پرستان فرستادی، او قرآن را برای آنان

خوانـد و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد، امّا قرآن را دروغ خواندنـد و گفتند: «این قرآن چیزی جز افسانه نیست، محمّد این سخنـان را از پیش خودش سـاخته است و گروهی هم او را یاری کرده انـد»، این سـخن بُت پرسـتان درباره قرآن ظلمی بزرگ است، آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)نسبتی ناروا دادند.

آن بُت پرسـتان سـخن دیگری هم درباره قرآن می گفتنـد، آنان به مردم چنین می گفتنـد: «این سـخنانی که محمّد می گوید، همان افسانه های گذشـتگان است که در کتاب ها نوشـته شده است، هر صـبح و شام، پیروان محمّد این سـخنان را برای او می خوانند و او این سخنان را حفظ می کند، سپس نزد شما می آید و آن سخنان را بازگو می کند».

این چه سخن یاوه ای است که آنان درباره قرآن می گویند؟

این قرآن ساخته ذهن بشـر نیست، زیرا در آن دانش ها، تاریخ اقوام پیشـین، قوانین مناسب با نیاز بشـر ذکر شده است، همچنین اسـراری از جهـان در قرآن بیـان شـده است، چگونه ممکن است ذهن بشـری چنین چیزهایی را درک کنـد؟ این قرآن، سـخن توست، تو که از اسرار آسمان ها و زمین آگاهی داری، می توانی چنین سخن بگویی.

بُت پرستان قرآن را دروغ خواندند، امّا تو راه توبه را به روی آنان باز می گذاری، تو خدای بخشنده و مهربان هستی، اگر آنان توبه کنند و به سوی تو بازگردند، تو گناه آنان را می بخشی.

* * *

فُرقان: آیه ۱۰ - ۷

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْاسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ

کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّهٌ یَأْکُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (٨) انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا (٩) تَبَارَکَ الَّذِی إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْرًا مِنْ ذَلِکَ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَیَجْعَلْ لَکَ قُصُورًا (١٠)

دوست دارم بدانم چه چیز مانع ایمان آوردن بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله)می شد؟ راز ایمان نیاوردن آنان چه بود؟

آنان دو سخن مهم داشتند:

* سخن اوّل

آنان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال آنان این بود که چرا تو انسانی را به پیامبری فرستاده ای؟ اگر تو فرشته ای را به پیامبری می فرستادی، حتماً آنان به او ایمان می آوردند !

سخن آنان این بود: «این دیگر چه پیامبری است که غذا می خورد و مثل مردم عادی، در کوچه و بازار راه می رود؟ محمّد ما را از عذاب روز قیامت می ترساند، چرا فرشته ای با او نازل نشده است تا دلیل راستگویی او باشد و آن فرشته ما را از عذاب بترساند؟».

آنان از حکمت تو بی خبرند که چنین سخنی می گویند، حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همه قرار دهی، کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد، یوسف(علیه السلام)، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف(علیه السلام)، فرشته بود، هرگز غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان،

الگو نبود.

* سخن دوم

اگر واقعاً تو می خواستی انسانی را به پیامبری بفرستی، چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) را برگزیدی؟ محمّد(صلی الله علیه وآله) که هیچ گنجی از طلا ندارد، او باغی که میوه های متنوّع داشته باشد، ندارد. او همچون ما ثروتمند نیست. آنان فکر می کردند که ثروت دنیا، نشانه ارزش انسان نزد توست.

این بُت پرستان وقتی می دیدند گروهی به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده اند با خود می گفتند که محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را جادو کرده است، آنان به پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)می گفتند: «شما از مردی جادوگر پیروی می کنید».(۱۳۹)

آن بُت پرستان چه سخنان ناروایی را درباره پیامبر تو گفتند، آنان حقّ را شناختند و آن را انکار کردند، آنان فهمیدند که قرآن، معجزه توست، محمّد(صلی الله علیه وآله)به آنان گفت: «اگر می توانید یک سوره مانند قرآن بیاورید»، چرا آنان یک سوره مانند قرآن نیاوردند؟

آنان با این سخنان نتوانستند مانع رشد اسلام شوند، بلکه خود را از راه سعادت محروم کردند، آنان راه را به روی خود بستند و دیگر نمی توانند راه راست را پیدا کنند.

تو حقّ و باطل را برای همه آشکار می کنی، این قانون توست، تو به همه انسان ها اختیار دادی، کافران به اختیار خود تصمیم گرفتند از حقیقت رو برگردانند و برای همین از راه هدایت باز ماندند.

تو خدای بزرگواری هستی، اگر بخواهی می توانی به محمّد(صلی الله علیه وآله) ثروتی بهتر از آنچه کافران گفتند، عطا کنی، تو می توانی به او باغ هایی بدهی که از زیر

درختان آن، نهرهای آب جاری است و می توانی به او قصرهای باشکوه بدهی. آن کافران تصوّر می کنند که شخصیّت انسان به ثروت اوست، امّا چنین نیست، داشتن ثروت زیاد و باغ و قصرهای باشکوه با هدف پیامبر سازگاری ندارد، پیامبر آمده است تا انسان ها را تربیت کند، تو چنین اراده کردی که او ثروت زیادی نداشته باشد، تو این را برای هدف او بهتر دانستی.

* * *

فُرقان: آیه ۱۶ – ۱۱

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَهِ سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (۱۲) وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴) قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶)

بُت پرستان روز قیامت را انکار می کردند و به آن ایمان نداشتند. وقتی انسانی، روز قیامت را تکذیب کرد، دست به هر گناهی می زند و از ظلم به دیگران هراسی ندارد، تو برای چنین انسان هایی عذاب سوزان جهنّم را آماده کرده ای !

روز قیامت که فرا رسد، تو آنان را زنده می کنی، وقتی آنان آتش جهنّم را از دور می بینند و صدای جوش و خروش جهنّم را می شنوند، ترس و وحشت وجود آنان را فرا می گیرد.

ص:۳۰۱

آنـان امروز قیـامت را انکـار می کننـد، امّـا وقـتی جهنّـم را ببیننـد، پشـیمان می شونـد، آن وقت دیگر پشـیمانی سـودی نـدارد. فرشـتگان غُـل و زنجیر به دست و پـای آنـان می بندنـد و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهنـد، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می شود و آرزوی مرگ می کنند.

فرشتگان به آنان می گویند: «امروز یک بار آرزوی مرگ نکنید، بلکه مرگ بسیار طلب کنید، بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در عذاب خواهید ماند».

این کافران چرا با خود چنین می کنند؟ چرا راه کفر را در پیش می گیرند و خود را از سعادت محروم می کنند؟

کفر بهتر است یا ایمان؟ جهنّم بهتر است یا بهشت؟

کدام بهشت؟

بهشتی که تو به اهل تقوا وعده دادی. همان بهشتی که پاداش اعمال نیک آنان است.

تو در روز قیامت اهل تقوا را در بهشت جای می دهی و آنان در آنجا برای همیشه از نعمت های زیبای تو بهره منـد می شوند، هر آنچه را که بخواهند برایشان فراهم است، این وعده ای است که بر عهده توست و هرگز وعده تو دروغ نیست.

* * *

فُرقان: آیه ۱۹ - ۱۷

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا

سُبْحَانَکَ مَا کَانَ یَنْبَغِی لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیَاءَ وَلَکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَکَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا کَبِیرًا (۱۹)

روز قیامت تو با قدرتت به بُت ها اجازه می دهی تا سخن بگویند. تو به بُت ها می گویی: «آیا شما بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان گمراه شدند؟».

آنان در جواب می گویند: «خدایا ! تو پاک و منزّهی از این که شریک داشته باشی ! برای ما سزاوار نبود که جز تو کسی را سرپرست خود بگیریم، تو به این کافران و پدرانشان نعمت های فراوانی دادی و آنان غرق در خوشی ها و لذّت ها شدند، آنان به جای آن که شکرگزار تو باشند، تو را فراموش کردند و جماعتی تبهکار شدند».

آن وقت است که تو به بُت پرستان چنین می گویی: «شما می گفتید این بت ها شریک من هستند، دیدید و شنیدید که بُت ها سخن شما را انکار کردند، اکنون نمی توانید عذاب را از خود برطرف سازید، شما نمی توانید کسی را به یاری بطلبید، امروز هر کس از شما که ستم روا داشت به عذاب بزرگی گرفتار می شود».

* * *

در آن روز بُت ها به پیروان خود می گویند: «شما ما را نمی پرستیدید، شما هوس و خیالات خود را می پرستیدید ! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت کردیم؟ خدا میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می پرستیدید، بی خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم».(۱۴۰)

ص:۳۰۳

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می برنـد، در روز قیامت، همه انسان ها، نتیجه اعمال خویش را می یابند، آن روز معلوم می شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه ای !

کسانی که بُت ها را پرستش کرده انـد، به عـذاب گرفتار می شونـد و بندگان خوب تو به بهشت می روند، همه بُت ها در آن روز نابود می شونـد و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان سودی برسانند و از خطرها نجاتشان بدهند، امّا وقتی می بینند که این بت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشـقی، این بُت ها را می پرستیدنـد، آن وقت که بت های آنان نابود می شوند، می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه های وجودی خویش را در پای بُت ها ریختند و اکنون آن بُت ها، هیچ شده اند، آنان به خود ظلم کردند.

کـاش آنـان تو را می پرستیدنـد که هرگز نـابود نمی شوی، تو پایان نـداری، تو یگانه و بی نیازی !، تو همواره بوده ای و برای همیشه خواهی بود.(۱۴۱)

* * *

چگونه ممکن است که بُت های بی جان در روز قیامت سـخن بگویند؟ آیا قطعه ای که از چوب یا سـنگ تراشیده شده است، می تواند سخن بگوید؟

روز قیـامت، روز شـگفتی ها است، در آن روز اعضای بـدن انسان هم سـخن می گوینـد و بر اعمال و رفتار انسان شـهادت می دهنـد. گناهکاران به اعضای بـدن خود می گوینـد: «چرا بر ضـدّ ما گواهی دادیـد؟» آن ها پاسـخ می دهنـد: «خدایی که تمام موجودات را گویا می سازد، ما را نیز گویا کرد».(۱۴۲)

آری، تو بر هر کاری توانا هستی، در آن روز، اراده می کنی که به بُت ها قدرت سخن گفتن دهی.

* * *

فُرقان: آیه ۲۱ – ۲۰

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰) وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۱)

سخن بُت پرستان این بود که چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) غذا می خورد و مانند مردم عادی، در کوچه و بازار راه می رود؟

چرا آنان فکر نمی کنند، محمّد(صلی الله علیه وآله) که اوّلین پیامبر تو نیست، قبل از او نیز پیامبران زیادی را فرستادی که همه انسان بوده انـد. حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همگان قرار دهی. کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد.

سخن دیگر بُت پرستان این بود: چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) ثروت زیادی ندارد؟ چرا گنج های طلا و باغ های میوه ندارد؟

حکمت تو چنین است، تو بعضی از بندگان خود را فقیر می گردانی تا ثروتمندان را امتحان کنی، تو فقیران را مایه آزمایش ثروتمندان قرار می دهی. فقیران باید بر فقر خود صبر کنند که تو بر حال بندگان خود آگاهی.

صلاح را در این دیدی که محمّد(صلی الله علیه وآله) ثروت زیادی نداشته باشد، اگر تو

می خواستی می توانستی به او ثروت زیادی بـدهی. بُت پرسـتان تصوّر می کنند که شخصیّت انسان به ثروت اوست، امّا هرگز چنین نیست، ثروت زیاد نشانه امتحان توست نه نشانه محبّت تو !

داشـتن ثروت زیاد با هـدف مقـدّس محمّد(صـلی الله علیه وآله) سازگاری ندارد، تو محمّد(صـلی الله علیه وآله)را فرسـتادی تا مردم را به سوی تو هدایت کند، این که او ثروتمند نباشد، برای این هدف بهتر است. تو صلاح کار بندگان خود را می دانی.

* * *

فُرقان: آیه ۲۴ – ۲۲

یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَـائِکَهَ لَـا بُشْـرَی یَوْمَئِـذ لِلْمُجْرِمِینَ وَیَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۲۲) وَقَـدِمْنَا إِلَی مَـا عَمِلُوا مِنْ عَمَـل فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِیلًا (۲۴)

بُت پرسـتان، روز قیـامت و زنـده شـدن پس از مرگ را تکـذیب می کردنـد و محمّـد(صـلی الله علیـه وآلـه) را دروغگـو می پنداشـتند. آن ها به محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می گفتند: «چرا فرشـتگان از آسـمان نازل نشدند؟ چرا ما خدا را نمی بینیم؟». آنان تکبّر ورزیدنـد و طغیان کردند. آن ها بُت های خود را می دیدند و در مقابلش سـجده می کردند و تصوّر می کردند که تو را هم مانند بُت ها می توان با چشم دید.

هیچ کس نمی تواند تو را با چشم ببیند. اگر تو را می شد با چشم دید، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می رود و تو هرگز از بین نمی روی.

ص:۳۰۶

تو صـفات و ویژگی های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از این صفات را می داشتی، یقیناً می شد تو را درک کرد و می شد تو را با چشم دید، امّا دیگر تو نمی توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می کرد.

تو یگانه ای ! هیچ صـفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، از این رو هرگز نمی توان تو را حس کرد و یا تو را دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی تواند تو را با چشمِ سر ببیند.

* * *

بُت پرسـتان دو خواسـته داشتند، یکی دیدار تو بود، دیگری دیدار فرشتگان. فرشتگان را می توان با چشم دید، سرانجام روزی می آید که آنان فرشتگان را می بینند و به آرزوی خود می رسند.

روز قیامت که فرا رسد، بُت پرسـتان فرشتگان را می بینند، امّا در آن روز، فرشتگان به مُجرمان هیچ بشارت و خبر خوشی نمی دهنـد، بُت پرسـتان می بیننـد که فرشـتگان به سوی آنان می آیند تا آنان را به جهنّم ببرند، آنان فریاد بر می آورند: «ما را امان دهید».(۱۴۳)

* * *

بُت پرسـتان در دنیا بُت ها را می پرسـتند و گاهی برای بُت های خود، حیوانی را قربانی می کنند و گوشت آن را به بیچارگان می دهند، آنان خیال می کنند که این کارها، در روز گرفتاری برایشان مفید خواهد بود، امّا همه کارهای آنان محکوم به فنا و نابودی است.

آنان در مقابل بُت ها سـجده می کننـد و باور دارنـد این سـجده ها برای آنان مفید است، امّا این گمراهی شدید است، آنان از راه حقّ دور افتاده اند و اعمالشان

ص:۳۰۷

تباه می شود.

روز قیامت به بررسی اعمال آنان می پردازی و همه آن کارها را تباه می کنی، آنان چشم باز می کنند و می بینند هیچ اثری از کارهای آنان باقی نمانده است، همه کارهایشان همچون ذرّات غبار در هوا پراکنده و نابود می شوند، آن وقت است که امید آنان ناامید می شود.

این حال بُت پرستان و کافران است، امّا در روز قیامت، مؤمنان به پاداش کارهای خود می رسند، تو آنان را در بهشت جای می دهی و به راستی که آنان در بهترین منزلگاه و نیکوترین جایگاه خواهند بود.

* * *

فُرقان: آیه ۲۶ – ۲۵

وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

از من می خواهی تا روز قیامت را به یاد آورم، روزی که تو آسمان و «غَمام» را می شکافی و فرشتگان را فرو می فرستی، در آن روز، فرمانروایی از آنِ توست، به راستی که آن روز برای کافران، روز سخت و ناگواری خواهد بود.

* * *

از «غَمام» سخن گفتی، منظور تو از این واژه چیست؟

به ابری که در آسمان است، «غَمام» می گویند، آیا تو در روز قیامت ابر را می شکافی؟

ص:۳۰۸

این ابر چیست که تو در اینجا از آن سخن می گویی؟

بعضـی ها درباره این «ابر» چنین نوشـته اند: «وقتی قیامت بر پا می شود، همه ستارگانی که در آسمان هستند، منفجر می شوند، در اثر انفجار آن ها، فضای آسمان پر از گَرد و غبار می شود، زمین از گَرد و غبار پوشیده می شود، منظور از ابر، همان گَرد و غبارها هستند که آسمان دنیا را می پوشانند».(۱۴۴)

من در کتاب ها به جستجوی بیشتر می پردازم، به این سخن می رسم: «اگر مظلومی که به او ظلم شده است، نفرین کند، هفت آسمان گشوده می شود، نفرین او به بالای غمام می رسد و خدا به او می گوید: به خدا قسم تو را یاری می کنم...».(۱۴۵)

من به این سخن فکر می کنم و به سه نکته می رسم:

نکته اوّل: قبل از قیامت هم «غَمام» وجود دارد، لازم نیست که ستارگان منفجر شوند و گَرد و غبار ایجاد شود تا غمام به وجود آید، همین الآن هم که ستارگان در آسمان وجود دارند، «غَمام» هست.

نکته دوم: غَمـام بالای هفت آسـمان وجود دارد. دعـای مظلوم از هفت آسـمان عبور می کنـد، سـپس به غمام می رسـد. پس معلوم می شود غمـام ربطی به انفجار سـتارگان نـدارد، همه سـتارگان در آسـمان اوّل می باشـند، انفجار آن ها در روز قیامت، غباری را در آسمان اوّل ایجاد می کند، این غبار ربطی به بالای آسمان هفتم ندارد.

نکته سوم: منظور از غمـام، ابرهـای معمولی که من در آسـمان دنیـا می بینم، نیست. این ابرها که باران از آن ها نازل می شود، در همین آسمان دنیا می باشند، امّا غمام چیزی است که در بالای آسمان هفتم است.

* * *

الآن دیگر وقت آن است که معنای واژه «غمام» را در زبان عربی بررسی کنم. این واژه در اصل به چیزی که مانعِ دید شود، گفته می شود. از آن جهت که ابرها مانع دیده شدن خورشید و آسمان می شوند، به آن ها «غمام» می گویند.

بعد از هفت آسمان، دنیای ملکوت آغاز می شود، دنیایی که هیچ انسانی غیر از محمّد(صلی الله علیه وآله) آن را درک نکرده است. شبی که محمّد(صلی الله علیه وآله) به معراج رفت، از هفت آسمان عبور کرد و سپس به این حجاب ها رسید، حجاب هایی که از نور بود.(۱۴۶)

اکنون که می دانم واژه «غمام» در اصل چیزی است که مانعِ دید می شود، می توانم معنای این آیه را بفهمم: پس از آسمان هفتم، حجاب هایی وجود دارد، به این حجاب ها، «غمام» می گویند، زیرا این حجاب ها، مانع دیده شدن دنیای ملکوت می شوند.

پس «غمام»، گَرد و غباری که از انفجار ستارگان ایجاد می شود، نیست ! همچنین «غمام» ابرهای باران زا نیستند، بلکه حجاب های بالای آسمان هفتم است که از دیده ها پنهان است، روز قیامت که فرا رسد، پرده ها از جلوی چشم انسان ها کنار می رود، همه نگاه می کنند، تو در آن روز آسمان و حجاب های بالای آن را می شکافی و فرشتگان را فرو می فرستی، آن روز همه می توانند فرشتگان را ببینند. آری، روز قیامت هم فرمانروایی از آنِ توست.

* * *

فُرقان: آیه ۲۹ – ۲۷

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا

ص:۳۱۰

خَلِيلًا (٢٨) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (٢٩)

روز قیامت، روز پشـیمانی کسانی است که به خود ظلم کردند، کسانی که راه کفر و گناه را می پیمایند در روز قیامت انگشت ندامت به دندان می گزند و می گویند: «ای کاش راه پیامبر را پیش گرفته بودیم، ای کاش از پیامبر پیروی می کردیم».

فرشـتگان به سویشـان می آینـد تـا آن ها را به سوی جهنّم ببرنـد، آن وقت است که هر یک از آن ها می گویـد: «وای بر من ! کـاش فلان مرد کـافر را به دوستی برنمی گزیـدم، من پیام قرآن را شـنیدم، امّا رفیق بـد، مرا گمراه کرد، او شـیطانِ من شـد و شیطان همیشه به انسان ضرر می زند».(۱۴۷)

آری، رفیق بد می تواند انسان را از سعادت و رستگاری دور کند، من باید به هوش باشم، مبادا فریب چنین دوستی را بخورم، باید بدانم که پشیمانی در روز قیامت، هیچ سودی ندارد.

ص:۳۱۱

فُرقان: آیه ۳۰

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

روز قیامت روزی است که پیامبر از این امّت به تو شکایت می کند، او دست های خود را رو به آسمان می گیرد و می گوید: «بارخدایا ! امّت من این قرآن را کنار گذاشتند و از آن دوری جستند».

وای بر من ! در روزی که امید به شفاعت پیامبر تو دارم، او از من نزد تو شکایت می کند که قرآن را رها کردم !

تو پیامبر را مایه مهربانی جهانیان معرّفی کردی، پس چرا او از امّت خویش چنین شِکوه می کند؟

چرا؟

پیامبر از حال و روز مسلمانان باخبر است، او به خوبی می داند:

ص:۳۱۲

بعضی ها فقط برای ثواب آن را خواندند و هرگز در پیام های آن اندیشه نکردند، قرآن را خواندند ولی معنای آن را نفهمیدند.

بعضی ها قرآن را فقط برای مهریه عروس، بالای سر مسافر، سوگند یاد کردن، و کتاب استخاره... خواستند.

بعضی ها وقتی خواستند قرآن را معنا کنند، آن قدر سخنان دیگران را گفتند که در این میان، خودِ قرآن گم شد، آنان آن قدر احتمالات مختلف را گفتند که آیات قرآن، بی معنا جلوه کرد.

بعضی ها برای مردم سخنرانی کردند و از شعر و خواب و تاریخ، سخن ها گفتند، امّا تفسیر یک آیه از قرآن را برای مردم نگفتند.

بعضی ها کتاب های بیشماری را که انسان ها نوشته بودند، خواندند، امّا یک بار کتاب تو را مطالعه نکردند !

بعضی ها وقتی خواستند قرآن تو را معنا کنند، تا توانستند واژه های فلسفی را به زبان آوردند و نتیجه سخنانِ آنان این شد که قرآن برای مردم نامفهوم جلوه کرد، حال آن که تو قرآن را برای یادگیری، آسان ساخته بودی.

بعضی ها قرآن را حفظ کردند امّا روش زندگی آنان با قرآن بیگانه است.

اکنون که این مطالب را دانستم از تو می خواهم یاریم کنی تا من این گونه نباشم...

* * *

فُرقان: آیه ۳۱

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱)

پیامبر برای مردم مکّه قرآن می خوانـد و آنـان را به یکتـاپرستی دعوت می کرد، امّا گروهی از آنان با او دشـمنی می کردنـد، اکنـون تو او را دلـداری می دهی و به او می گویی: «ای محمّـد ! فقـط تو نیسـتی که بـا دشـمنیِ مخالفـان روبرو شـده ای، این سرنوشت همه پیامبران بوده است که با دشـمنان شیطان صفت درگیر شده اند، بدان که تو بی یاور نیستی، من راهنما و یاور تو هستم و این تو را کفایت می کند».

آری، تو از پیـامبران خواسـتی تـا مردم را به راه راست دعوت کننـد، طـبیعی است، کسـانی که در گمراهی بودنـد بـا پیـامبران دشـمنی می کردنـد. گمراهـان از روی لجـاجت حاضـر به ایمـان آوردن نبودنـد، پیـامبران هم که هرگز با کافران دوست نمی شدنـد، پس میان کافران و پیامبران همواره دشـمنی بوده است، این یک قانون است: «هرگز پیروان هـدایت با پیروان گمراهی، دوست نمی شوند».

این همان «تبرّا» می باشد.

* * *

دین، هم اصول دارد و هم فروع. تولّا و تبرّا، از فروع دین است.

تولّا، یعنی با دوستان خدا، دوست بودن !

تبرّا، یعنی با دشمنان خدا، دشمن بودن ! یعنی شیطان گریزی !

تبرّا، یعنی بی رنگی تمام جاذبه ها و جلوه های شیطانی در زندگی من !

تبرّا، یعنی بریدن از همه پلیدی ها و پیوستن به همه خوبی ها !

* * *

فُرقان: آیه ۳۴ – ۳۲

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲) وَلَا يَأْتُونَكَ

بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

تو در شب قدر همه قرآن را به قلب پیامبر نازل کردی، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود.

آن نزولی که جنبه رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی قرآن در مناسبت های مختلف، یک آیه یا چند آیه نازل می شد و پیامبر آن را برای مردم می خواند.

بُت پرستان مکّه همواره به دنبال بهانه بودند. آنان شنیده بودند که تو تورات و انجیل را یکباره بر موسی و عیسی(علیهما السلام)نازل کردی، بنابراین وقتی می دیدند که قرآن به صورت آیات جداگانه بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل می شود به او می گفتند: «اگر این قرآن از طرف خداست، چرا آن را یکجا و به صورت کتابی کامل بر تو نازل نمی کند؟».

تو قرآن را در مناسبت های مختلف بر پیامبر نازل کردی تا او با فرشته وحی در ارتباط باشد و این ارتباط دائمی، قلب او را قوی تر و اراده اش را نیرومندتر سازد. تو قرآن را به ترتیبی روشن و نظمی دقیق فرستادی.

اگر همه برنامه های اسلام (نماز، روزه، زکات، جهاد و....) یکجا نازل می شد، عمل به آن برای مردمی که به بُت پرستی عادت کرده بودند، کار سختی بود، همین سبب می شد تا آنان به سوی اسلام متمایل نشوند.

تو می خواستی آن مردم قدم به قدم، راه هدایت را بپیمایند، آری، قرآن تو، برنامه زندگی است نه صرفاً کتابی برای مطالعه ! تو اراده کرده بودی تا آن مردم با این کتاب، زندگی خود ر

ص:۳۱۵

بُت پرستان درباره قرآن بهانه جویی کردند و تو پاسخ سؤال آنان را دادی، تو،به هر سؤال بهانه جویانه آنان، پاسخی نیکو و کامل می دهی تا حقیقت آشکار شود.

این کسانی که بهانه جویی می کنند، حقّ را شناخته اند ولی از ایمان آوردن به آن روبرمی گردانند، تو در این دنیا به آنان فرصت می دهی، امّا در روز قیامت، عذاب سختی در انتظارشان است، فرشتگان آنان را با صورت بر زمین می کشانند و آنان را به سوی جهنّم می برند، در آن روز، آنان بدترین جایگاه را دارند و گمراه ترین مردم هستند.

* * *

فُرقان: آیه ۴۰ – ۳۵

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۶)
وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷) وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا
بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸) وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (۳۹) وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا
يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (۴۰)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در راه هدایت مردم با سختی های زیادی روبرو شد، او آن ها را به یکتاپرستی می خواند و به او سنگ می زدند، او را دروغگو و جادوگر و دیوانه می خواندند، آنان پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را شکنجه می کردند، اکنون برای دلداری محمّد(صلی الله علیه وآله) و پیروانش، سرگذشت اقوامی که با پیامبران خود مخالفت

کردند را بیان می کنی.

تـو تورات را به موسـی(علیه السـلام) نـازل کردی و برادرش هـارون(علیه السـلام) را یـاور او قرار دادی و به آنـان نشـانه هـای روشنی دادی و از آنان خواستی به سوی فرعون و فرعونیان بروند.

وقتی فرعون و فرعونیان سـخنان موسی و هارون(علیهما السلام) را شنیدند ایمان نیاوردند و همه نشانه ها و معجزات تو را انکار کردند، تو هم سرانجام آنان را نابود کردی.

تو برای هـدایت قوم نوح که بُت هـا را می پرستیدنـد، نوح(علیه السـلام)را فرسـتادی، امّا آنان پیامبر تو را دروغگو خواندنـد و گفتند: «هیچ پیامبری از طرف خدا نیامده است». سـرانجام تو نوح(علیه السـلام)و یارانش را نجات دادی و کافران را در طوفان غرق کردی و آنان را سبب عبرت برای همگان قرار دادی، آری، تو برای ستمکاران عذاب سختی را در جهنّم آماده کرده ای.

* * *

تو برای قوم «عاد»، قوم «ثمود» و اصـحاب «رَسّ» و نسل هایی که بین آنان بودنـد، پیامبری از میان خودشان فرسـتادی، امّا آنان پیـامبر خود را تکـذیب کردنـد، تو برای آنان سـخن ها گفتی و حجّت را بر آنان تمام کردی، امّا وقتی این ها سودی نبخشـید، همه را هلاک کردی.

* * *

درباره قوم عاد و قوم ثمود سخنانی شنیده ام، پس هود(علیه السلام) را برای قوم «عاد»

فرستادی امّا آنان سخن او نپذیرفتند. تو هود(علیه السلام) و یارانش را نجات دادی و آن مردم را گرفتار تندبادهای سهمگین کردی و همه آنان از بین رفتند.

قوم «ثَمود» هم پیامبری صالح(علیه السلام) را انکار کردند و شتر او را که معجزه ای آسمانی بود، کشتند، تو صالح(علیه السلام) و مؤمنان را نجات دادی و سپس زلزله ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

امّا اصحاب «رَسّ» چه کسانی بودند؟

«رسّ» به معنای چاه می باشد، آنان درخت پرست بودند، درخت صنوبری را می پرستیدند، تو پیامبری را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان چاه عمیقی کندند و پیامبر خود را در آن چاه انداختند و سر چاه را بستند تا آن پیامبر شهید شد. اینجا بود که تو از زمین آتشی برافروختی و صاعقه ای از آسمان فرستادی و آنان را نابود کردی.(۱۴۸)

* * *

از قوم لوط سخن می گویی، تو لوط(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی امّا با او دشمنی کردند، وقتی که موعظه های لوط(علیه السلام)هیچ سودی نبخشید، لوط(علیه السلام) و دخترانش را نجات دادی و بارانی از سنگ های آسمانی را بر سر آن مردم ریختی و همه را نابود کردی.

ویرانه های شهر قوم لوط بر سر راه مکّه به شام (سوریه) بود، وقتی مردم مکّه به شام می رفتند، معمولاً ـ این خرابه ها را می دیدند، اکنون چنین سؤال می کنی: «آیا آنان این خرابه ها را ندیدند؟».

ص:۳۱۸

جواب این سؤال روشن است، آنان این ویرانه ها را دیدند، ولی چون به روز قیامت ایمان نداشتند، از آن عبرت نگرفتند و بر گمراهی خود باقی ماندند.

* * *

از فرعونیان، قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، اصحاب رَسّ و قوم لوط سخن گفتی، تو به کسانی که راه کفر را برگزیده بودند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را اذیّت و آزار می کردند، این هشدار را می دهی: «هر چقدر قدرت و توانایی و ثروت داشته باشید، نمی توانید در مقابل عذاب من کاری کنید، من به شما مهلت می دهم، امّا وقتی مهلت شما به پایان رسید، عذاب خود را بر شما می فرستم و پیامبران خود و مؤمنان را نجات می دهم».

* * *

فُرقان: آیه ۴۲ – ۴۱

وَإِذَا رَأَوْکَ إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۴۱) إِنْ کَادَ لَیُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَیْهَا وَسَوْفَ یَعْلَمُونَ حِینَ یَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِیلًا (۴۲)

بُت پرستان مکّه وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) را می دیدند، تنها کاری که می کردند این بود که او را مسخره می کردند، آنان به یکدیگر می گفتند: «آیا این همان کسی است که ادّعای پیامبری می کند؟ آیا خدا او را برای هدایت ما فرستاده است؟ او تا دیروز در میان ما فردی عادی بود، چگونه شد که اکنون چنین ادّعایی می کند؟ اگر ما بر عبادت بُت های خود ایستادگی نمی کردیم، او ما را گمراه می کرد».

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را با قرآن برای هدایت آنان فرستاده ای و آنان پیامبر تو را مایه

گمراهی خود می خوانند، این چه سخنی است که آنان می گویند؟

تو در عذاب این کافران شتاب نمی کنی، به آنان مهلت می دهی، امّا وقتی عذاب تو را ببینند، خواهند فهمید که چه کسی گمراه است، وقتی که مرگ آنان فرا رسد و فرشتگان پرده از چشمان آنان برگیرند و آنان جهنّم و آتش سوزان آن را ببینند، از این سخن خود پشیمان می شوند، امّا آن وقت دیگر پشیمانی سودی ندارد.

* * *

فُرقان: آیه ۴۴ – ۴۳

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴)

چرا بُت پرستان مکّه سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را انکار کردند؟ آیا در شیوه دعوت او اشکالی بوده است؟

هرگز.

محمّد(صلی الله علیه وآله) وظیفه خود را به درستی انجام داد، امّا این مردم، پیرو عقل نیستند، آنان پیرو هوای نفس و شهوت های خود شده اند، آنان هوایِ نفس خویش را می پرستند.

چنین کسانی را دیگر نمی توان هدایت کرد و از هلاکت رهاند، آنان سخن حقّ را نمی شنوند و از عقل خویش بهره نمی گیرند، آنان با چهارپایان تفاوتی ندارند، از چهارپایان چه انتظاری می توان داشت؟

به راستی که آنان از چهارپایان گمراه ترند، چهارپایان استعداد سعادت

ندارند، امّا تو به این مردم سرمایه های ارزشمند دادی و آنان می توانند از این سرمایه ها بهره ببرند و به سعادت ابدی برسند، امّا سخن حقّ را نمی شنوند و فکر نمی کنند و به دنبال شهوت ها و هوس های خود می روند و از چهارپایان گمراه تر می شوند.

* * *

تو در وجود انسان، خشم، غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به ثروت، شهوت و... قرار دادی، این ها برای ادامه حیات انسان لازم است، امّا تو نعمت عقل را هم به انسان دادی تا او بتواند غریزه ها را کنترل کند، اگر این غرایز از اندازه تجاوز کنند، انسان را به تباهی می کشانند.

انسانی که غریزه های خود را کنترل نمی کند، بُت پرست است، او بُتی را که درونش جای دارد می پرستد. او هوسش را می پرستد.

پیروی از هوس، سرچشمه کفر و بی ایمانی است، او سخن حقّ را می شنود، حقّ را تشخیص می دهد، امّا به آن ایمان نمی آورد و هلاکت و بدبختی را برای خود به ارمغان می آورد.(۱۴۹)

ص:۳۲۱

فُرقان: آیه ۴۷ – ۴۵

أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاکِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضًا یَسِیرًا (۴۶) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

اکنون از نعمت های خود سخن می گویی تا شکرگزار تو باشم و فقط تو را بپرستم، تو همان خدایی هستی که «ظِلّ» را گستراندی.

ظِلّ چیست؟

وقتی شب به پایان می رسد، ابتدا در مشرق سپیده می زند و آسمان روشن می شود. هنوز خورشید طلوع نکرده است، امّا کم کم آسمان روشن می شود، آفتابی در کار نیست، امّا همه جا روشن است. به این حالت آسمان، «ظِلّ» می گویند.(۱۵۰)

ص:۳۲۲

با قدرت خود چنین حالتی را در آسمان پدیدار می سازی، اگر بخواهی می توانی همواره آسمان را در این حالت حفظ کنی، امّا تو می دانی که درختان به آفتاب نیاز دارند، به همین خاطر پس از آن ها خورشید طلوع می کند.

آری، این حالت آسمان نشانه آن است که به زودی خورشید طلوع می کند. با طلوع خورشید، آرام آرام، این حالت را از آسمان می گیری و آفتاب جای آن را می گیرد.

تو شب را همچون پوششی قرار دادی تا انسان در آن آرام گیرد و خواب را مایه راحتی و آرامش او و روز را هنگام حرکت و کار و تلاش قرار دادی.

* * *

«بین الطّلوعَین» یعنی چه؟

بین دو طلوع !

طلوع سپیده و طلوع خورشید.

بین الطّلوعَین، بهترین وقت ها می باشد، هوا تاریک نیست و آفتاب هم انسان را اذیّت نمی کند، مانند کسی که در سایه نشسته است، کسی که در سایه است، آفتاب او را اذیّت نمی کند و در تاریکی هم نیست، او می تواند اطراف خود را ببیند.

در زبان عربی به حالت آسمان در موقع بین الطلوعَین، «ظِلّ» می گویند.

در این وقت، تو روزیِ بندگانت را تقسیم می کنی، این وقت برکتی عجیب و صفای ویژه ای دارد، افراد موفّق سعی می کنند این وقت را در خواب نباشند.

ص:۳۲۳

* * *

چرا «بین الطّلوعَین» از نعمت های بزرگ توست؟

بعـد از شب، روز آرام آرام فرا می رسد، ابتدا سپیده می زند، پس از آن «بین الطلوعَین» فرا می رسد و بعد خورشـید طلوع می کنـد، اگر قرار بود بعـد از شب، به صورت ناگهـانی، خورشـید در آسـمان ظـاهر شود، چه اتّفـاقی می افتـاد؟ به راستی بعـد از خنکی شب، فرارسیدنِ ناگهانی آفتاب سوزان با بدن انسان و گیاهان چه می کرد؟

این ها همه نعمت های توست که من از آن غافل هستم، این تنها گوشه ای از نعمت های بیشمار توست، من چگونه می توانم شکرگزار تو باشم؟

* * *

فُرقان: آیه ۴۹ – ۴۸

وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتًا وَنُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِیَّ کَثِیرًا (۴۹)

تو بادها را فرسـتادی تا ابرها را در سراسـر آسـمان پخش کننـد و باران رحمت تو در همه جا ببارد، اگر بادها نبودنـد، ابرها در بالای دریاها می ماندند و در همان جا باران می بارید و زمین از نعمت باران بی نصیب می شد.

تو از آسـمان، آبی پـاک نازل کردی تا زمین های خشک و پژمرده را زنـده کنی، تو مخلوقات خود (انسان ها و چهارپایان) را از آب گوارا سیراب می کنی.

* * *

فُرقان: آیه ۵۱ – ۵۰

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰) وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَه نَذِيرًا (۵۱)

طبیعت، کتاب قدرت توست، تو در طبیعت، درس های زیادی برای انسان قرار دادی تا در آن اندیشه کند، همچنین تو قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی و در آن، آیات خود را به صورت های گوناگون برای مردم بیان کردی تا پند بگیرند، امّا بیشتر مردم کاری جز انکار نکردند، آنان قرآن تو را دروغ شمردند و راه کفر را پیمودند.

تو این قرآن را برای هدایت همه انسان ها فرستادی، اگر تو می خواستی می توانستی برای مردم هر شهری، پیامبری بفرستی، امّا تو اراده کردی تا همه انسان ها، یک امّت شوند، وقتی همه آن ها یک پیامبر داشته باشند و از یک دین پیروی کنند، راحت تر می توانند با هم متّحد شوند.

آری، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را پیامبر همه انسان ها تا روز قیامت قرار دادی، در زمان او، حتّی هیچ پیامبر دیگری در شهر و کشور دیگری نفرستادی، پس از او نیز پیامبر دیگری نمی آید، او آخرین پیامبر توست و کامل ترین دین را برای سعادت و رستگاری انسان ها آورده است. قرآن، آخرین کتاب آسمانی است.

* * *

فُرقان: آیه ۵۲

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲)

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا در راه خود استوار باشد و از سخنان کافران پیروی نکند، کافران از او می خواستند تا دست از آرمان خود بردارد، آن

کـافران به او می گفتنـد: «مـا به تو ثروت زیـادی می دهیم، تو را به عنوان رئیس خود انتخـاب می کنیم، تو از نکوهش بُت ها دست بردار، هر چه بخواهی به تو می دهیم».

تو به محمّد(صـلی الله علیه وآله) می گویی که سخن آنان را نپذیرد و برای هدایت مردم، تلاش بسیار کند، با آیات قرآن آنان را پند و موعظه کند و آنان را از گمراهی برهاند.

* * *

فُرقان: آیه ۵۳

وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳)

تو همـان خـدایی هستی که دو دریـای شور و شیرین را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، مانعی قرار دادی تا آب این دو دریا، با هم مخلوط نشود، این برای تو کاری نـدارد، گویا تو با این سـخن می خواهی به محمّد(صـلی الله علیه وآله)بگویی که نگران دسیسه ها و سخنان کافران نباشد. کافران محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادوگر و دیوانه می خواندند و به مسلمانان می گفتند: «چرا شما از یک جادوگر پیروی می کنید»، امّا تو کاری کردی که این سخنان در قلب مسلمانان اثر نکند.

درست است که مؤمنان و کافران کنار هم هسـتند، امّا هرگز کفر کافران به مؤمنان سـرایت نمی کنـد، پیروان محمّـد(صـلی الله علیه وآله) همه شـکنجه ها را تحمّل می کننـد امّا از دین محمّـد(صـلی الله علیه وآله) دست برنمی دارند، تو قلب آنان را چنان محکم کردی که ایمان را با هیچ چیز دیگر عوض نمی کنند.

* * *

من دوست دارم بدانم این دو دریا کجا هستند؟ دریای شور و دریای

شیرین؟

آب بیشتر رودها شیرین می باشد، این رودها از کوه ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می روند، وقتی رود بزرگی به دریا می رسد، آب شور دریا را عقب می راند و در دهانه خود، محدوده ای درست می کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی شود و این از عجایب قدرت خدا می باشد.

همچنین در اقیانوس «اطلس» جریان آب شیرینی وجود دارد که آن را «گلف استیریم» می نامند، این جریان بزرگ آب از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و به سواحل اروپای شمالی می رسد و هرگز با آب اطراف خود مخلوط نمی شود. طول این جریان حدود ۷ هزار کیلومتر و عرض آن ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن ۸۰۰ متر می باشد.

در واقع در وسط اقیانوس اطلس (که آب آن شور است)، این جریان آب شیرین وجود دارد و این آب شیرین با آب شور اقیانوس مخلوط نمی شود.

* * *

فُرقان: آیه ۵۴

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِیرًا (۵۴)

تو انسان ها را از نطفه آفریدی، نطفه ای که آبی بی ارزش است، نطفه در رحم مادر قرار می گیرد، رشد می کند و سپس انسان به دنیا می آید، تو برای انسان، دو روابط خویشاوندی قرار دادی: رابطه نَسَبی و رابطه سَبَبی.

تو برای این رابطه ها حرمت قرار دادی، تو بر هر کاری توانا هستی.

ص:۳۲۷

* * *

روابط خویشاوندی انسان به دو روش است:

* رابطه نَسَبی: رابطه ای که از طریق زاد و ولد به وجود می آید.

برای مثال این روابط را ذکر می کنم:

۱ - رابطه پدر با دخترش.

۲ - رابطه مادر با پسرش.

۳ - رابطه پدربزرگ با دخترِ دخترش.

۴ - رابطه پدربزرگ با دخترِ پسرش.

۵ - رابطه مادربزرگ با پسرِ دخترش.

۶ - رابطه مادربزرگ با پسرِ پسرش.

۷ - رابطه برادر و خواهر با یکدیگر.

۸ - رابطه عمو با دخترِبرادر.

۹ - رابطه عمّه با پسرِ برادر.

۱۰ - رابطه دایی با دخترِخواهر.

۱۱ - رابطه خاله با پسرِخواهر و...

* رابطه سَبَبی: رابطه ای که از طریق ازدواج حاصل می شود.

برای مثال این رابطه ها را ذکر می کنم:

۱ - رابطه مادر با شوهر دخترش. (هر زنی به دامادش محرم است).

۲ - رابطه پدر با زنِ پسر. (هر مردی به عروسش محرم است).

۳ – رابطه پسر با زنِ پدر. (اگر مردی پسری داشته باشد و آن مرد، زن دیگری اختیار کند، آن پسر به آن زن محرم است).

۴ – رابطه دختر بـا شوهر مـادر. (اگر زنی دختری داشته باشـد، سـپس آن زن از شوهر اوّلش جـدا شود و بعـد بـا مرد دیگری ازدواج کند، آن دختر با شوهر مادرش محرم است).

۵ – رابطه مرد با دختر همسـرش (اگر زنی با مردی ازدواج کند و از آن مرد، دختری داشـته باشد، سـپس از شوهر اوّلش طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج کند، این مرد با آن دختر محرم است).

۶ – رابطه زن با پسر شوهرش (اگر مردی از زن اوّل خود پسری داشته باشد، سپس با زن دیگری ازدواج کند، پسر او با این زن دوم، محرم است).

نکته مهم این است که تو برای همه این رابطه هـایی که ذکر شـد، احـترام زیـادی قرار دادی و ازدواج میـان این افرادی که این رابطه های نَسَبی و سَبَبی را دارند، حرام کردی.

برای مثال: عمو نمی تواند با دخترِبرادر ازدواج کند. زن نمی تواند با دامادش ازدواج کند، حتّی اگر دخترش از دامادش طلاق بگیرد. مرد نمی تواند با عروسش ازدواج کند، حتّی اگر پسرش از همسرش جدا شود.

تو انسان را از نطفه ای آفریدی و برای او این رابطه ها را تعیین کردی و از انسان خواستی تا حرمت این روابط را حفظ کند.

* * *

در این آیه از «نَسَب» و «صِهْر» سخن گفتی.

می دانم که «نَسَب» همان رابطه های نَسَبی است. همچنین منظور از «صِهْر» همان رابطه سَبَبی است.

در زبان عربی، به داماد «صِهر» می گویند. میان عرب ها، مهم ترین رابطه سبَبی، رابطه زن با دامادش می باشد.

برای همین تو در این اینجا از رابطه های سَبَبی به عنوان «صِهْر» سخن گفتی. منظور تو از واژه «صِهْر» همه رابطه های سَبَبی است.

فُرقان: آیه ۵۶ – ۵۵

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۵۶)

مردم مکّه بُت ها را می پرستیدند، بُت هایی که هیچ سود و زیانی برای آنان نداشتند، آنان اسیر جهل و نادانی خود شده بودند، آنان از بُت ها طلب حاجت می کردند و در مقابلشان سر به سجده می گذاشتند و از آن ها می ترسیدند و گاهی فرزندان خود را برای بُت ها قربانی می کردند تا از خشم آنان در امان بمانند.

آن مردم نادان یکدیگر را در بُت پرستی یاری می کردند، آنان از شیطان پیروی می کردند. تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان در

ص:۳۳۱

دشمنی با محمّد(صلی الله علیه وآله) با هم متّحد شده بودند، آنان از هدایتی که تو برایشان فرستاده بودی، گریزان بودند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را به بهشت بشارت می داد و از عذاب روز قیامت می ترساند، وظیفه او این بود که پیام تو را به آنان برساند، او فقط مأمور به وظیفه بود، نه ضامن نتیجه !

تو از او خواستی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حقّ راهنمایی کند، اگر در این میان، عدّه ای از قبول حقّ سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز محمّد(صلی الله علیه وآله)مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

* * *

فُرقان: آیه ۵۸ - ۵۷ قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِیلًا (۵۷) وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَکَفَی بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیرًا (۵۸)

به راستی چرا آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان نمی آوردند؟ شاید خیال می کردند که محمّد(صلی الله علیه وآله) از آنان انتظار پاداش دارد.

ولی این خیال باطلی بود !

محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز از آنان چنین انتظاری نداشت، او آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، او رسالت خویش را انجام می داد و به دنبال پول و ثروت دنیا نبود.

تو در اینجا از او می خواهی تا به مردم چنین بگوید: «من هیچ مزدی از شما نمی خواهم، اجر من همین بس که هر کس بخواهد راهی به سوی خدا پیش گیرد، راهنمایی کنم».

سپس از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به تو توکّل کند، تو خدایی هستی که هرگز نابود نمی شوی، همیشه هستی.

این مردمی که بُت ها را می پرستند، نمی دانند که سرانجام این بُت ها نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند، امّا اگر کسی تو را بپرستد، هرگز امیدش ناامید نمی شود، زیرا تو هرگز نابود نمی شوی.

از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا تو را تسبیح و ستایش کند و چنین بگوید:

«سبحان الله: تو هیچ نقصی نداری، همه عیب ها و نقص ها از تو دور است».

«الحمد لله: همه خوبی ها از آنِ توست، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی، ستایش مخصوص توست».

تو خدای دانا هستی، از همه رفتارهای بندگانت باخبری، از نیازهای آنان اطّلاع داری، کارهای خوب و بد آنان را می دانی، فقط تو شایسته پرستش هستی، بُت ها از هیچ چیز خبر ندارند. تو در روز قیامت به خوبان پاداش بهشت می دهی و بدها را به کیفر می رسانی.

* * *

فُرقان: آیه ۵۹ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِیرًا (۵۹)

بُت پرستان مکّه برای نابودی اسلام تلاش های زیادی می کردند، آنان

مسلمانان را شکنجه می دادند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را هم تهدید به قتل می نمودند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا نگران تهدیدها و کارشکنی آنان نباشد، چون تو پشتیبان او هستی، تو همان خدایی هستی که آسمان ها و زمین و آنچه را که بین آن هاست در شش مرحله آفریدی و سپس بر «عرش» خود قرار گرفتی.

تو خدای «رحمان» هستی و بر همه چیز آگاهی داری، انسان تنها باید از تو حاجت خویش را بطلبد که تو راز دل او را می دانی.

* * *

پس از آن که آسمان ها و زمین را آفریدی، بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. تو بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

تو جسم نیستی تا بخواهی بر روی تختِ پادشاهی خودت بنشینی، منظور از «تخت» در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری. پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

تو آن خدای مهربان و بخشنده می باشی که به تدبیر جهان پرداختی.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) و پیروان او می خواهی تا حاجت های خود را از تو بخواهند، فقط تو را صدا بزنند و گدایی درگاه تو را بنمایند، فقط تو می توانی حاجت های آنان را بدهی و آنان را به آرزویشان برسانی.

* * *

فُرقان: آیه ۶۰

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰)

تو نـام هـای زیـادی داری، یکی از نـام هـای تو «رحمـان» است، یعنی خـدایی که رحمت و مهربـانی اش همه موجودات را در برگرفته است، تو به انسان نعمت زندگی دادی، هر چیزی که برای زندگی در این دنیا نیاز داشت، برای او آفریدی.

افسوس که عدّه زیادی از انسان ها تو را نمی شناسند و به جای پرستش تو، خدایان دروغین را می پرستند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) به بُت پرستان مکّه چنین می گفت: «چرا در مقابل بُت های بی جان سجده می کنید؟ این بُت ها، هیچ سود و ضرری نمی توانند برای شما داشته باشند، خدایِ رحمان را سجده کنید».

آنان در جواب می گفتند: «خدایِ رحمان دیگر کیست؟ چرا ما باید از او اطاعت کنیم؟ چرا باید به سخن تو گوش کنیم و آن خدایی را که می گویی، سجده کنیم؟».

آنـان این سـخن را می گفتنـد و این گونه بیزاری آنـان از حقیقت بیشتر می شـد، آری، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) آنان را به پرستش تو دعوت می کرد، امّا آنان از روی لجاجت، از او رو برمی گرداندند و از حقّ نفرت بیشتری پیدا می کردند.

* * *

قرآن و سخن پیامبر، مانند باران است، اگر باران بر زمین آماده و حاصلخیز ببارد، سبب سرسبزی آن می شود و گیاهان زیادی در آن می روید، امّا اگر این باران بر زمین سخت و شوره زار ببارد، جز علف هرز در آن نمی روید.

ص:۳۳۵

گروهی از مردم که قلب هـای پـاک داشـتند، سـخن پیامبر را پذیرفتنـد و ایمان آوردنـد و راه هـدایت را برگزیدنـد و رسـتگار شدنـد. ولی گروهی که دل های آنان با گناه سـیاه شـده بود، وقتی سـخنان پیامبر را شـنیدند، آن را انکار کردنـد و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه هـدایت را برای همه فراهم می کنی، راه خوب و بـد را نشان همه می دهی، بعد از آن دیگر، اختیار با انسان ها می باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می بینم که در هر زمانی، عدّه ای پیامبران تو را دروغگو شـمردند، باید بدانم اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که بـا باریـدن باران، تبـدیل به شوره زار شـد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریـده است.

وقتی دل کسـی شیفته دنیا و لذّت ها و شهوت های دنیا شد، سخن حقّ در آن اثر نمی کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذّت ها و خوشی های دنیا ادامه دهد، راه کفر را انتخاب می کند و از حقّ نفرت پیدا می کند و روز به روز نفرت او بیشتر می شود.

* * *

فُرقان: آیه ۶۲ – ۶۱

تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِیهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِیرًا (۶۱) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَهً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُورًا (۶۲)

بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «خدای رحمان کیست؟ ما او را نمی شناسیم».

اکنون وقت آن است که تو خودت را معرّفی می کنی تا آنان با تو و مهربانی های تو آشنا شوند:

تو خدای پر خیر و برکت هستی که در آسمان ستارگان را آفریدی و خورشید را چراغ روز و ماه را در شب تابان قرار دادی. (۱۵۱)

شب و روز را آفریدی، پیدایش شب و روز که از گردش زمین به دور خود پدیدار می شود، نشانه روشنی از قدرت توست، نظم دقیقی که در این طلوع و غروب خورشید قرار داده ای، شگفت انگیز است.

کسانی هستند که می خواهند نشانه های قدرت تو را یاد کنند و شکر تو را به جا آورند، تو برای آنان شب و روز را پشت سر هم پدیدار می کنی، آنان این گونه به عظمت و بزرگی تو پی می برند، در شب و روز به نماز می ایستند و تو را عبادت می کنند.

* * *

از ماه و خورشید و ستارگان سخن گفتی، مناسب می بینم درباره این نشانه های عظمت تو قدری بنویسم:

تو ماه را در آسمان آفریدی، شب ها زمین را با نور آن روشن می کنی، همچنین جزر و مدّ آب دریاها به خاطر ماه است.

اگر جزر و مدّ نبود، آب دریاها راکد می ماند و دریاها تبدیل به مرداب می شد و هیچ موجود زنده ای نمی توانست در آن زنده بماند، جزر و مدّ سبب حرکت و جریان آب دریا می شود.

در هنگام شب که آب دریا بالا می آید، آب شیرینی که در دهانه رودخانه است بار دیگر وارد رودخانه می شود و کشاورزان با آن آب، مزارع خود را

سیراب می کنند.

ماه با گرانش خود، کارِ هزاران تلمبه آب قوی را انجام می دهـد و باعث آبیاری مزارع می گردد. همچنین امروزه در برخی از کشورها از جزر و مدّ دریا، برق تولید می کنند.

* * *

تو خورشید را آفریدی تا گرما و نور را به زمین ارزانی دارد، حرارت سطح خورشید به شش هزار درجه سانتیگراد می رسد، حرارت در عمق آن به چهارده میلیون درجه می رسد.

خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تُن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از ۵ میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

از سطح خورشید شعله هایی زبانه می کشد که گاهی ارتفاع یکی از این شعله ها به ۱۶۰ هزار کیلومتر می رسد، یعنی ارتفاع آن ده برابر قطر زمین می شود (قطر کره زمین سیزده هزار کیلومتر است).

* * *

در اینجا خورشید را با سه ستاره مقایسه می کنم:

۱ – از جهت حجم: در آسمان ستارگان زیادی آفریدی، خورشید یک ستاره است و یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است، امّا تو ستاره ای آفریدی که هشت میلیارد برابر خورشید است. (ستاره وی. یو.)

۲ – از جهت نور: در آسمان ستاره ای آفریده ای که ۴۰ میلیون بار از خورشید درخشان تر است.

دانشمندان آن ستاره را به نام «ال. بی. وی ۲۰-۱۸۹۶» می شناسند.

۳ - از جهت گرما: ستاره ای را خلق کرده ای که دمای عمق آن تقریباً هزار و پانصد برابر دمای عمق خورشید است. (ستاره اچ.دی ۶۲۱۶۶).

* * *

به مجموعه ستارگان، کهکشان گفته می شود، در آسمان میلیون ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون ها ستاره دارد.

کشور آمریکا در ۱۳۵۷ شمسی، سفینه ای به آسمان پرتاب کرد، آن ها نام این سفینه را «ویجر اوّل» گذاشتند. این سفینه توانست از سیّاره «مشتری» و «زُحل» عبور کند و رهسپار مرزهای خارجی منظومه خورشیدی شود. در واقع ۳۵ سال طول کشید تا این سفینه این مسیر را طی کند. این سفینه با سرعت شصت و شش هزار کیلومتر در ساعت به پیش می رفت.

در شهریور ۱۳۹۱ این سفینه از منظومه خورشیدی خارج شد و به جایی رسید که از آنجا خورشید، مانند نقطه ای کوچک به نظر می آمد. پس از آن، این سفینه رهسپار کهکشان زرّافه شد. نام علمی این کهکشان «اِن.جی.سی ۱۵۰۲» می باشد.(۱۵۲)

تجهیزاتی که در این سفینه وجود دارد می تواند ۴۳ سال کار کند، وقتی سال ۱۴۰۰ هجری شمسی فرا برسد، دیگر این سفینه نمی تواند اطّلاعاتی به زمین مخابره کند، امّا می تواند به مسیر خود ادامه دهد.

درون این سفینه لوحی از جنس طلاـ قرار دارد که پیام دوستی مردم زمین را بیان می کند، همچنین اطّلاعات دیجیتالی زیادی در این سفینه وجود دارد: آثار فرهنگی بزرگان، نمونه های از صدا و تصویر موجودات روی زمین و...

ص:۳۳۹

چقدر زمان می برد تا این سفینه بتواند خود را به کهکشان زرّافه برساند؟

اگر تغییری در مسیر حرکت این فضاپیما روی ندهد، تقریباً ۴۰ هزار سال دیگر از کنار یکی از ستارگان کهکشان زرّافه عبور خواهد کرد. یعنی اگر همه چیز درست پیش برود و بر فرض در آنجا موجود زنده ای باشد، ۴۰ هزار سال دیگر این اطّلاعات به دست او خواهد رسید !!

* * *

دورترین کهکشانی که تاکنون کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت در فضا می باشد.

نور می تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور وقتی از آن ستارگان جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

وقتی من با تلسکوپ های قوی به این کهکشان نگاه می کنم، چه می بینم؟

من دارم به ده میلیارد سال قبل نگاه می کنم ! نور ستارگانی که من می بینم ده میلیارد سال قبل، از کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است !

امشب آن ستارگان در چه وضعیّتی هستند؟ آیا کم نور شده اند؟ آیا پرنور شده اند؟

هیچ کس جز تو نمی داند.

من باید ده میلیارد سال صبر کنم تا نورِ امشب آن ستارگان به من برسد.

شاید امشب آن ستارگان نابود شده اند، امّا من ده میلیارد سال دیگر می توانم این را بفهمم !

* * *

فُرقان: آیه ۷۶ – ۶۳

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶) وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا (۶۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيما (۷۰) وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّهَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴) أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّهً وَسَلَامًا (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۷۶)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به بُت پرستان گفت: «خدایِ رحمان را پرستش کنید»، آنان گفتند: «ما خدایِ رحمان را نمی شناسیم»، امّا مؤمنان تو را می شناسند و فقط تو را می پرستند و بنده تو هستند. آنان به مقام «بندگی» رسیده اند و تو از آنان راضی و خشنود هستی.

ص:۳۴۱

بارخدایا ! من دوست دارم بندگان خوب تو را بشناسم، برایم از ویژگی های آنان بگو ! من می خواهم همانند آنان زندگی کنم، می خواهم زندگی من، جلوه بندگی تو باشد.

* * *

برایم سیزده ویژگی بندگان خوب خودت را ذکر می کنی:

* ویژگی اوّل:

آنان هرگز غرور و تکبّر ندارند، همواره فروتن هستند و با تواضع بر روی زمین گام برمی دارند.

* ویژگی دوم:

آنان مظهر صبر و تحمّل هستند. جاهلان به آنان دشنام می دهند و سخنان ناروا می گویند، امّا مؤمنان با بزرگواری برخورد می کنند و با صفا و محبّت پاسخ آنان را می دهند و هرگز مقابله به مثل نمی کنند.

* ویژگی سوم:

بندگان خوب تو با اخلاص تو را عبادت می کنند، شب ها به نماز می ایستند و در مقابل بزرگی تو به سجده می روند. در تاریکی شب که هیچ کس آنان را نمی بیند، روح و جان خود را با نام و یاد تو روشن می کنند.

* ویژگی چهارم:

آنان از عذاب روز قیامت می ترسند، از این که شیطان آنان را فریب دهد، نگرانند، از تو می خواهند تا آنان را از عذاب جهنّم نجات دهی، زیرا جهنّم جایگاه و منزلگاه بدی است، آنان از شعله های آتش جهنّم در هراسند و شب ها از ترس آن، اشک می ریزند.

ص:۳۴۲

* ویژگی پنجم:

آنان به نیازمندان کمک می کنند و از مال و ثروت خود به فقیران می بخشند، البتّه آنان در این کار، اسراف نمی کنند همان گونه که بخل نمیورزند، آنان جانب اعتدال را مراعات می کنند.

* ویژگی ششم:

آنان هرگز خدایی غیر از تو را نمی پرستند، آنان یکتاپرست هستند، از شرک و بُت پرستی بیزارند. آنان از شرکِ پنهان که همان ریا و خودنمایی است، دوری می کنند. آنان می دانند که تو فقط کاری را قبول می کنی که در آن اخلاص باشد، آری، تو کاری را که بوی ریا و خودنمایی داشته باشد نمی پذیری.

* ویژگی هفتم:

آنان هرگز خون بی گناهی را نمی ریزند، انسانی که تو کشتن او را حرام کرده ای را نمی کشند، (فقط جهت اجرای عدالت، کسی را که جنایتی کرده است قصاص می کنند).

* ویژگی هشتم:

هرگز زنا نمی کنند، آنان می دانند که زنا سبب می شود پیوندهای خانوادگی از هم گسسته شود و جامعه را به تباهی کشاند.

از شرک، قتل و زنا سخن به میان آمد، هیچ گناهی از این سه گناه، بزرگ تر نیست، هر کس به این سه گناه آلوده شود در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهد شد.

عذاب چنین گناهکارانی دوبرابر خواهد بود و برای همیشه در آتش جهنّم با

ذلّت و خواری، خواهند ماند، البتّه اگر گناهکاری که این سه گناه را انجام داده است، توبه کند و گذشته خود را با اعمال نیک جبران کند، تو او را می بخشی و گناهان او را به لطف و کرم خود به نیکی ها تبدیل می کنی که تو خدای بخشنده و مهربانی هستی.

آری، هر کس از رویِ پشیمانی، توبه کند و عمل نیک انجام دهد، آگاهانه به سوی تو آمده است و توبه اش واقعی است و تو از گناهش می گذری و به او پاداش نیک عطا می کنی.

* ویژگی نهم:

سخن از ویژگی های بندگان خوب تو بود، ویژگی نهم آنان این است که در مجالس باطل شرکت نمی کنند، آنان در مجلس گناه حاضر نمی شوند، اگر در جایی بودند و دیدند گناهانی مانند تهمت، شراب، موسیقی گناه آلود و... آغاز شد، از جا برمی خیزند و آنجا را ترک می کنند.(۱۵۳)

* ویژگی دهم:

وقتی آنان با امور بیهوده و ناپسند روبرو می شوند، با بزرگواری از آن می گذرند و از آن چشم پوشی می کنند. آری، آنان از هرگونه کار لغو و بیهوده پرهیز می کنند، آنان در زندگی به دنبال هدف مشخّصی هستند و آن هدف، رضایت توست، همه کارهایشان را با توجه به آن هدف می سنجند، همه کارهای آنان رنگ و بوی تو را دارد.

* ویژگی یازدهم:

آنان وقتی قرآن و سخنان تو را می شنوند در مقابل آن، بی تفاوت و بی اعتنا نیستند، آنان مانند کوران و کران نیستند که گویی حقّ را ندیده اند و نشنیده اند.

آنان وقتی سخن تو را می شنوند، در برابر آن خشوع و فروتنی می کننـد و با تمام وجود به سـخن تو گوش فرا می دهند و به ایمان و آگاهی آنان افزوده می شود.

* ویژگی دوازدهم:

آنـان از تو می خواهنـد تا همسـران و فرزنـدان آنان را مایه روشـنی چشـمانشان قرار دهی. آنان برای تربیت خانواده خود، همه تلاش خود را می کننـد و از تو می خواهنـد تا خانواده و نسل آنان را مایه آبروی آنان قرار دهی. آنان از ابراهیم(علیه السـلام) آموخته اند تا برای نسل خود دعا کنند.(۱۵۴)

آنـان هنگام دعا فقط به فکر خود و زمان خود نیسـتند، دعای آنان فراتر از زمان و مکان است، برای نسل خود طلب هـدایت و رحمت می کنند.

* ویژگی سیزدهم:

بنـدگان خوبت از تو می خواهنـد تـا آنان را رهبر و راهنمای پرهیزکاران قرار دهی تا دیگران از آنان الگو و سـرمشق بگیرنـد. آنان از تو ثروت و مال دنیا را نمی خواهنـد، زیرا می دانند وقتی مرگ سـراغشان بیاید، باید ثروت و دارایی خود را بگذارند و با دست خالی روانه قبر شونـد. اگر کسـی بتواند مردم را هدایت کند و آنان را به سوی تو فرا بخواند، بزرگ ترین ثروت را به دست آورده است.

بندگان خوب تو چنین آرزویی دارند و از تو می خواهند تا در تاریکی های زمین، آن ها را چراغ هدایت مردم قرار دهی. اگر کسـی بتواند یک نفر را به راه راست هدایت کند، مانند این است که همه مردم جهان را هدایت کرده است و آنان را از مرگ حتمی نجات داده است.

خوشا به حال کسانی که به گونه ای زندگی می کنند که سخن و کردارشان، سبب هدایت دیگران به راه راست می شود و در روز قیامت به ثوابی بس بزرگ می رسند.(۱۵۵)

* * *

بندگان خوب تو در این دنیا، این سیزده ویژگی را دارند و در قیامت هم تو،به آنان پاداش می دهی، آنان را در بهترین قصرهای بهشت جای می دهی، زیرا آنان در این دنیا در راه بندگی تو صبر و استقامت کردند و سختی ها را تحمّل نمودند. تو پاداش صبر آنان را می دهی.

هنگامی که آنان وارد بهشت می شوند، فرشتگان به استقبالشان می آیند و به آنان سلام می کنند و خوش آمد می گویند. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود و به راستی که بهشت تو بهترین جایگاه و منزلگاه است.

* * *

فُرقان: آیه ۷۷

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

به راستی تو چرا انسان را آفریدی؟ آیا به او نیازی داشتی؟

هرگز.

تو خدای بی نیاز هستی، انسان را آفریدی تا تو را بخواند و تو به او لطف و عنایت کنی، از تو آمرزش بخواهد و تو او را ببخشی، این هدف تو از خلقت انسان بود.(۱۵۶)

کمالِ انسان در این است که تو را بخواند و دست به دعا بردارد، بندگان

خوب بندگی تو را می کنند و در مقابل عظمت تو به سجده می روند و تو را می خوانند، تو هم به آنان پاداش بزرگی می دهی و آنان را در بهشت جای می دهی.

ولی گروهی از انسان ها تو را از یاد می برند و راه کفر را برمی گزینند، تو برای هدایت آنان، قرآن را فرستادی، امّا آنان قرآن را دروغ پنداشتند، تو در این دنیا به آنان فرصت دادی، شاید توبه کنند و به سوی حقّ بیایند، آنان به گمراهی خود ادامه می دهند و سرانجام به عذاب تو گرفتار می شوند.

روز قیامت، روز عذاب حتمی آنان است، آنان هیچ راه نجاتی نخواهند داشت، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و به سوی جهنّم می برند و برای همیشه در آتش سوزان خواهند بود.(۱۵۷)

پیوست های تحقیقی

۱. تورات، دانیال، فصل ۷، شماره ۹.

۲. سفر خروج فصل ۲۴، شماره ۹ و ۱۰.

۳. سفر پیدایش، فصل ۱۸ شماره ۱ تا ۸.

۴. مزامیر، فصل ۱۳۲، شماره ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۲.

۵. قال: نحن اهل الذکر: الکافی ج ۱ ص ۲۱۰، دعائم الاسلام ج ۱ ص ۲۸، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۰۱، البرهان ج ۳ ص ۴۲۳.

حضر الرضا علیه السلام مجلس المامون بمرو... انّما عنی بذلک الیهود و النصاری...: الامالی للصدوق ص ۶۲۴، تحف العقول ص ۴۳۵، وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۷۳، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۷۳، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۶۳، بشاره المصطفی ص ۳۵۸.

۶. در اینترنت جستجو کنید: فیلم نماز و روزه فضانورد مسلمان در فضا.

۷. تفکّر ساعه یعدل عباده سبعین سنه: روح المعانی ج ۱۲ ص ۱۱.

۸. آل عمران: آیه ۱۹۴–۱۹۰

۹. الحمد لله الذی لم یلد فیورّث، ولم یولد فیُشارک: التوحید للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.

۱۰. لو حمل علی النفی لیکون تصریحا بنتیجه السابق کما علیه جمهور المفسرین لکان حسنا بالغا انتهی: روح المعانی ج ۹ ص ۱۹.

۱۱. لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً: أی ولدا. و یقال: امرأه. و أصل اللهو: النکاح. و قد ذکرت هذا فی کتاب تأویل المشکل: غریب القرآن ج ۱ ص ۲۴۳.

۱۲. فما وقع وهمک علیه من شیء فهو خلافه، لا یشبهه شیء، ولا تدرکه الأوهام: الکافی ج ۱ ص ۸۲، التوحید ص ۱۰۶، الفصول المهمّه ج ۱ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۵۶۱.

۱۳. در سوره مائده: آیه ۱۱۸-۱۱۶ از سؤالی (که خدا از عیسی علیه السلام در روز قیامت می پرسد) سخن به میان آمده است، این آیه نشان می دهد که عیسی(ع) می تواند خدا باشد، چرا که او هم مورد سؤال واقع می شود.

۱۴. قانون وسنّت خدا این است که انسان را آزاد آفرید، به او حق انتخاب داد و راه حق و باطل را به او نشان داد، پس شناساندن حق، کار خداست، انتخاب حق یا انکار آن، کار انسان است. این قانون با ظاهر این آیه سازگاری ندارد، زیرا این آیه می گوید: اکثر مردم حق را نمی دانند و از آن اعراض می کنند، در حالی که سنّت خدا این بود که همه باید حق را بدانند، بعد آن را قبول یا انکار کنند.

در جواب باید گفت: آن کسی که حق را می شناسند ولی چون از این علم خود فایده ای نمی برند، پس علم از آنان نفی شده است. به عبارت دیگر، چون آنان به مقتضی علم خود عمل نمی کنند، علم از آنان نفی شده است.

نمونه این مطلب در سوره بقره آیه ۱۱۳ می باشد. در آنجا چنین می خوانیم: (کذلک قال الذین لایعلمون مثل قولهم). در تفسیر روح المعانی ج ۱ ص ۳۶۰ چنین می خوانیم: (واما القول بانهم الیهود و اعید قولهم مثل قول النصاری و نفی عنهم العلم حیث لم ینتفعوا به).

۱۵. لایشفعون الا لمن ارتضی الله دینه: الامالی للصدوق ص ۵۶، التوحید ص ۴۰۸، کمال الدین ص ۷۶، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۲، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۳۴۴، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۳۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۲۳.

۱۶. إنّ الأصل الواحد فی هذه المادّه هو ما یقابل الأمن، ویعتبر فی الخوف توقّع ضرر مشکوک والظنّ بوقوعه: التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۱۳۹، الخشیه: إنّ الأصل الواحد فی هذه المادّه هو المراقبه والوقایه مع الخوف، بأن یراقب أعماله ویتّقی نفسه مع الخوف والملاحظه: التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۶۱.

۱۷. ریشه خ ش ی و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و اما ریشه خ و ف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف بیش از دو برابر مفهوم خشیّت تکرار شده است. شاید بتوان گفت کسانی که از خدا می ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشیّت دارند. زیرا مقام خشیّت مقامی است که فقط کسانی به آن می رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پیدا کرده اند.

۱۸. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۲۱۶، جامع البیان ج ۱۷ ص ۲۸، تفسیر الثعلبی ج ۶ ص ۲۷۳، تفسیر السمعانی ج ۳ ص ۳۷۸، زاد المسیر ج ۵ ص ۲۴۰، تفسیر البحر المحیط ج ۶ ص ۲۷۳، روح

المعانی ج ۱۷ ص ۳۷.

۱۹. روح المعانی ج ۹ ص ۵۲.

۲۰. ونضع الموازین... قال: هم الانبیاء و الاوصیاء: التوحید ص ۲۶۸، معانی الاخبار ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۴۹، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۸۱، البرهان ج ۳ ص ۸۲۰.

ص: ۳۵۰

۲۱. وأما ما ذکر فی القرآن من إبراهیم وأبیه آذر وکونه ضالا مشرکا فلا یقدح فی مذهبنا...: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، کما انه ذکر نسب ابراهیم کذا: ابراهیم بن تارخ، راجع: مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسیر المحیط ج ۱ ص ۵۳۶، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الکامل فی التاریخ لابن الاثیر ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبیاء لابن کثیر ج ۱ ص ۱۶۷.

۲۲. انما قال فعله کبیرهم هذا ان نطق، وان لم ینطق فلم یفعل کبیرهم هذا شیئا...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۷۱، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۴۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۱.

۲۳. وجاء ابوه فلطمه لطمه وقال له: ارجع عما انت علیه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۷۱، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۴۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۱.

۲۴. فآمن له لوط و خرج مهاجرا الی الشام هو و ساره و لوط: الکافی ج ۸ ص ۳۷۰، مراه العقول ج ۲۶ ص ۵۵۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۵، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۹.

۲۵. اسماعیل مات قبل ابراهیم و ان ابراهیم کان حجه لله قائما...: کامل الزیارات ص ۱۳۸، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۹۰، البرهان ج ۳ ص ۷۲۰.

۲۶. فحکم داوود بما حکمت به الانبیاء من قبله و اوحی الله عز و جل الی سلیمان...: الکافی ج ۵ ص ۳۰۲، وسائل الشیعه ج ۲۹ ص ۲۷۸، جامع احادیث الشیعه ج ۲۶ ص ۳۵۰، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۴۸، البرهان ج ۳ ص ۸۳۱.

۲۷. اسماعیل بن ابراهیم قبل از ابراهیم از دنیا رفت و به مقام پیامبری نرسید، پس اسماعیل که در اینجا نام او برده شده است، اسماعیل صادق الوعد است. مراجعه کنید: اسماعیل مات قبل ابراهیم و ان ابراهیم کان حجه لله قائما...: کامل الزیارات ص ۱۳۸، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۹۰، البرهان ج ۳ ص ۷۲۰.

۲۸. إنّ ذا الکفل منهم و کان بعد سلیمان بن داوود و کان یقضی بین الناس کما کان یقضی داوود...: تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۱۰۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۰۵، قصص الانبیاء ص ۲۱۵.

۲۹. هذا شوال دخل علیکم و قد دخل علیکم و قد اخبرکم یونس نبیکم...: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۳۲، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۲۳، البرهان ج ۳ ص ۶۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۲۴.

۳۰. برای فهم این عبارت فظن ان نقدر علیه به این روایت امام رضا(ع) توجه شود: ذهب مغاضباً لقومه (فظنّ) بمعنی استیقن (ان لن نقدر علیه) ای: لن نضیّق علیه...: عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷۹، الاحتجاج ج ۲ ص ۲۲۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۸۲، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۵۲، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۵۰.

۳۱. مکث یونس فی بطن الحوت تسع ساعات: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۱۹، البرهان ج ۳ ص ۵۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۸۳.

۳۲. کم غاب یونس عن قومه حتی رجع... قال: اربعه اسابیع، سبعاً فی ذهابه الی البحر...: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۳۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۲۶، البرهان ج ۳ ص ۶۳، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۹۸.

۳۳. مکارم الأخلاق ص ۳۴۶ ، بحار الأنوار ج ۹۵ ص ۱۵۹.

۳۴. روح اختاره الله واصطفاه وخلقه إلی نفسه وفضّله علی جمیع الأرواح، فأمر فنفخ منه فی آدم: التوحید

ص: ۳۵۱

للصدوق ۱۷۰، معانی الأخبار ص ۱۷، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۱، إنّ الله تبارک وتعالی أحد صمد، لیس له جوف، وإنّما الروح خلقٌ من خلقه...: التوحید للصدوق ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۸ و ج ۴ ص ۱۳، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۳۱۶.

۳۵. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۲۵۵، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۷۹۰، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۵۴، البرهان ج ۳ ص ۸۳۹، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۶۹، جامع البیان ج ۵ ص ۱۱، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۴۴۰، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۴۱۹، تفسیر السمعانی ج ۳ ص ۴۰۶، معالم التنزیل ج ۳ ص ۲۶۷، زاد المسیر ج ۵ ص ۲۶۶، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۱۰۶، تفسیر البحر المحیط ج ۶ ص ۲۹۷، الدر المنثور ج ۴ ص ۳۵۵، فتح القدیر ج ۴ ص ۷.

۳۶. فَجَمِیع السُّودَانِ حَیْثُ کَانُوا من حَام و جَمِیعُ التُّرْک وَ السَّقَالِبَهِ وَ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ الصِّینِ مِنْ یَافِثَ حَیْثُ کَانُوا وَ جَمِیعُ الْبِیضِ سِوَاهُمْ مِنْ سَام...: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۲، بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۱۴، ج ۵۹ ص ۶۰، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۶۲، قصص الانبیاء ص ۸۹.

۳۷. المیزان ج ۱۴ ص ۳۲۶- ۳۳۱.

۳۸. طبق این نظریه: جمله (من کل حدب ینسلون) را این گونه باید تفسیر کرد: قوم یاجوج و ماجوج، در قسمت شمالی کره زمین (بالای کوه های قفقاز) زندگی می کردند، آن نقطه زمین، کوه های بلندی دارد. قبرهای آن مردم، بیشتر بر دامنه کوه ها و تپه ها قرار دارد. روز قیامت که بر پا شود، آنان از قبرهای خود برمی خیزند و برای حساب کتاب به عرصه قیامت می آیند.

۳۹. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۳۵: الناس ولد آدم ما خلا یاجوج و ماجوج، عند خروج یاجوج و ماجوج ارسل الله جبرئیل فرفع من الأرض القرآن...: بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۸، روح المعانیج ۱۸ ص ۱۹، فتح القدیر ج ۳ ص ۴۸۰، ق، جبل محیط بالدنیا وراء یاجوج و ماجوج: بحار الأنوار ج ۷ ص ۴۵، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۲۳.

۴۰. در زبان عربی به کسی که از چاه آب می کشد، «وارد الماء» می گویند، یعنی او به آب وارد شده است. اکنون این سؤال را می پرسم: آیا کسی دلو را داخل چاه می اندازد، داخل آب می شود؟ اگر او می خواست داخل آب بشود، دیگر طناب به چاه نمی انداخت! او بالای چاه می ایستد و دلو را در چاه می اندازد. در زبان عربی به او می گویند: «او وارد آب شده است»، در حالی که او داخل آب نشده است.

قرآن در سوره یوسف آیه ۱۹ چنین می گوید: (وجائت سیاره فارسلوا واردهم فادلی دلوه): برادران یوسف، یوسف را در چاه انداختند. کاروانی از راه رسید، آن کاروان کسی را برای آوردن آب فرستادند، او بر لب چاه آمد و دلو خود را در چاه انداخت، یوسف در آن دلو نشست و از چاه بالا آمد.

قرآن از کسی دلو را داخل چاه انداخت به عنوان «وارد» یاد می کند، او وارد آب شد امّا داخل آب نشد، او فقط تا نزدیک آب آمد.

اکنون که معنای واژه ورود را در زبان عربی فهمیدم، آیه ۷۱ این سوره را معنا می کنم: قرآن می گویی همه انسان ها نزدیک جهنّم می آینـد، خـدا مؤمنـان را نجـات می دهـد، آنـان هرگز داخل جهنّم نمی شونـد، امّا کافران داخل جهنّم می شونـد و در آتش آن می سوزند.

خلاصه این سخنان، چنین است:

* ورود به جهنّم یعنی: نزدیک جهنّم آمدن.

ص: ۳۵۲

* دخول به جهنّم يعنى: داخل شدن به جهنّم و سوختن در آتش آن.

۴۱. امروزه به آن ستاره وى. يو مى گويند، در زمان قديم به آن كلب اكبر مى گفتند.

۴۲. ان الارض يرثها عبادى الصالحون: قال: القائم (ع) و اصحابه: تفسير القمى ج ۲ ص ۷۷، التفسير الصافى ج ۳ ص ۳۵۷، البرهان ج ۳ ص ۸۴۸، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۶۴، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۲۴.

۴۳. فيقول له جبرئيل: يا سيدىّ ، قولك مقبول ، وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.

۴۴. فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذى صدقنا وعدّه وأورثنا الأرض...: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۶.

۴۵. فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبه واجتمع إليه ثلاثمئه وثلاثه عشر... فاوّل ما ينطق به...: كمال الدين ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.

۴۶. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۲۵۵، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۷۹۴، جامع البيان ج ۱۷ ص ۱۴۳، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۴۴۶، تفسير الثعلبى ج ۶ ص ۳۰۶، تفسير السمعانى ج ۳ ص ۴۱۴، معالم التنزيل ج ۳ ص ۲۷۲، زاد المسير ج ۵ ص ۲۷۵، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۱۱۲، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۲۹۷، فتح القدير ج ۳ ص ۴۳۱، روح المعانى ج ۱۷ ص ۱۰۸.

۴۷. فَلْيَنْظُرْ أى فليتفكر هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ أى هل يذهب كيده و غيظه من نصر الله لرسوله؟ و الاستفهام إنكاريّ أى فلن يذهب صنعه ذلك: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۳۳۹.

۴۸. سوره آل عمران آيه ۱۱۹

۴۹. قد انزل الله علهيم كتابا وبعث البهم نبيا رسولا حتى كان لهم ملك سكر ذات ليله...: التوحيد ص ۳۰۶، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۴۶۱، جامع احاديث الشيعه ج ۲۰ ص ۳۹۵.

۵۰. سنوا بهم سنه اهل الكتاب...: من لايحضره الفقيه ج ۲ ص ۵۳، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۱۲۷، مستدرك الوسائل ج ۱۴ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۴۶۳.

۵۱. سنوا بهم سنه اهل الكتاب...: من لايحضره الفقيه ج ۲ ص ۵۳، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۱۲۷، مستدرك الوسائل ج ۱۴ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۴۶۳.

۵۲. وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ أى المحمود جدا، و إضافه صِراطِ إليه قيل بيانيه: روح المعانى ج ۹ ص ۱۳۱.

۵۳. هدوا الى صراط الحميد، فقال: هو والله هذا الامر الذى انتم عليه: المحاسن ج ۱ ص ۱۶۹، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۹۲، التفسير الصافى ج ۳ ص ۳۶۹، البرهان ج ۳ ص ۸۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۸۰.

۵۴. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۳۰۷، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۰۲، التفسير الصافى ج ۳ ص ۳۶۹، البرهان ج ۳ ص ۸۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۸۰، جامع البيان ج ۱۷ ص ۱۷۸، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۴۵۴، تفسير الثعلبى ج ۷ ص ۱۳، تفسير السمعانى ج ۳ ص ۴۳۱، معالم التنزيل ج ۳ ص ۲۸۱، زاد المسير ج ۵ ص ۲۸۶، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۱۲۱، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۳۶۰، الدر المنثور ج ۴ ص ۳۵۰، فتح القدير ج ۳ ص ۴۴۵، روح الآلوسى ج ۱۷ ص ۱۳۷.

۵۵. كل ظلم يظلم به الرجل نفسه بمكه... فانّى اراه الحادا وذلك كان ينهى ان يسكن الحرم: علل الشرايع ج ۲ ص ۴۴۵، بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۸۰، التفسير الصافى ج ۳ ص ۳۷۲، البرهان ج ۳ ص ۸۶۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۸۲.

۵۶. مرّ اهل مكّه الا يأخذوا من ساكن، أجراً: بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۵۹، نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۲۸، مستدرك الوسائل ج ۹ ص ۳۵۸، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۴۹۷، جامع احاديث الشيعه ج ۱۰ ص ۱۰۰، التفسير الصافى ج

۳ ص ۳۷۱.

۵۷. إنّ الله سخّر لی البراق وهی دابّه من دواب الجنّه لیست بالطویل ولا بالقصیر ، فلو أنّ الله أذن لها لجالت الدنیا والآخره فی جریه واحده...: مسند زید بن علی علیه السلام ص ۴۹۷، عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۶۷۰، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۶۷، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۰۰، إنّ اشتقاق البراق من البرق لسرعته...: عمده القاری ج ۱۵ ص ۱۲۶، الدیباج علی مسلم ج ۱ ص ۱۹۴، شرح أُصول الکافی ج ۱۲ ص۵۲۴.

۵۸. لما فرغ ابراهیم(ع) من بناء البیت امره الله ان یوذّن فی الناس بالحج...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۸۳، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۳، البرهان ج ۳ ص ۸۷۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۱۶، جامع احادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۱۸.

۵۹. واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی، یعنی بذلک رکعتی طواف الفریضه: تهذیب الأحکام ج ۵ ص ۱۳۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۱ ص ۳۸۸.

۶۰. ولیطوفوا بالبیت العتیق، قال: طواف النساء: الکافی ج ص ۵۱۲، تهذیب الاحکام ج ۵ ص ۲۵۳، وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۲۹۹، جامع احادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۱۷۵، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۷، تفسیر جوامع الجامع ج ۲ ص ۵۵۷.

۶۱. کسانی که در غیر ایّام حجّ به مکّه می روند، «عُمره مُفرده» به جا می آورند، البتّه آنان در پایان باید طواف نساء ونماز آن را انجام دهند.

۶۲. (ثم لیقضوا تفثهم) لقاء الامام... فقال: صدق ذریح و صدقت، ان للقرآن ظاهرا و باطنا...: الکافی ج ۴ ص ۵۴۹، معانی الاخبار ج ۲ ص ۳۴۰، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۲۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۶۰، جامع احادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۱۵۵.

۶۳. ذٰلِکَ أی الأمر ذلک أو امتثلوا ذلک وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ أی البدن الهدایا کما روی عن ابن عباس و مجاهد و جماعه...و تعظیمها أن تختار حسانا سمانا غالیه الأثمان: المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج۹، ص: ۱۴۴

۶۴. فأضجعه عند الجمره الوسطی وأخذ المُدیَه فوضعها علی حلقه، ثمّ رفع رأسه إلی السماء، ثمّ انتحی علیه، فقلبها جبرئیل عن حلقه...: الکافی ج ۴ ص ۲۰۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۳۴۹، التفسیر الصافی ج ۶ ص ۱۹۵، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۲۶، وراجع: تاریخ الیعقوبی ج ۱ ص ۲۷.

۶۵. انفال: آیه ۱۷

۶۶. الذین ان مکّناهم... هذه الایه لال محمد، المهدی واصحابه یملّکهم الله مشارق الارض و مغاربها...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۶۵، البرهان ج ۳ ص ۸۹۲، مکیال المکارم ج ۱ ص ۲۵۲.

۶۷. هذا کقولهم علی ما فی بعض الروایات عند سماع قراءته علیه الصلاه و السلام (إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جهنّم) إن عیسی عُبد من دون الله تعالی و الملائکه علیهم السلام عبدوا من دون الله تعالی فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ أی فیبطل

ما يلقيه من تلك الشبه و يذهب به بتوفيق النبى صلّى الله عليه و سلّم لرده: روح المعانى ج ۹ ص ۱۶۵.

۶۸. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۳۳۱، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۱۳، التفسير الصافى ج ۳ ص ۳۸۷، البرهان ج ۳ ص ۸۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۵۱۷، جامع البيان ج ۱۷ ص ۲۵۲، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۴۶۶، تفسير الثعلبى ج ۷ ص ۲۸، تفسير السمعانى ج ۳ ص ۴۵۰، معالم التنزيل ج ۳ ص ۲۹۵، زاد المسير ج ۵ ص ۳۰۲، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۱۳۶، تفسير البحر المحيط ج

۶ ص ۳۴۴، فتح القدير ج ۳ ص ۴۶۳، روح المعانى ج ۱۷ ص ۱۷۵.

۶۹. نحل: آيه ۲۱-۱۹

۷۰. آمار دقيق آن ها اين رقم است: ۳۲۵،۹۲۳،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰

۷۱. نوعى مگس بسيار ريز در كشور تايلند كشف شده است كه به سختى مى توان آن را با چشم غيرمسلح ديد، اين مگس همه اندام هاى مگس معمولى را دارا مى باشد.

۷۲. بيشتر مفسران بر اين عقيده هستند جهاد در اين آيه به معناى لغوى آن مى باشد. معناى لغوى آن: تلاش كردن است. در اين آيه جهاد به معناى اصطلاحى (مبارزه و جنگ با دشمنان) نيست: (أكثر المفسرين حملوا الجهاد هاهنا على جميع أعمال الطاعه و قالوا حق الجهاد أن يكون بنيه صادقه خالصه لله تعالى:مجمع البيان ج ۷ ص ۱۷۲).

۷۳. و قيل معناه ليكون الرسول شهيدا عليكم فى إبلاغ رساله ربه إليكم و تكونوا شهداء على الناس بعدّه بأن تبلغوا إليهم ما بلغه الرسول إليكم: مجمع البيان ج ۷ ص ۱۵۴.

۷۴. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)، على بن إبراهيم، قال: ممّا علّمناهم، يُنبئون، وممّا علّمناهم من القرآن يتلون: تفسير القمّى ج ۱ ص ۳۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۶، البرهان ج ۱ ص ۱۰۰.

۷۵. من سنتى التزويج، فمن رغب عن سنى فليس منى: مستدرك الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۲، وراجع: الكافى ج ۵ ص ۴۹۶، وسائل الشيعه ج ۲۰ ص ۲۱، من تزوج فقد احرز نصف دينه: الكافى ج ۵ ص ۳۲۹، وسائل الشيعه ج ۲۰ ص ۱۷، مستدرك الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۴، الامالى للطوسى ص ۵۱۸، مكارم الاخلاق ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۲۱۹.

۷۶. مريم: آيه ۶۳

۷۷. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۴۳، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۲۰، التفسير الصافى ج ۳ ص ۳۹۷، جامع البيان ج ۱۸ ص ۲۱، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۴۷۷، تفسير الثعلبى ج ۷ ص ۴۱، تفسير السمعانى ج ۳ ص ۴۷۰، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۰۶، زاد المسير ج ۵ ص ۳۱۹، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۱۵۱، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۳۷۰، فتح القدير ج ۳ ص ۴۷۹، روح المعانى ج ۱۸ ص ۲۳.

۷۸. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۷۹. نالت الشيعه و الوثوب على نوح بالضرب المبرح: كمال الدين ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۲۱.

۸۰. فادخل من كل جنس من اجناس الحيون زوجين فى السفينه: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۲۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۴۴،

البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۵۶.

۸۱. فقـام الیه مسـرعا حتی جعل الطبق علیه وختمه بخاتمه...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۳۵، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۴۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۴۳.

۸۲. قال: یا بنی تصغیر ابن، صغّره للشفقه: التفسیر الصافی ج ۳ ص ۵، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۲۷۴، هو تصغیر

ص: ۳۵۵

لطف ومرحمه: امّت اع الأسماع ج ۳ ص ۱۵۲، بنى تصغير ابن، وهو تصغير لطف ومرحمه: تحفه الأحوذى ج ۷ ص ۳۷۰، قال يا بنى صغّره للشفقه، ويسمّى النحاه مثل هذا تصغير التحبيب: روح المعانى ج ۱۲ ص ۱۸، خاطبه أبوه بقوله: يا بنى تصغير التحبيب والتقريب والشفقه: تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۲۸۱.

۸۳. لبثوا فيها سبعه ايام و لياليها وطافت بالبيت اسبوعاً...: الكافى ج ۸ ص ۲۸۱، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۵۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۶۶.

۸۴. هود: آيه ۴۹–۲۵

۸۵. بعضى ها معتقدند كه در اين آيات، قرآن از قوم ثمود سخن مى گويد، امّا قرآن اين گروه را بعد از قوم نوح ذكر مى كند و از نظر زمانى، قوم عاد مقدم بر قوم ثمود بودند. امّا در مورد عذاب قوم عاد، در اينجا از صيحه نام برده شده است و در سوره الحاقه آيه ۶ و ۷ از تند باد و طوفانى كه هفت شبانه روز طول كشيد، نام برده شده است، گويا عذاب قوم عاد با صيحه آسمانى شروع شده است و طوفان هفت روز آنان را در هم كوبيده است.

۸۶. يخافون ان تردّ عليهم اعمالهم... و يرجون ان يقبل لهم: الامالى للمفيد ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۳۹۲.

۸۷. رعد: آيه ۵

۸۸. عن الصراط لنلكبون، قال: عن ولايتنا اهل البيت: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۲، الغدير ج ۲ ص ۳۱۱، البرهان ج ۴ ص ۳۱.

۸۹. السلام على الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۹۰. اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا داعِىَ اللّهِ وَرَبّانِىَّ آياتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.

۹۱. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۹۲. نحل: آيه ۲۹–۲۸

۹۳. انعام آيه ۹۶–۹۵

۹۴. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۱، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۳۰، التفسير الصافى ج ۳ ص ۴۸۰، البرهان ج ۴ ص ۳۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۱۹، جامع البيان ج ۱۸ ص ۶۴، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۴۸۸، تفسير الثعلبى ج ۷ ص ۵۴، تفسير السمعانى ج ۳ ص ۴۸۸، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۱۶، زاد المسير ج ۵ ص ۳۳۲،

تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۱۶۶، تفسیر البحر المحیط ج ۶ ص ۳۸۶، فتح القدیر ج ۳ ص ۴۹۶، روح المعانی ج ۱۷ ص ۲۷.

۹۵. بعضی ها این آیه را این گونه ترجمه کرده اند: مرا در این عذاب ها با گروه ستمکاران قرار مده، (ترجمه مکارم شیرازی). اگر چنین ترجمه با عبارت (لا ـ تجعلنی مع القوم الظالمین) مناسب است. امّا در این آیه چنین می خوانیم: (لاتجعلنی فی القوم الظالمین)، یعنی مرا در میان قوم ستمگر قرار مده. در واقع پیامبر از این که در جنگ بدر، یارانش او را رها کنند و او اسیر کافران بشود به خدا پناه می برد.

۹۶. ثم قال: اشیروا علیّ، فقام سعد بن معاذ فقال: بابی انت و امی یا رسول الله، کانک قد اردتنا...: تفسیر القمی ج

۱ ص ۲۵۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۴۸، البرهان ج ۲ ص ۰، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۲۵.

۹۷. فاذا قدم علیهم القادم عرفهم بتلك الصوره التی کانت فی الدنیا: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۹، الامالی للطوسی ص ۴۱۹.

۹۸. در بعضی روایات به این نکته اشاره شده است که قبر کافر، گودالی از آتش می شود و کافر در آن آتش تا روز قیامت می سوزد، این مربوط به برزخ است، زیرا وقتی ما سر قبر کافر می رویم، آتشی نمی بینیم: (یسلط الله علیه حیات الارض...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۶).

۹۹. کل سبب و نسب منقطع یوم القیامه إلا سببی و نسبی:وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۱، الحدائق الناضره ج ۲۳ ص ۱۵۴، سعدا السعود ص ۲۵۶، روض الجنان ج ۱۴ ص ۲۵۰.

۱۰۰. غلبت علینا شقوتنا، قال: باعمالهم شَقوا: التوحید للصدوق ص ۳۵۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۵۷، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۶۶.

۱۰۱. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۱، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۸۳۴، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۳، البرهان ج ۴ ص ۴۰، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۴۹۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۵۹، تفسیر السمعانی ج ۳ ص ۴۹۵، معالم التنزیل ج ۳ ص ۳۲۰، زاد المسیر ج ۵ ص ۳۳۷، تفسیر البحر المحیط ج ۶ ص ۳۸۵.

۱۰۲. وان قذفه احد جلد حد القاذف...: جامع احادیث الشیعه ج ۲۲ ص ۳۶۲، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۲۱، البرهان ج ۴ ص ۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۱.

۱۰۳. ثم ائت مشربه أم ابراهیم فصل فیها وهی مسکن رسول الله و مصلاه: الکافی ج ۴ ص ۵۶۰، کامل الزیارات ص ۶۸، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۱۲۰.

۱۰۴. ثم ولد فی الاسلام عبد الله فسمی الطیب و الطاهر...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۶۶.

۱۰۵. کانت ماریه بیضاء جعدّه جمیله: الاصابه ج ۸ ص.۳۱۱

۱۰۶. اما الخاصه رووا أنّها نزلت فی ماریه القبطیه و ما رمتها به عائشه: تفسیر القمی ج ۲ ص ۹۹، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۲۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۵۵، البرهان ج ۴ ص ۵۲، حتی سولت لهما و لابویهما انفسهما بان یقذفوا ماریه بانها حملت بابراهیم من جریح: البرهان ج ۴ ص ۵۴، اما قضیه جریح مع امیرالمومنین و ارسال رسول الله لیقتله، ذکره السید المرتضی... وهذا یعطی ان الحدیث من مشاهیر الاخبار: البرهان ج ۴ ص ۵۵.

۱۰۷. ...یکفهم عن إساءته بأنفسهم أی بأبناء جنسهم و أهل ملتهم النازلین منزله أنفسهم کقوله تعالی: وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ و قوله سبحانه: ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ...: روح المعانی ج ۹ ص ۳۱۴.

۱۰۸. در اینجا دو نکته را ذکر می کنیم:

***

نکته اوّل: شواهدی از کتب اهل سنّت.

در کتب شیعه این مطلب ذکر شده است که ماجرای افک مربوط به ماریه می باشد که در پیوست های قبلی روایات را ذکر کردم.

اهل سنت بر این باور هستند که ماجرای افک در مورد عائشه است. آنان می گویند: چند نفر به عائشه نسبت زنا دادند.

اکنون می خواهم سه مطلب از کتب اهـل سـنّت ذکر کنم که موافق روایـات شـیعه است و نشان می دهـد ماجرای افک درباره ماریه بوده است.

ــــ روایت اوّل

حـاکم نیشـابوری چنین می گویـد: (عن عـایشه قـالت: اهـدیت مـاریه إلی رسول الله ومعهـا ابن عم لهـا قـالت: فوقع علیهـا وقعه فاستمرت حاملا...: المستدرک ج ۴ ص ۳۹).

عایشه می گوید: ماریه به همراه پسـر عمویش به رسول خدا اهداء گردیده بود، خدا به پیامبر و ماریه، فرزندی عطا کرد. پیامبر ماریه را همواره با پسر عمویِ ماریه در «مشربه أمّ ابراهیم» نهاد. اهل افک گفتند که چون پیامبر به فرزند نیاز داشت، فرزند غیر را به خود نسبت داد.

عائشه می گوید: پیامبر به من گفت: آیا ابراهیم شبیه من نیست؟ من از روی حسادت گفتم: شباهتی ندارد. و بعد از آن، تهمت های ناروای مردم (نسبت به ماریه) به گوش پیامبر رسید....

در این مطلب، عایشه به دو نکته اشاره می کند:

الف. اهل افک تهمت زنا به ماریه زدند.

ب. عایشه از روی حسادت حاضر نشد بگوید که ابراهیم، شبیه رسول خدا می باشد.

ــــ روایت دوم

مسلم نیشابوری چنین می گوید: (عن انس أنّ رجلا کان یتهم بأم ولد رسول الله...: صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۱۹).

انس بن مالک می گویـد: در میان مردم شایعه های پخش شـده بود و به مردی تهمت می زدنـد که فرزند پیامبر از آنِ اوست، وقتی تهمت مذکور به گوش پیامبر رسـید علی را فرسـتاد که گردن متهم را بزند. حضـرتش رفت و چون او را مجبوب (کسـی که آلت مردان نداشته باشد) یافت دست از او برداشت.

ــــ روایت سوم

ابن سـعد در مورد حسـادت عـایشه به مـاریه چنین می گویـد: (عن عـائشه قالت ما غرت علی امرأه إلا دون ما غرت علی ماریه وذلک أنها کانت جمیله من النساء جعده...: الطبقات الکبری ج ۸، ص ۲۱۲ ج ۲۱۳).

عایشه می گویـد: حسادتم به ماریه بیش از حسادتم به تمامی زنان بود به خاطر اینکه او زن زیبایی بود. رسول خـدا از او خیلی خوشـش می آمد و پیامبر ماریه را در ابتدای اسیر شدنش در منزل حارثه بن نعمان جای داد و ماریه کنیز ما بود رسول خدا نیز اکثر روزها و شبها نزد او بود... سپس خدا به او فرزند روزی کرد و ما را از فرزند محروم کرد.

***

نکته دوم: بررسی نظر اهل سنّت

بیان کردم که علمای شیعه ماجرای افک را مربوط به ماریه می داند، امّا اهل سنت بر این باور هستند که ماجرای افک در مورد عائشه است. آنان می گویند: چند نفر به عائشه نسبت زنا دادند.

اکنون می خواهم اصل ماجرایی را که اهل سنت نقل کرده اند، بررسی کنم:

یخاری یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت است، او ماجرای افک را مربوط به عائشه می داند و در کتاب خود از عائشه چنین نقل می کند: (ودنونا من المدینه قافلین آذن لیله بالرحیل فقمت حین آذنوا بالرحیل...:

ص: ۳۵۸

صحیح بخاری ج ۶ ص ۵ حدیث ۱۱۷۵، صحیح مسلم ج ۸، ص ۱۱۶).

ترجمه حدیث به این شرح است: عائشه می گوید: «در یکی از جنگها که همراه پیامبر بودم... من از کاروان عقب ماندم... یاران پیامبر، هودج مرا بر شتر گذاشتند و حرکت کردند، چون من بسیار لاغر بودم و سنگین نبودم، آن ها خیال کردند داخل هودج خود هستم... شب فرا رسید، شب را در آن بیابان ماندم، صبح صفوان مرا دید، شتر خود را خواباند، من سوار شتر او شدم تا به پیامبر رسیدیم... این موجب شد تا عبدالله بن ابی سلول ما را به تهمتی بزرگ متهم کند. وارد مدینه شدیم مردم در پیرامون آن تهمت سخن می گفتند، امّا من غافل بودم... مدّت یک ماه گریه کردم....تا این که خدا آیه افک را نازل کرد».

اکنون بررسی این سخن را آغاز می کنیم و چهار سؤال مطرح می کنیم:

ـــــ سؤال اوّل

این ماجرا در کدام جنگ و چه سالی اتفاق افتاده است؟

بخاری می گوید: حدیث افک در غزوه مریسیع اتفاق افتاده است: صحیح البخاری ج ۵ ص ۵۶.

ولی بخاری در ادامه ماجرای افک چنین نقل می کند: وقتی رسول خدا فرمودند مردی به همسر من اهانت کرده و تهمتی زده سعد بن معاذ بلند شد و عرضه داشت یا رسول الله! اگر این فرد از قبیله اوس باشد گردن او را می زنیم...: صحیح البخاری ج ۳، ص ۱۵۶.

نکته مهم این است: سعد بن معاذ در جنگ قریظه یعنی قبل از جنگ مریسیع و قبل از واقعه افک از دنیا رفته بود!!

ـــــ سوال دوم

بخاری در ادامه ماجرای افک، اسم افرادی به عنوان تهمت زنندگان ذکر شده است که باور کردن آن بسیار سخت است: کسی از اهل افک نام برده نشد جز حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه دختر جحش. صحیح بخاری ج ۵ ص ۵۶.

چگونه می توان پذیرفت که حسان بن ثابت، شاعر مخصوص پیامبر، به همسر ممدوحش چنان تهمتی بزند؟

چگونه می توان پذیرفت که مسطح بن اثاثه، که زیر سایه لطف ابوبکر زندگی می کرد، به عائشه که دختر ابوبکر است نسبتی ناروا بدهد؟

ـــــ سوال سوم

ترمذی می گوید که بعد از نزول آیات افک، رسول خدا بر ۳ نفر یعنی حسان و حمنه و مسطح، حد قذف جاری کرد: عایشه می گوید زمانی که آیه در برائت من نازل شد رسول خدا منبر رفت و ماجرا را یاد کرد و آیه را خواند پس زمانی که از منبر پایین آمد امر کرد آن دو مرد و یک زن را آوردند و بر آن ها حد جاری کرد: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۷.

سؤال ما این است که در کدام حدیث، غیر از همین حدیث عایشه، آمده است که رسول خدا بر افراد مذکور حد خدا را جاری کرده باشد؟ تازیانه زدن پیامبر به این سه نفر، چیزی نیست بر دیگران مخفی بماند. چرا چنین حادثه ای را هیچ کس دیگر نقل نکرده است؟

ـــــ سوال چهارم

ص: ۳۵۹

عایشه در ماجرای افک نقل کرد که من چون لاغر و سبک بودم وقتی هودج رابرداشتند متوجه نشدند که من در آن نیستم و جامانده ام و در نقلهای دیگر معارض با آن وجود دارد که نشان می دهد از عائشه هنگام ازدواج با رسول خدا چاق بوده است: از عایشه نقل شده است که گفت: زمانی که تصمیم گرفتند که من با پیامبر ازدواج کنم مرا با خیار و رطب چاق کردند پس آنقدر چاق شدم که مردم از چاقی من تعجب کردند: الاحاد و المثانی ج ۵ ص ۳۹۷.

این دو چگونه با هم سازگار است ابتدای ازدواج با رسول خدا اینقدر چاق باشد و بعد از مدّتی اینگونه لاغر که نبودن او در هودج احساس نشود، مگر اینکه بگویید رسول خدا او را آنقدر سختی داده که این قدر لاغر شده است!!

این چهار سوالی بود که درباره سخن عائشه به ذهن می رسد. با توجه به این سوالات، معلوم می شود ماجرای افک مربوط به عائشه نبوده است.

شما می توانید برای اطلاعات بیشتر به سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر مراجعه کنید.

۱۰۹. کل عین باکیه یوم القیامه غیر ثلاث... عین غضت عن محارم الله: الکافی ج ۲ ص ۸۰، ثواب الاعمال ص ۱۷۷، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۷۵.

۱۱۰. ان ابن عباس و من تابعه ارادوا تفسیر ما ظهر منها، بالوجه و الکفین، و هذا هو المشهور عند الجمهور... اخرج ابن جریر عن عطاء فی قوله تعالی:(الا ما ظهر منها)، قال الکفان و الوجه...: اضواء البیان ج ۵ ص ۵۱۴، جامع البیان ج ۷ ص ۱۵۷، البته روایتی هم داریم که به این شرح است: الا ما ظهر منها، قال: الزینه الظاهره: الکحل و الخاتم: الکافی ج ۵ ص ۵۲۱، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۰۱، اما تفسیر (ما ظهر منها) به وجه و کفین، مطابق با احتیاط است.

۱۱۱. سُئِلَ عَمَّا تُظْهِرُ الْمَرْأَهُ مِنْ زِینَتِهَا قَالَ الْوَجْهَ وَ الْکَفَّیْنِ: قرب الاسناد ص ۸۲، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۰۲، (دقت کنید: روایت استثناء قدمان، مرسل است: قَالَ الْوَجْهُ وَ الْکَفَّانِ وَ الْقَدَمَانِ: الکافی ج ۵ ص ۵۲۱، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۰۱).

۱۱۲. هو الشیخ الکبیر الفانی الذی لاحاجه له فی النساء و الطفل الذی لم یظهر علی عورات النساء: تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳، البرهان ج ۴ ص ۶۲.

۱۱۳. در این آیه، محرم بودن عمو و دایی به صورت مستقیم ذکر نشده است، وقتی زنی به پسرخواهرش محرم است، یعنی آن پسر هم به خاله اش محرم است. همچنین این آیه می گوید: زن به پسربرادرش محرم است، یعنی مرد به عمه اش محرم است. وقتی ثابت شد مرد به عمه و خاله خود محرم است، پس زن هم به عمو و دایی خود محرم است، زیرا عمو و دایی برای زن همانند عمه و خاله برای مرد می باشند.

پس من از این آیه می فهمم که یک مرد، به خاله و عمه خود محرم است.

۱۱۴. من سنتی التزویج، فمن رغب عن سنی فلیس منی: مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۲، وراجع: الکافی ج ۵ ص ۴۹۶، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۱، من تزوج فقد احرز نصف دینه: الکافی ج ۵ ص ۳۲۹، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۷، مستدرک

الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۴، الامالی للطوسی ص ۵۱۸، مکارم الاخلاق ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۲۱۹.

۱۱۵. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۱۱۵، التفسير الأصفى ج ۲ ص

۸۴۷، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۴۳، جامع البیان ج ۱۸ ص ۱۷۹، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۵۱۲، ج ۷ تفسیر الثعلبی ص ۸۹، تفسیر السمعانی ج ۳ص ۵۲۹، زاد المسیر ج ۵ ص ۳۵۷، تفسیر البحر المحیط ج ۶ ص ۴۱۴.

۱۱۶. سوره حدید: ۴.

۱۱۷. عباس بن هلال الشامی، روی عن الرضا: رجال الطوسی ص ۳۶۱.

۱۱۸. سوره نور: ۳۵.

۱۱۹. (اللَّهُ نُورُ السَّمَـٰوَ ٰتِ وَالأَرْضِ)، فقـال: هاد لأهل السـماء وهاد لأهل الأرض: الکافی ج ۱ ص ۱۱۵، التوحید للصدوق ص ۱۵۵، معانی الأخبار ص ۱۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۵.

۱۲۰. وقیل المشکاه: القندیل: روح المعانی ج ۷ ص ۲۲۵. در فرهنگ دهخدا قندیل را «فانوس» معنا کرده است.

۱۲۱. نحن المشـکاه فیهـا والمصـباح محمـد (یهـدی الله لنوره من یشـاء) یهـدی الله لولایتنا من احب: بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۳، مجمع البیان ج ۷ ص ۲۵۱، البرهان ج ۴ ص ۷۲.

۱۲۲. کـان الله ولاـ شـیء غیره، فاوّل ما ابتـدأ من خلق خلقه أن خلق محمّـداً...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷، اوّل مـا خلق الله نور نبیّک یا جابر: کشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، روح المعانی ج ۱ ص ۵۱، ینابیع الموده ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، یا محمّـد، إنّی خلقتک وعلیّاً نوراً، یعنی روحاً بلا بـدن، قبل أن أخلق سـماواتی وأرضـی وعرشـی وبحری: الکافی ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵، کنّا عند ربّنا لیس عنده أحدٌ غیرنا، فی ظلّه خضـراء، نسبّحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده: الکافی ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ و ج ۵۴ ص ۱۹۶.

۱۲۳. السـلام علی الأئمّه الـدعاه، والقـاده الهـداه، والسـاده الولاه، والـذاده الحماه وأهل الـذکر، واوّل ی الأمر، وبقیّه الله وخیرته وحزبه، وعیبه علمه، وحجّته وصـراطه ونوره، ورحمه الله وبرکاته: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۱۲۴. اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللّٰهِ وَرَبّانِیَّ آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ اللّٰهِ وَدَیّانَ دینِهِ: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.

۱۲۵. ما البیوت؟ فقال رسول الله: بیوت الانبیاء واومأ بیده الی بیت فاطمه الزهراء ابنته: البرهان ج ۴ ص ۷۶.

۱۲۶. (ومن لم یجعل له نورا): ای من لم نجعل له اماما فی الدنیا...: بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۰، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۲۵.

۱۲۷. «صلی» در اینجا معنای لغوی «دعا» را دارد: روح المعانی ج ۹ ص ۳۸۱.

۱۲۸. اسرا، آیه ۴۴.

۱۲۹. رعد آیه ۱۵.

۱۳۰. (من بعد خوفهم امنا)، قال: عنی به ظهور القائم...: البرهان ج ۴ ص ۹۰، تفسیر کنز الدقائق ج ۹ ص ۳۳۹.

۱۳۱. لا یجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدقّته ولا لبرّه ، لشمول الغنی جمیع المؤمنین: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، یطلب الرجل منکم من یصله... فلا یجد أحداً یقبل منه: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.

۱۳۲. إذا قام القائم ، یأمر الله الملائکه بالسلام علی المؤمنین والجلوس معهم فی مجالسهم...: دلائل الإمامه ص ۴۵۵.

ص: ۳۶۱

۱۳۳. إذا قـام قائمنا وضع الله يـده على رؤوس العباد ، فجمع بها عقولهم...: الكافی ج ۱ ص ۲۵، کمال الدين ص ۶۷۴، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۴.

۱۳۴. إنّ قائمنا إذا قام ، مدّ الله عزّ وجلّ لشيعتنا فی أسماعهم وأبصارهم ...: الكافی ج ۸ ص ۲۴۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۱۳۵. ولا يمرض ، ويقول الرجل لغنمه ولدوابه: اذهبوا وارعوا...: الملاحم والفتن ص ۲۰۳، كتاب الفتن للمروزی ص ۳۵۴.

۱۳۶. ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف ، ويكون الـدين كلّه واحـداً...: مختصـر بصائر الـدرجات ص ۱۸۰، بحـار الأنوار ج ۵۳ ص ۴.

۱۳۷. وقيل: كانوا يـدخلون على الرجل لطلب الطعام فإذا لم يكن عنده ما يطعمهم ذهب بهم إلى بيوت آبائهم و أمهاتهم أو إلى بعض من سـماهم الله تعـالى فی الآـيه الكريمه فكانوا يتحرجون من ذلك و يقولون: ذهب بنا إلى بيت غيره و لعل أهله كارهون لذلك...: روح المعانی ج ۹ ص ۴۰۸.

۱۳۸. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۱۷۶، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۸۶۰، التفسير الصـافی ج ۳ ص ۴۵۲، جـامع البيـان ج ۱۸ ص ۲۳۶، تفسـير السـمرقندی ج ۲ ص ۵۲۷، ج ۷ تفسـير الثعلبی ص ۱۱۶، تفسير السمعانی ج ۳ ص ۵۵۵، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۶۰، زاد المسير ج ۵ ص ۳۷۸، روح المعانی ج ۱۸ ص ۲۲۸.

۱۳۹. جعل بعضـهم مَسْـحُوراً بمعنى ساحرا كمستور بمعنى ساتر، و عن أبی عبيده أن مسحورا بمعنى جعل له سحر أو ذا سحر...: روح المعانی ج ۱۵ ص ۹۰.

۱۴۰. يونس، آيه ۲۹-۲۸

۱۴۱. لاـ تصـحبه الأوقـات، ولا تضـمنه الأماكن، ولا تأخـذه السـنات، ولا تحـدّه الصـفات... حجب بعضـها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه وبينها غيرها...: التوحيـد للصدوق ص ص ۳۴، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۸ و ج ۵۴ ص ۴۳، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۹.

۱۴۲. سوره فصّلت، آيه ۲۱ و ۲۲.

۱۴۳. هی كلمه تقولها العرب عنـد لقاء عدو موتور و هجوم نازله هائله يضـعونها موضع الاسـتعاذه حيث يطلبون من الله تعالى أن يمنع المكروه فلايلحقهم...: روح المعانی ج ۱۰ ص ۷.

۱۴۴. تفسير آسان، ج ۱۴ ص ۲۰۹، تفسير نمونه ج ۱۵ ص ۸۱.

۱۴۵. والمظلوم تفتح له ابواب السماء و يرفع فوق الغمام...: مستدرك الوسائل ج ۵ ص ۲۷۵.

۱۴۶. فلمّـا وصـلت إلى السـماء السـابعه وتخلّف عنّی جميع من كان معی من ملائكه السـماوات وجبرئيل عليه السـلام والملائكه

المقرّبين ...: اليقين ص ۴۳۵، المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۸، من الحجاب إلى الحجاب مسيره خمسمئه عام...: المحتضر ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۸.

۱۴۷. أو من تمام كلام الظرالم على أنه سـمى خليله شـيطان من تما من تمام كلام الظالم على أنه سـمى خليله شيطانا بعد وصفه بالإضلال الذى هو أخص الأوصاف الشيطانيه: روح المعانى ج ۱۰ ص ۱۴.

۱۴۸. فاتخذوا انابيب طوالا من رصاص، واسعه الافواه، ثم ارسـلوها فى قرار العين... وارسـلوا فيها نبيهم...: علل الشرايع ج ۱ ص ۴۲، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۱۲، التفسير الصافى ج ۴ ص ۱۵، البرهان ج ۴ ص ۱۳۵.

ص: ۳۶۲

۱۴۹. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۲۰۵، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۶۹، التفسير الصافى ج ۴ ص ۱۶، البرهان ج ۴ ص ۱۳۷، جامع البيان ج ۱۹ ص ۲۳، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۵۴۰، تفسير الثعلبى ج ۷ ص ۱۳۳، تفسير السمعانى ج ۴ ص ۲۱، زاد المسير ج ۶ ص ۱۶، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۲۱۹، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۴۵۶، الدر المنثور ج ۵ ص ۷۲، فتح القدير ج ۴ ص ۷۷، روح المعانى ج ۱۹ ص ۲۳.

۱۵۰. الظل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس: تفسير القمى ج ص ۱۱۵، التفسير الصافى ج ۴ ص ۱۷، البرهان ج ۴ ص ۱۳۹، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۲.

۱۵۱. و أخرج ابن جرير و ابن المنذر عن مجاهد أنها النجوم: روح المعانى ج ۱۹ ص ۴۱.

۱۵۲. اين كهكشان ۳۷۵۰ سال نورى از ما فاصله دارد.

۱۵۳. فى قوله تعالى: (والذين لايشهدون الزور)، قال: هو الغناء: الكافى ج ۶ ص ۴۳۶، وسائل الشيعه ج ۱۷ ص ۳۱۸، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۲۶۱.

۱۵۴. بقره آيه ۱۲۴.

۱۵۵. (مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَساد فِى الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً) ؟ قال: من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحياها...: المحاسن ج ۱ ص ۲۳۲، الكافى ج ۲ ص ۲۱۰، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۱۸۷، مستدرك الوسائل ج ۱۲ ص ۲۳۹، الامالى للطوسى ص ۲۲۶، بحار الانوار ج ۲ ص ۱۶، جامع احاديث الشيعه ج ۱۴ ص ۴۶۲، تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۱۳، البرهانج ۲ ص ۲۸۱، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۱۹.

۱۵۶. المعنى ما خلقكم سبحانه و له إليكم حاجه إلا أن تسألوه فيعطيكم و تستغفروه فيغفر لكم: روح المعانى ج ۱۰ ص ۵۴.

۱۵۷. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۴۴، جامع البيان ج ۱۹ ص ۷۰، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۵۴۸، تفسير السمعانى ج ۴ ص ۳۷، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۷۹، زاد المسير ج ۶ ص ۲۹، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۲۳۰، الدر المنثور ج ۵ ص ۸۲، فتح القدير ج ۴ ص ۹۰.

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحكام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحیط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسیر ابن أبی حاتم .

۳۸ . تفسير شبّر.

۳۹ . تفسير القرطبى .

۴۰ . تفسير القمّى.

۴۱ . تفسير الميزان.

۴۲ . تفسير النسفى.

۴۳ . تفسير أبى السعود.

۴۴ . تفسير أبى حمزه الثمالى.

۴۵ . تفسير فرات الكوفى .

۴۶ . تفسير مجاهد.

۴۷ . تفسير مقاتل بن سليمان.

۴۸ . تفسير نور الثقلين .

۴۹ . تنزيل الآيات

۵۰ . التوحيد .

۵۱ . تهذيب الأحكام.

۵۲ . جامع أحاديث الشيعه .

۵۳ . جامع بيان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الأُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانى.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسير.

۶۹ . زبده التفاسير.

۷۰ . سبل الهدى والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السيره الحلبيّه .

۷۴ . السيره النبويّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسير الصافى.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحیح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعی.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأیّام.

۸۲ . عیون أخبار الرضا .

۸۳ . عیون الأثر.

۸۴ . غایه المرام.

۸۵ . الغدیر.

۸۶ . الغیبه .

۸۷ . فتح الباری.

۸۸ . فتح القدیر.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمیر المؤمنین.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الکافی .

۹۳ . الکامل فی التاریخ .

۹۴ . کتاب الغیبه .

۹۵ . کتاب من لا یحضره الفقیه .

۹۶ . الکشّاف عن حقائق التنزیل.

۹۷ . کشف الخفاء.

٩٨ . كشف الغمّه.

٩٩ . كمال الدين.

١٠٠ . كنز الدقائق .

١٠١ . كنز العمّال.

١٠٢ . لسان العرب .

١٠٣ . مجمع البيان.

١٠۴ . مجمع الزوائد.

١٠۵ . المحاسن .

١٠۶ . المحبَّر .

١٠٧ . المحتضر.

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل.

١٠٩ . المزار .

١١٠ . مستدرك الوسائل

١١١ . المستدرك على الصحيحين .

١١٢ . المسترشد.

١١٣ . مسند أحمد .

١١۴ . مسند الشاميّين .

١١۵ . مسند الشهاب .

١١۶ . معانى الأخبار .

١١٧ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبی طالب.

۱۲۴ . المنتظم فی تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهی المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فی غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافی .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۵۱– ۶۴ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهـدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرسـتان آران و بیدگل ــ اصـفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشـان شـد و در سـال ۱۳۷۲ در دانشـگاه علامـه طباطبائی تهران در رشـته ادبیات عرب مشـغول به تحصـیل گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکـتر خـدّامیان آرانی، هرگز جوانـان این مرز و بـوم را فراموش نکرد و در کنـار فعـالیّت هـای علمی، برای آنهـا نیز قلم زد. او تـاکنون بیش از ۷۰ کتـاب فارسـی نوشـته است که بیشتر آنهـا جوایز مهمّی در جشـنواره هـای مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیـان جـذاب و همراه بودن بـا مسـتندات تاریخی - حـدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشـد. آثار فارسـی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

ص:۳۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹